



مشق مهر

الگوهای اخلاقی-رفتاری علما در خانواده

مهدی محمدی صیفار

سرشناسه: محمدی صیفار، مهدی، ۱۳۵۲.
عنوان و نام پدیدآور: مشق مهر: الگوهای اخلاقی - رفتارهای علما در خانواده/ مهدی محمدی صیفار؛ به سفارش و نظارت مدیریت مطالعات و برنامه ریزی تہذیبی معاونت تہذیب و تربیت حوزه های علمیه.
مشخصات نشر: قم، مرکز مدیریت حوزه های علمیه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۲۰۹ ص.
شابک: ۱۲۰۰۰ ریال / ۳-۶۶-۷۵۵۰-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ص ۱۹۸.
موضوع: خانواده ها- جنبه های اخلاقی
Families - Moral and ethical aspects
موضوع: اخلاق اسلامی
Islamic ethics
موضوع: ارتباط در خانواده
Communication in Families
شناسه افزوده: مرکز مدیریت حوزه های علمیه، مدیریت مطالعات و برنامه ریزی تہذیبی
شناسه افزوده: مرکز مدیریت حوزه های علمیه
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ م ۳/م ۲۵۳ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۴
شماره کتاب شناسی ملی: ۴۶۲۱۹۱۰

مشق مهر

الگوهای اخلاقی- رفتاری علما در خانواده

به سفارش و نظارت:

مدیریت مطالعات و برنامه ریزی تہذیبی معاونت تہذیب و تربیت حوزه های علمیه

مؤلف: مهدی محمدی صیفار

ناشر: مرکز مدیریت حوزه های علمیه

طراحی و صفحه آرایی: فرهود مقدم

نوبت چاپ: چاپ اول، زمستان ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

تمامی حقوق برای معاونت تہذیب و تربیت حوزه های علمیه محفوظ است *



نشانی: قم، خیابان شهدا (صفائیہ)، کوچه ۳۷، پلاک ۱۶

تلفن و دورنگار: ۰۲۵-۳۷۸۴۱۱۶۱

کد پستی: ۳۷۱۳۷۵۵۱۸

www.tahzib-howzeh.ir

مراکز پخش:

معاونت تہذیب و تربیت حوزه های علمیه / ۰۲۵-۳۷۸۴۱۶۸۴

انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه / ۰۲۵-۳۷۷۴۸۳۸۳

فهرست

۷.....	پیش گفتار:
۹.....	مقدمه:

فصل اول: با همسر

۱۳.....	مشق اول: پیوند
۲۳.....	مشق دوم: مهربانی و لطفش، ناراحتی‌ها را می‌زدود
۲۹.....	مشق سوم: احترام
۳۵.....	مشق چهارم: تجلیل و قدردانی
۳۹.....	مشق پنجم: فداکاری
۴۵.....	مشق ششم: همدلی و همراهی
۴۸.....	مشق هفتم: همکاری
۵۴.....	مشق هشتم: محبت دو طرفه
۵۹.....	مشق نهم: دستور ندادن
۶۳.....	مشق دهم: آشتی و رفع کدورت
۶۵.....	مشق یازدهم: رشد معنوی

فصل دوم: با فرزند

۷۱.....	مشق اول: پیش از تولد
۷۷.....	مشق دوم: محبت و عدالت
۸۲.....	مشق سوم: احترام
۸۵.....	مشق چهارم: اجبار نکردن

۹۰.....	مشق پنجم: توجه و قانع کردن
۹۳.....	مشق ششم: رعایت سلیقه و علاقه
۹۷.....	مشق هفتم: تذکر و نصیحت
۱۰۴.....	مشق هشتم: پاسداشت حریم
۱۰۶.....	مشق نهم: بازی، گردش و تفریح
۱۱۱.....	مشق دهم: فرزند دختر
۱۱۳.....	مشق یازدهم: نظم و ترتیب
۱۱۶.....	مشق دوازدهم: نماز
۱۲۰.....	مشق سیزدهم: تشوق و تنبیه
۱۲۴.....	مشق چهاردهم: تعلیم و تربیت دینی
۱۳۰.....	مشق پانزدهم: نقش پدر و مادر در تربیت (نقش الگویی و عملی)
۱۴۰.....	مشق شانزدهم: همسر دادن فرزند
۱۴۶.....	مشق هفدهم: پس از ازدواج

فصل سوم: با خانواده و خویشان

۱۵۱.....	مشق اول: ایجاد انس، صمیمیت و آرامش
۱۵۶.....	مشق دوم: مراعات حال خانواده
۱۶۱.....	مشق سوم: رسیدگی به خانواده
۱۶۵.....	مشق چهارم: مسئولیت پذیری
۱۶۸.....	مشق پنجم: قناعت و ساده زیستی
۱۷۶.....	مشق ششم: احترام به پدر و مادر
۱۹۱.....	مشق هفتم: با خویشان ...
۱۹۸.....	منابع
۲۰۷.....	تصاویر علما

پیش‌گفتار

اسلام، خانواده را محبوب‌ترین و عزیزترین بنیان اجتماعی در نزد خداوند دانسته است. درباره ترغیب به ازدواج، تنظیم روابط خانوادگی، مسئولیت اعضای خانواده در برابر یکدیگر و استحکام خانواده، آموزه‌های بسیاری در منابع اسلامی وجود دارد. توجه به تشکیل خانواده و استحکام و کارآمدی آن، نه تنها وظیفه اعضای خانواده، که مسئولیتی اجتماعی و حکومتی است. جامعه نسبت به ازدواج افراد، و تشکیل، تحکیم و تعالی خانواده مسئول شناخته شده و پس از آن نیز نسبت به ترمیم خانواده و حل مسائل و مشکلات خانوادگی وظیفه‌مند است.

«خانواده محوری» در منظومه معرفت اسلامی یک راهبرد کلان محسوب می‌شود. در نگاه اسلامی، خانواده بیشترین تأثیر و بالاترین مسئولیت را در باب تربیت بر عهده دارد. خانواده محوری از یک منظر به معنای توان‌مندسازی در حل مسائل خود، ارتقاء مهارت‌ها و تقویت دانش خانواده

و تحکیم جایگاه تربیتی آن است.

امروزه به برکت انقلاب اسلامی و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی با وجود رهبری اسلام شناس، آگاه، عادل و دلسوز نسبت به صلاح و مصلحت فرد و اجتماع، توجه به ارزش های اصیل و عوامل کلیدی سعادت بخش در جامعه هم چون خانواده، بیش از هر زمان دیگری تجلی می نماید.

در بستر انقلاب اسلامی که خود یک انقلاب اصیل فرهنگی ناشی از فرهنگ ناب اسلام عزیز بود، تأکید بر پاسداشت خانواده، به دلیل جایگاه یگانه آن در فرایند مهم تربیت و شکل دهی به ارزش ها ضرورتی آشکار یافته است. در همین راستا، مجموعه کتاب های خانواده در چهار بخش تشکیل، تحکیم، تعالی و ترمیم خانواده با تأکید بر اصل تقدم پیشگیری بر درمانگری و با رویکرد اسلامی تدوین و به علاقه مندان تقدیم می گردد.

در پایان، از پژوهش گر محترم جناب حجت الاسلام والمسلمین مهدی محمدی صیفار که کار اصلی تدوین اثر حاضر بر عهده ایشان بود و نیز آقایان علی رضا بهبودی و مجتبی متقی نژاد که پژوهشگر را در تدوین بخشی از این اثر یاری نموده اند، صمیمانه تشکر و قدردانی می شود.

هم چنین از جناب حجت الاسلام والمسلمین کاظم علی محمدی که ارزیابی، ویرایش و بازبینی اثر پیش رو را بر عهده داشتند، تقدیر و تشکر به عمل می آید.

مقدمه

علمای راستین اسلام، تنها در عرصه علم و تربیت نفس خویش علمدار نبوده‌اند، بلکه آنان همواره گوهر نفس خویش را پس از سیراز خلق به حق، در خدمت حق و خلق به کار گرفته و علم و عمل را درآمیخته‌اند. سیر در خلق، فقط نیازمند علم و دانش نیست، بلکه تبدیل علم به عمل و تربیت نفوس در سیره عملی است؛ چه آن‌که علمای شیعه به گواه تاریخ، ستارگان فروزانی هستند که مردم، دین و راه راست هدایت را از عمل آنان دریافته‌اند تا از علم و تخصص‌شان.

سیره‌ی عملی این گوهرهای نفیس، آن‌گاه میان خلق سربلند ظاهر می‌شود و در تارک جامعه می‌نشیند که نخست در زندگی خانوادگی به صورت الگو بدرخشد و نفوسی را پروراند که حتی پس از سال‌ها کوچ به سرای ابدی، هنوز در کام‌ها شیرین بیاید و در زبان‌ها جاری شود.

اینک بر ماست که بدانیم علمای راستین اسلام، چگونه در زندگی خانوادگی، با همسر و فرزندان خود تعامل داشته و چگونه به تربیت نفوس پرداخته‌اند؟ چگونه آن دانش رفیع و پر بار خود را در عرصه عمل به ساده‌ترین وجه نشان داده‌اند؟

کتاب "مشق مهر" در حد بضاعت خود، گویای الگوهای متقابل اخلاقی-رفتاری بزرگان دین در زندگی خانوادگی و چگونگی تعامل آنان با همسر، فرزندان و بستگان است. ویرایش جدیدی که در چاپ دوم صورت گرفته، کتاب به چند فصل مستقل با موضوعات گوناگون تقسیم شده است.

فصل اول (با همسر)، چگونگی ارتباط متقابل اخلاقی و رفتاری بزرگان دین با همسر؛ فصل دوم (با فرزند)، چگونگی ارتباط اخلاقی و رفتاری ایشان با فرزندان (تربیت اخلاقی و عملی فرزند)؛ فصل سوم (با خانواده و خویشان)، چگونگی رفتار با اعضای خانواده (جمع خانوادگی) و چگونگی ارتباط اخلاقی و رفتاری با بستگان خود و همسر را شامل می‌شود.

مهدی محمدی صیفار





فصل اول
با همسر





مشق اول:

پیوند

رسول خدا ﷺ فرمود:

النِّكَاحُ سُنَّةٌ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي؛

ازدواج سنت من است هر که از سنت من روی برگرداند از من نیست.

(شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۰۱)

و نیز حضرت فرمود:

مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ خَافَةَ الْعَيْلَةَ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نور، ۳۲)؛

هر کس از ترس فقر ازدواج نکند به خداوند بد گمان شده است، زیرا خداوند می فرماید: اگر تهی دست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می کند.

(کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۳۱)

۱. خواستگاری امام خمینی ره

امام خمینی ره پنج بار [آیت الله] آقای سید محمد صادق لواسانی رحمته الله، هم حجره و دوست دیرین خود را برای خواستگاری همسرش، نزد آیت الله ثقفی رحمته الله (پدر خانم امام) می فرستند. همسر امام، داستان خواستگاری را چنین نقل می کنند:

من با مادر بزرگم زندگی می کردم. نام او خانم مخصوص بود و ما به او خانم مامانی می گفتیم. زمانی که خانواده ام در قم بودند، من و مادر بزرگ، هر دو سال یک مرتبه به قم می رفتیم. ... ما سه خواهر بودیم که به مدرسه می رفتیم. خواهرهایم در قم درس می خواندند و من در تهران. خلاصه، تا کلاس هشتم درس خوانده بودم که صحبت ازدواج مطرح شد. همان طور که گفتم، در آن مدتی که خانواده ام در قم بودند، ما چند بار به آن جا رفتیم. یک بار ۱۰ ساله بودم، یک بار ۱۳ ساله و یک بار هم ۱۴ ساله. دفعه آخر، پدرم از مادر بزرگم خواهش کرد که من بمانم. مادر بزرگم می خواست پس از ۱۵ روز به تهران برگردد؛ چون عید بود. پدرم خواهش و تمنا کرد: «من قدسی جان را سیر ندیدم. بگذارید دو ماه پیش من بماند. ما تابستان به تهران می آییم و او را می آوریم.»

بالاخره مادر بزرگم راضی شد و من با این که راضی نبودم چند ماه در قم ماندم. آن موقع من تصدیق ششم را گرفته بودم. به هر حال چند ماه در قم ماندم و بعد با مادرم به تهران آمدم. در مدت این پنج سال، پدرم در قم دوستانی پیدا کرده بود، یکی از آنان آقا روح الله بودند. هنوز حاجی نشده و مرد نجیب، متدین و باسوادی بودند. پدرم ایشان را که با من ۱۲ سال تفاوت

سنی داشت، پسندیده بود. یکی دیگر از دوستان پدرم، آقای سید محمد صادق لواسانی بودند که به آقا روح‌الله گفته بود: «چرا ازدواج نمی‌کنی؟» ایشان هم که ۲۶، ۲۷ سال داشتند، گفته بودند: من تاکنون کسی را برای ازدواج نپسندیده‌ام و از خمین هم نمی‌خواهم زن بگیرم و کسی را در نظر ندارم. آقای لواسانی گفته بودند: آقای ثقفی دو دختر دارد و خانم داداشم می‌گوید خوبند.

بعدها آقا [امام خمینی ره] برایم تعریف کردند که وقتی آقای لواسانی گفت که آقا ثقفی دو دختر دارد و از آن‌ها تعریف می‌کنند، مثل این که قلب من کوبیده شد. این طور شد که آقای لواسانی از طرف امام آمد خواستگاری. قبول خواستگاری حدود دو ماه طول کشید. چون من حاضر نبودم به قم بروم. آن زمان هم که به خانه پدرم می‌رفتم، بعد از ۱۰، ۱۵ روز از مادر بزرگم می‌خواستم که برگردیم؛ چون قم مثل امروز نبود. زمین خیابان تالاب دیوار صحن قبرستان بود و کوچه‌ها خیلی باریک بودند. به همین خاطر، زود از قم می‌آمدم. آن دو ماهی که پدرم مرا به زور نگه داشت، خیلی ناراحت بودم. مراحل خواستگاری آغاز شد. پدرم می‌گفت: از طرف من ایرادی نیست و قبول دارم. اگر تو را به غربت می‌برد، اما آدمی است که نمی‌گذارد به توبه بگذرد.

پدرم به دلیل رفاقت چند ساله‌اش از آقا شناخت داشت، اما من می‌گفتم: اصلاً به قم نمی‌روم. اما بر اثر خواب‌هایی که دیدم، فهمیدم این ازدواج مقدر است. آخرین بار، خواب حضرت رسول، امیرالمؤمنین و امام حسن را دیدم.

در حیاط کوچکی که همان حیاطی بود که برای عروسی اجاره کردند. همان اتاق‌ها با همان شکل و شمایل. حتی پرده‌هایی که خریدند، همان بود که در خواب دیده بودم. به هر حال، در خواب دیدم که آن طرف حیاط که اتاق مردها بود، پیامبر ﷺ و امام حسن ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ نشسته بودند و طرفی که اتاق عروس بود، من بودم و پیرزنی با چادری شبیه چادرشب. ... از او پرسیدم: «این‌ها چه کسانی هستند؟» گفت: «آن روبه‌رویی که عمامهٔ مشکی دارد، پیامبر ﷺ است. آن مرد هم... امیرالمؤمنین ﷺ است. ... این هم امام حسن ﷺ است.» من گفتم: «ای وای! این پیامبر است و این امیرالمؤمنین است!» خیلی خوشحال شدم. پیرزن گفت: «تو که از این‌ها بدت می‌آید!» من گفتم: «نه، من از این‌ها بدم نمی‌آید. من این‌ها را دوست دارم.» و اضافه کردم: «من همه این‌ها را دوست دارم. این‌ها پیامبر من اند. امام من اند. آن آقا، امام دوم من است. آن آقا، امام اول من است. ... صبح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیده‌ام. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تورنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست. این تقدیرتوست.»

آقا سید احمد لواسانی از جانب داماد، هر شب می‌آمد خواستگاری و می‌پرسید: چه شد؟ پدرم هم می‌گفت: زن‌ها هنوز راضی نشده‌اند. آقا سید احمد هم که با پدرم دوست بود، دو، سه روز می‌ماند و برمی‌گشت. مدتی گذشت تا این که دفعه پنجمی که در عرض دو ماه آمده بود، گفت: بالاخره چه شد؟ پدرم می‌خواست رد کند و بگوید: من نمی‌توانم دخترم

را بدهم. اختیارش دست خودش و مادر بزرگش است و ما برای مادر بزرگش احترام قائلیم.

مادر بزرگم راضی نبود، چون شریک ملک‌های مادر بزرگم هم از من خواستگاری کرده بود. فردای شبی که آن خواب را دیدم، سر صبحانه جریان را برای مادر بزرگم تعریف کردم. بلافاصله وقتی اسباب صبحانه را جمع کردیم، پدرم وارد شد، زمستان بود و کرسی گذاشتیم. همه این‌ها بر حسب اتفاق بود. وقتی پدرم وارد شد و نشست، من چای آوردم، گفتند: آقا سید احمد آمده، دفعه پنجمش است و حرفی به من زده که اصلاً قدرت گفتن ندارم. حرف این بود: با رفاه بزرگ شده و با وضع طلبگی نمی‌تواند زندگی کند و این حرف‌ها را کسانی که مخالفند، می‌زنند. در واقع همه مخالف بودند، اول خودم، بعد مادر بزرگم، مادرم و همه فامیل، پدرم هم گفت: میل خودتان است، اما به ایشان اعتقاد دارم که مرد خوب، باسواد و متدینی است و دیانتش باعث می‌شود که به قدسی جان بد نگذرد.

پدرم گفت: «اگر ازدواج نکنی، من دیگر کاری به ازدواجت ندارم.» من دختر پانزده ساله‌ای بودم و خیلی هم احترام پدر را حفظ می‌کردم. حتی بی‌چادر جلو پدرم نمی‌رفتم. وقتی صدایمان می‌کرد، باید چادر روی سرمان می‌انداختیم؛ ولو چادر هر کسی دیگر. من سکوت کردم. خانم بزرگ رفت و به عنوان تشریفات برای ایشان گزی آورد. وقتی گزی را برداشتند، گفتند: «من به عنوان رضایت قدسی ایران گز را می‌خورم.» باز من چیزی نگفتم، ابهت خوابی که دیده بودم، مرا گرفته بود.

به فاصله یک هفته، آقا سیداحمد لواسانی و آقای پسندیده و آقای هندی -دو برادر امام- و آقا سید محمدصادق لواسانی و داماد با یک خدمت‌گزار به نام مسیب برای خواستگاری نزد پدرم آمدند. پدرم هم مرا خبر کرد. ذیبح‌الله، خدمت‌گزار آقا، آمد منزل مادر بزرگم و گفت: «خانم مهمان دارند. گفته‌اند قدسی ایران بیاید آن‌جا.» مادر بزرگم گفت: مهمانش کیست؟ به او سفارش کرده بودند که نگوید داماد آمده است. واهمه از این داشتند که باز بگویم نه. من هم رفتم خانه مادرم. آن‌جا که رفتم موضوع را فهمیدم.

... مرا بردند و داماد را از پشت اتاق... نشانم دادند. مردها توی اتاق دیگری نشسته بودند و من از پشت در اتاق، ایشان را دیدم. آقا زرد چهره بودند و مویشان کمی به زردی می‌زد. ... من از داماد بدم نیامد؛ اما سنی هم نداشتم که بتوانم تشخیص بدهم که چه کار باید بکنم. ذاتاً هم آدم صاف و ساده‌ای بودم. پدرم آمد و آهسته از خانم جانم پرسید: «وقتی قدسی ایران برگشت، چه گفت؟» مادرم گفت: «هیچی نشسته است.» بعداً به من گفتند: «وقتی تو ساکت نشسته بودی، به زمین افتاد و سجده کرد.» ... بعد هم که من آن خواب را دیدم. عروسی ما در ماه مبارک رمضان بود و این مسأله چند دلیل داشت. اول این که امام مقید بودند که درس‌ها تعطیل باشد و دوم آن‌که من نزدیک تولد حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام آن خواب را دیدم و به این دلیل، خواستگاران اول ماه رمضان آمدند. عقد ما مفصل نبود. پدرم در اتاق بزرگ اندرونی که تالار نام داشت، نشسته بود. مرا صدا کرد و گفت: قدسی جان! بیا. من تازه از مدرسه آمده بودم و چون بی‌چادر

پیش ایشان نمی‌رفتیم، چادر خواهر کوچکم را انداختم سرم و نزدشان رفتم. پدرم گفت: آن طرف کرسی بنشین.

خانواده داماد روز اول ماه رمضان آمده بودند و آن روز، هشتم ماه بود. در این مدت، چند روز در منزل پدرم بودند و مادرم هم خوب و مفصل از آنان پذیرایی کرده بود. آنان در پی خانه‌ای اجاره‌ای می‌گشتند تا عروس را ببرند. بنا بود عروسی در تهران برگزار شود و بعد به قم برویم. بعد از ۸ روز، خانه پیدا شد که درست همانی بود که در خواب دیده بودم. پدرم گفت: مرا وکیل کن که من آقا سید احمد را وکیل کنم که بروند حضرت عبدالعظیم علیه السلام صیغه عقد را بخوانند. آقا هم برادرش آقای پسندیده را وکیل می‌کند. من مکشی کردم و بعد گفتم: قبول دارم.

به این ترتیب، رفتند و صیغه عقد را خواندند. بعد از این که خانه مهیا شد، پدرم گفتند: «به این‌ها اثاث بدهید که می‌خواهند بروند آن خانه.» اثاث اولیه مثل فرش و لحاف کرسی و اسباب آشپزخانه و دیگر چیزها را فرستادند.^۱

۱. ستوده، ج ۱، پایه پای آفتاب، ص ۴۵-۴۹ و طباطبایی، اقلیم خاطرات، ص ۳۳۵-۳۳۸.

۲. ازدواج و اجاره‌نشینی

به فکر ازدواج افتادم. به حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام رفتم و از حضرت تقاضا کردم ازدواج که می‌کنم، همسرمانع ادامه تحصیل من نباشد. منافاتی نداشته باشد. علمای درجه اول یا بعضی از تجار به خاطر پدرم حاضر بودند با ما وصلت کنند؛ اما پدرم سراغ خانه خاله من رفت. [در شهر] میانه که درس می‌خواندم، در خانه خاله‌ام بودم. شوهر خاله‌ام کاسب جزئی بود. دختر ایشان را به دور از هرگونه تشریفاتی برای من خواستگاری کرد. موافقت شد. آن زمان تلفن نبود. نامه جالبی به من رسید که بیا همسرت را ببر. عقد را هم علماً غیباً خوانده بودند. او خرذی حجه به ده رفتم. دوسه روز به محرم بود که خانم مرا آوردند. بعد با هم به قم آمدیم. در قم ۵۰ سال زندگی کردیم. این سال‌ها را الحمدلله با خوشی گذراندیم. از الطاف الهی این‌که ما در قم کسی را نداشتیم. نه پدری، نه مادری، نه فامیلی، نه پشتیبانی، نه پناهگاهی. تمام مرارت‌ها و خوشی‌ها را دو تایی پا به پای هم رد کردیم. زمانی که قصد داشتم با همسرمان به قم بیایم، از بی‌بی حضرت معصومه علیها السلام خواهش کردم که برایم خانه مناسبی مهیا شود. خانه‌ای را که دو اتاق داشت، اجاره کردم. انصافاً صاحب خانه مرد خوبی بود، همسر خوبی هم داشت. شش سال آن‌جا نشستیم. یک سال خانم صاحب خانه به همسرمان گفته بود، همه چیز گران شده است، آقا! ماهیانه دوازده تومن را بدهید. من دوازده تومان دادم. سال بعد حرفش را پس گرفت و گفت: ماهیانه همان ده تومان را بدهید. همسایه‌های نجیب و بامحبتی بودند. بعد از آن‌جا آمدیم و خانه دیگری اجاره کردیم. نه سال

هم آن جا بودیم. آن ها هم آدم های خیلی خوبی بودند. انگار نه انگار که ما اجاره نشین هستیم و آن ها صاحب خانه. خیلی برادرانه زندگی می کردیم. حضرت معصومه علیها السلام خواهش مرا رد نکرد.^۱

۳. ازدواج شهید نواب صفوی

پدرم مردی انقلابی بودند و علیه رضاخان مبارزه می کردند و حتی در قضیه مسجد گوهرشاد هم نقش برجسته ای داشتند، به همین دلیل دوردور، مرحوم نواب ایشان را می شناختند و برایشان احترام خاصی قایل بودند. یادم هست پدر پس از سه سال زندان و چهار سال تبعید و چهار سال گوشه نشینی در شهر ساوه، تصمیم گرفتند به تهران بیایند. ما در سال ۱۳۲۶ به تهران آمدیم و خانه ای را اجاره کردیم. یک روز پدر به ما گفتند که قرار است سید بزرگواری به منزل ما بیایند و باید از ایشان پذیرایی و مراقبت کنیم. از لحن پدر این طور تصور کردیم که حالا با یک مرد مسن روبه رو خواهیم شد؛ ولی وقتی ایشان آمدند، دیدیم سید جوانی هستند! مرحوم نواب گاهی نزد پدرم می آمدند و به ایشان سر می زدند تا در یک ماه رمضان که پدر در اثر بیماری قلبی، در بیمارستان بستری شدند. ایشان درباره زندگی آینده ام بسیار نگران بودند و با این که خواستگارهای زیادی داشتم، وسواس و دقت زیادی به خرج می دادند و در واقع هیچ یک از آن ها مورد پسندشان نبودند. مرحوم نواب هم مال و منالی نداشتند و در واقع خجالت می کشیدند برای

۱. اباذری، خاطرات فقیه اخلاقی آیت الله احمدی میانجی، ص ۶۸.

خواستگاری پا پیش بگذارند. برای پدرم دیانت، نجابت، علم و سواد افراد بسیار اهمیت داشت و ایشان صاحب همه این کمالات بودند. به هر حال، بالاخره مرحوم نواب از من خواستگاری کردند و پدرم بدون ذره‌ای تردید و با حداقل شرایط مادی پذیرفتند و در مجلسی بسیار ساده عقد کردیم.^۱

۴. دفاع از همسر هنگام عقد

سیدهاشم [حداد رحمته الله] با دختری به نام هدیه که بعدها به امّ مهدی شناخته می‌شود و از دختران سرشناس قبایل عرب بود، ازدواج می‌کند. در عرب، ریشه و اصیل بودن خانواده عروس و داماد مهم است. وقتی برای ثبت ازدواج به دفتر حاکم محلی می‌روند، حاکم به آن دختر می‌گوید: تو با این اصل و ریشه، حیف نبود با این سید بی‌اصل و ریشه و هندی ازدواج کردی؟ امّ مهدی که شیرزن بود، بر حاکم می‌غرّد که: تو تا صد سال پیش از نیاکانت راهم نمی‌شناسی، چطور به این سید که اصلش ختم به رسول الله صلی الله علیه و آله است و به ۱۴۰۰ سال پیش باز می‌گردد، بی‌احترامی می‌کنی؟^۲

۱. خبرگزاری مشرق، شناسه خبر: ۳۸۰۵۹۲، ۲۹/۱۰/۱۳۹۳: (www.mashreghnews.ir)

۲. شمس الشموس، دلشده، ص ۱۵.



مشق دوم: ابراز محبت و عشق

رسول اکرم ﷺ فرمودند:

قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ إِنِّي أُحِبُّكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا أَبَدًا؛

این سخن مرد به همسرش که «دوستت دارم»، هرگز از دل او بیرون نمی‌رود.

(کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۶۹)

۵. ابراز علاقه امام خمینی ره به همسر

نامه حضرت امام خمینی ره به همسرشان در تشریف به حج از ساحل دریای مدیترانه بیروت:

تصدقت شوم؛ الهی قربانت بروم. در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوت قلبم گردیدم، متذکر شما هستم، و صورت زیبایی در آینه قلبم منقوش است. عزیزم، امیدوارم خداوند شما را به سلامت و خوش در پناه خودش حفظ کند. حال من با هر شدتی باشد می‌گذرد؛ ولی بحمدالله تاکنون هر چه پیش آمد، خوش بوده و الان در شهر زیبای بیروت هستم. حقیقتاً جای شما خالی است. فقط برای تماشای شهر و دریا خیلی منظره خوش دارد. صد حیف که محبوب عزیزم همراه نیست که این منظره عالی، به دل بچسبد.^۱

۶. ابراز دلتنگی نسبت به همسر

امام خمینی ره در نامه‌ای به همسرشان می‌نویسند:

خانم محترمه! مرقوم شما پس از مدت‌ها انتظار واصل شد. مثل این که شما از نجف که خارج شدید، دیگر از فکر ماها بیرون رفتید و خیال نکردید از دیر آمدن کاغذ، ما نگران می‌شویم. در هر حال، انشاءالله تعالی خوش و خرم و سالم باشید ... از سلامت خودتان و لوبه دو کلمه، ما را در هر هفته یا لااقل هر دو هفته مطلع کنید.^۲

۱. ابراهیمی اقلیدی، رازهای همسراری، ص ۱۴.

۲. صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۶.

۷. مرادل نگران کردی

در روزهایی که در فرانسه بودیم، روزی خانم [همسر امام خمینی] به منزل یکی از فامیل هایشان به مهمانی رفت، اما دو ساعت دیرتر از زمانی که به امام قول داده بود، برگشت. امام که همه کارهایشان را با ساعت و دقیقه تنظیم می کردند؛ در این دو ساعت، سه بار از اتاق به آشپزخانه آمدند و پرسیدند: خانم نیامدند؟ دفعه سوم فرمودند: نگران شده ام، شما نمی توانید وسیله ای پیدا کنید که تماس بگیریم؟ تا این که خانم آمدند. وقتی ایشان آمدند، با محبت خاصی رو به روی خانم نشستند و گفتند: مرادل نگران کردی!

۸. تلفن نجف را بگیرید

حضرت امام هیچگاه در طول پانزده سالی که در نجف بودند، با کسی با تلفن صحبت نمی کردند. وقتی که به پاریس رفتیم، همان روز اول و دوم بود که فرمودند: تلفن نجف را بگیرید من با خانم صحبت کنم. در مدتی که امام در پاریس بودند، این مسأله چندین بار اتفاق افتاد که با همسرشان تلفنی صحبت کردند. به سبب همین نزدیکی و رابطه عاطفی که ایشان با خانواده شان داشتند، چندین بار از پاریس پیغام دادند که هرچه زودتر کار گذرنامه ویزای خانم را درست کنید که ایشان هم به پاریس تشریف بیاورند که سرانجام، بعد از یکی دو هفته ایشان نیز آمدند. وقتی خانواده امام وارد پاریس شدند، یک احساس طمأنینه و آرامشی را در آقا مشاهده کردیم.^۲

۱. ابراهیمی اقلیدی، رازهای همسرداری، ص ۱۳۸، به نقل از خانم مرضیه حدیدی.

۲. رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۷۸، به نقل از یکی از یاران امام.

۹. ابراز عشق و ارادت به همسر

در مدت ۲۶ سالی که با ایشان [شهید آیت الله مرتضی مطهری رحمته الله علیه] زندگی کردم، همیشه با یک حالت تواضع و آرامش با من رفتار می کردند، با صدای متین و چهره خندان؛ به طوری که من با یک ارادت و عشق خاصی کار می کردم و علاقه شدید ایشان به من و محبت هایی که می کردند، مرا در انجام کارهای منزل، رغبت و شوق عجیبی می بخشید. من بسیار کم سن و سال بودم که به منزل ایشان آمدم؛ ولی با همه آن کمی سن، هیچ وقت یادم نمی آید که از ایشان ناراحتی و رنجی دیده باشم. بسیار مهربان و باگذشت بودند، و به آسایش و راحتی من و بچه ها اهمیت می دادند. آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند.^۱

۱۰. عشق به همسر

همسرش [همسر علامه طباطبایی رحمته الله علیه] که بیمار شد، ۲۷ روز تمام کار و زندگی اش را رها کرد و به طور شبانه روزی به او می رسید. بعد از مرگ او به عشقش وفادار بود و تا چهار سال، هر روز می رفت کنار مزارش. بعد از آن چهار سال هم که فرصت کمتری داشت، به طور مرتب دو روز در هفته (روزهای دوشنبه و پنجشنبه) سر مزار همسرش می رفت و امکان نداشت این برنامه را ترک کند. به شاگردش هم پولی داده بود تا به کسی بدهد و تا یک سال هر هفته در شب های جمعه در حرم حضرت معصومه علیها السلام به

نیابت از همسر مرحومش زیارت نامه بخواند. می‌گفت: «بنده خدا باید حق شناس باشد. اگر آدم نتواند حق مردم را ادا کند، حق خدا را هم نمی‌تواند ادا کند.»^۱

۱۱. همین‌که از پنجره نگاه می‌کنی...

[آیت‌الله سید محمد حسن الهی رحمته‌الله] همین‌که از در خانه وارد می‌شدند، نگاه می‌کردند. اگر می‌دیدند من از پنجره دارم نگاه می‌کنم، با خوشحالی می‌آمدند و می‌گفتند:

همین‌که تو بلند می‌شوی و از پنجره نگاه می‌کنی، همه چیز یادم می‌رود؛ تمام غم و غصه‌ها می‌ماند دم در. داخل خانه هم خیلی خوب بودند. ما حتی یک اما و لَمّا با هم نداشتیم.^۲

۱۲. مهربانی و لطفش، ناراحتی‌ها را می‌زدود

همسر شهید آیت‌الله فضل‌الله محلاتی رحمته‌الله نقل می‌کند:

همیشه به من می‌گفت: از من راضی باش. می‌گفتم: از شما جز خوبی ندیده‌ام. می‌گفت: وقتی مریض یا باردار بودید، آمده بودند مرا دستگیر کنند و شما اذیت شدید. ... گاهی بعد از شش ماه که آزاد می‌شد و به خانه می‌آمد، مهربانی و لطف او همه ناراحتی‌هایی را که در نبودش احساس کرده بودم، از یادم می‌برد و از قلبم می‌شست.^۳

۱. همان.

۲. الهیه، ص ۶۴، به نقل از همسر آیت‌الله الهی.

۳. مجمع ملکوتیان، ص ۱۷۲.



مشق سوم: احترام

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَلَا أَهَانَهُنَّ إِلَّا لَئِيمٌ؛
بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش بهتر باشد، و من بهترین شما
برای خانواده‌ام هستم. زنان را کسی گرامی نمی‌دارد، مگر انسان بزرگواری و کسی
به آنان اهانت نمی‌کند، مگر انسان فرومایه.

(پابنده، نهج الفصاحه، ص ۴۷۲)

۱۳. امام علیه السلام احترام فوق العاده‌ای برای خانم قائل بودند!

خیلی به ایشان [مادرم] اظهار محبت و علاقه می‌کردند و مقید بودند این اظهار محبت و علاقه را جلوی ما فرزندان هم علنی کنند. امام علیه السلام احترام فوق العاده‌ای برای خانم قائل بودند ... در طول شصت سال زندگی، هیچ وقت یک لیوان آب از خانم نخواستند ... در شرایط سخت روزهای آخر، هر وقت چشم باز می‌کردند، اگر قادر به صحبت بودند، می‌گفتند:

خانم چطورند؟ ... اگر روزی خانم غذا را تهیه می‌کردند، هرچقدر هم که بد می‌شد، کسی حق اعتراض نداشت و امام از آن غذا تعریف می‌کردند. امام به ما می‌گفتند: «هیچ کس مادر شما نمی‌شود.»^۱

۱۴. خوب گوش دادن به سخنان همسر

اساساً علامه جعفری رحمته الله در برخورد با همسر، جایگاه علمی و اجتماعی خویش را فراموش می‌کرد و هیچ‌گاه سختی و مشکلات مربوط به کارهای خویش را با خود به خانه نمی‌آورد. اگر هم خسته بود، به سخنان همسرش نیکو گوش می‌داد و اظهارات معقول و منطقی را می‌پذیرفت. از کوشش‌های همسرش مدام در مناسبت‌های مقتضی قدردانی می‌کرد.^۲

۱. ستوده، پایه‌پای آفتاب، ج ۱، ص ۹۲ و ۹۷، به نقل از فریده مصطفوی (دختر امام خمینی).

۲. گلی زواره، سرای اهل صفا، ص ۲۶۹، به نقل از علیرضا جعفری (فرزند علامه محمدتقی جعفری).

۱۵. استقبال از همسر

یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم و بعد از چند روزی، با یکی از دوستانم به تهران برگشتم. نزدیکی‌های سحر بود که به خانه رسیدم. وقتی وارد خانه شدم، دیدم همه بچه‌ها خواب هستند، ولی آقا [شهید مطهری رحمته‌الله] بیدار است. چای حاضر کرده بودند، میوه و شیرینی چیده بودند و منتظر من بودند. دوستم از دیدن این منظره بسیار تعجب کرد و گفت:

همه روحانیون این قدر خوب هستند؟ بعد از سلام و علیک، وقتی آقا دیدند، بچه‌ها هنوز خوابند، با تأثر به من گفتند: می‌ترسم یک وقت من نباشم و شما از سفر بیایید و کسی نباشد که به استقبالتان بیاید.^۱

۱۶. یک صدای بلند از ایشان نشنیدم

رفتارشان [آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی رحمته‌الله] با مادرم بسیار خوب بود و من هیچ وقت ندیدم کوچک‌ترین بی‌احترامی بکنند. در این مدت پانزده سال، من یک صدای بلند از ایشان نشنیدم.^۲

۱. سرگذشت‌های ویژه، به روایت جمعی از یاران، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹، به روایت همسر شهید مطهری.

۲. مؤسسه شمس الشومس، آسمانی، ص ۲۰۸، به نقل از عصمت الشریعه شاه‌آبادی (دختر ایشان).

۱۷. تنها غذا نمی خوردند

در مورد صفا و صمیمیت و عطوفت و مهربانی امام قدس سره نسبت به خانواده و همسر و دختران خودشان، شاید بتوانم ادعا کنم که کسی را در آن حد ندیده‌ام. امام هیچ‌گاه وقتی خانم در منزل بود، تنها غذا نمی خوردند. یعنی اگر سفره را پهن می کردند و غذا در سفره آماده بود و خانم از اتاق بیرون رفته بودند، امام دست به غذا نمی زدند تا خانم تشریف بیاورند و بنشینند و با یکدیگر غذا بخورند.^۱

۱۸. محترمانه ترین رفتار متقابل

شاید اگر بگویم محترمانه ترین رفتاری که در ذهنم نقش بسته، رفتار متقابل پدر و مادرم بوده، اغراق نکرده‌ام. مادرم زنی فهیم، کوشا، تحصیل کرده و نیز اهل علم و معرفت و شعر بودند. با تمام وجود، موقعیت پدرم را درک می کردند و متقابلاً پدرم نیز رفتاری بسیار محبت آمیز و صمیمی با ایشان داشتند.^۲

۱۹. میهمان داری و پذیرایی

اهل کمک در خانه بود. با این که همسرش اجازه نمی داد کوچک ترین کار خانه را انجام دهد و همیشه همه چیز را برای مطالعه، تحقیق و کتاب نوشتنش آماده می کرد؛ اما علامه [طباطبایی رحمه الله] مردی نبود که اهل نشستن در اتاق و امرو نهی باشد. میهمان که می آمد، با هیجان می رفت کمک همسرش. همه کار می کرد؛ از مقدمات پذیرایی گرفته تا کارهای

۱. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۳، ص ۱۰۴، به نقل از یکی از یاران امام.

۲. خانم سعیده مطهری، دختر شهید، به نقل از: ۷۸۷۴۱ / <http://mortezamotahari.com>.

آشپزخانه. طوری کمک می‌کرد که خانم حتی یک لحظه از میهمان‌داری و پذیرایی احساس خستگی نکند. در خانه، مهربان بود و هروقت به هر چیزی نیاز داشت، خودش می‌رفت و می‌آورد. به اهل خانه خیلی احترام می‌گذاشت. خیلی وقت‌ها وقتی که خانم یا یکی از بچه‌ها وارد اتاق می‌شد، بلند می‌شد و به نشانه احترام، تمام قد می‌ایستاد.^۱

۲۰. آقا! ... خانم! ...

خطیب توانا مرحوم حجت الاسلام والمسلمین فلسفی در خاطراتش می‌نویسد: در برخوردها [با خانم]، کمال احترام را به یکدیگر می‌گذاشتیم. ایشان هروقت مرا صدامی زدند، «آقا» خطاب می‌کردند. من هم هروقت ایشان را صدامی زدم، «خانم» خطاب می‌کردم. این یکی از ارکان حفظ محبت و احترام در خانواده است.^۲

۲۱. تأثیر احترام

آن قدر حریم یکدیگر را رعایت می‌کردند، آن قدر به هم احترام می‌گذاشتند که خواه ناخواه تمام وجود بچه‌ها هم نسبت به آن‌ها احترام می‌شد. شهید آیت الله مدنی رحمته الله هروقت هم می‌خواستند تذکری به خانم یا بچه‌ها بدهند، دور از چشم بقیه بود.^۳

۱. خبرگزاری ایکنا، شناسه خبر: ۱۴۵۷۷۲۲ (<http://www.iqna.ir>).

۲. فلسفی، خاطرات و مبارزات حجت الاسلام والمسلمین فلسفی، ص ۶۶.

۳. ماهنامه امتداد، نکته‌هایی از زندگی حضرت آیت الله مدنی، ش ۳۶، ص ۱۰.

۲۲. خانم خداحافظ، شما دیگر زحمت نکشید

آخرین شبی که امام رحمته الله در منزل بودند و می خواستند ایشان را به بیمارستان ببرند، من و دکتر کنار امام ایستاده بودیم. خانم (همسر امام) داشتند می آمدند؛ سرپله ها که رسیدند امام فرمودند: «خانم، خداحافظ شما. دیگر زحمت نکشید.» ایشان ظاهراً متوجه نشدند. یک بار دیگر امام فرمودند: «خداحافظ! شما، نیایید.»

و بار سوم در حالی که دست به سینه مبارکشان گرفته بودند، خیلی مؤدبانه فرمودند: «خداحافظ خانم.» امام همیشه با احترام و خیلی مؤدبانه با همسرشان صحبت می کردند.^۱

۲۳. تأثیر رفتار اخلاقی با همسر

استاد مرحوم آیت الله حاج آقا پهلوانی رحمته الله نسبت به احترام و قدردانی از زحمات همسر می فرمود: از آن ها تشکر کنید هر چند غذایی که پخته اند، شور یا بد شده است. وقتی از غذا ابراز رضایت می کنید، همسران خوشحال می شود و این باعث رشد و پیشرفت معنوی شما می شود. پس از این نکته فرمود: یک بار من در جوانی در خانه با خانواده بد اخلاقی کردم، در عالم معنا به من گفتند: بیست سال ناله های توبی اثر شد.^۲

۱. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۲، ص ۶۶، به نقل از حاج عیسی جعفری (خادم بیت امام خمینی).

۲. نشریه پرتو سخن، شماره ۸۵۴، ۲۹/۱۰/۹۵.



مشق چهارم: تجلیل و قدردانی

امام سجاد علیه السلام فرمود:

... أَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرُهُ وَتَذْكُرْ مَعْرُوفَهُ وَتَنْشُرَ لَهُ الْمَقَالَهَ الْحَسَنَةَ وَتُخْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ...؛

اما حق کسی که بر تو خوبی کرده، آن است که سپاس گزارش باشی و خوبی اش را به زبان آورده و منتشر نمایی و در حق او خالصانه دعا کنی.

(شیخ صدوق، الامالی، ص ۳۷۲)

۲۴. خوش به حال من که چنین همسری دارم ...

امام علیه السلام به همسرشان علاقه وافری داشتند؛ به طوری که از نظر امام، همسرشان در یک طرف قرار داشت و بچه هایشان در طرف دیگر، و این دوست داشتن با احترام خاصی توأم بود. یادم هست یک بار که خانم مسافرت رفته بودند، آقا خیلی دل تنگی می کردند. وقتی آقا اخم می کردند، ما به شوخی می گفتیم: اگر خانم باشند، آقا می خندند و وقتی خانم نباشند، آقا ناراحتند و اخم می کنند. خلاصه، ما هر چه سربه سر آقا گذاشتیم، اخم آقا باز نشد. بالاخره من گفتم: خوشا به حال خانم، که شما این قدر دوستش دارید. ایشان گفتند: خوش به حال من که چنین همسری دارم. فداکاری ای که خانم در زندگی کرده اند، هیچ کس نکرده است. شما هم اگر مثل خانم باشید، همسران شما را این قدر دوست خواهد داشت.^۱

۲۵. همه خوبی ها را از همسرش می دانست

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه بارها از همسر خود به عنوان زنی صبور و شکیبا یاد کرده است و خود نیز در قدردانی از محبت هایی که همسرش به وی نموده بود، کوتاهی نمی کرد و در این خصوص از رفتار خوب خود، ذکری به میان نمی آورد و همه خوبی ها را به همسرش نسبت می داد.^۲

۱. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۶، به نقل از زهرا اشراقی (نوه امام خمینی).

۲. مجله زن روز، ش ۸۹۲، به نقل از خانم نجم السادات طباطبایی (دختر علامه).

۲۶. قدردان زحمات همسر

اولین جلد «تفسیرالمیزان» که درآمد، علامه طباطبایی همسرش را صدا کرد. کتاب سبزرنگ را گذاشت زمین و گفت: «جلد اول تفسیر است.» او همان طور که نشسته بود، کمی آمد جلو و دست کشید به کتاب؛ بعد به علامه نگاه کرد و گفت: «آن همه زحمات شما بالآخره نتیجه داد.» و علامه طباطبایی در جواب فرمود: «و آن همه زحمات شما.»^۱

۲۷. ایشان مرا به این جا رساند

پدرم [علامه طباطبایی رحمته الله] پیوسته می فرمود: «این زن بود که مرا به این جا رساند. او شریک من بوده است و هرچه کتاب نوشته ام، نصفش مال این خانم است.» رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند.^۲

۲۸. تجلیل از همسر

به راستی چه زبیده است سپاس از زحمات دیگران و چه خوشایند است قدردانی از فداکاری های خانواده و بستگان. فقیه سترگ و بزرگوار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی چنین لب به ستایش از همسرش می گشاید:

۱. جعفریان، زندگی نامه سید محمد حسین طباطبائی، ص ۲۵.

۲. جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، ج ۲، ص ۸۷۲، به نقل از نجمه سادات طباطبایی (فرزند علامه طباطبایی).

و چون یکی از اسباب مهم توفیق حقیر در تألیف کتاب‌هایی که نوشته‌ام، به عنایت حضرت مسبب الاسباب -جلّت حکمته- همسر معظمه، علویه محترمه و کریمه از بیت فقاہت و سیادت بوده است. ایشان علاوه بر تحمل زحمات پرستاری و خانه‌داری، در نوشتن همه آثاری که دارم، آنچه در توان داشسته، به من یاری و کمک کرده و به کارم تشویق و ترغیب نموده است. لذا امیدم به لطف خداوند متعال این است که ... ثواب این نوشته را در نامه عمل ایشان -که در همه ثواب‌های آثار حقیر، نظماً و نثراً شریک است- ثبت فرماید.^۱

۲۹. هیچ چاره‌ای غیر از تشکر ندارم!

پس از آن‌که پیکر همسر استاد دفن شد [سال ۱۳۷۲ شمسی]، علامه جعفری رحمۃ اللہ علیہ در جمع اقوام و ارادت‌مندان به پا خواست و مطالبی درباره آن بانوی فداکار گفت: حدود ۴۰ سال این بانوی از دست رفته در زندگی ما بود. مشکلات کارهای ما را تحمل کرد و مقتضیات نفس را کنار گذاشت حقیقت این است که من جزاین که از ایشان تشکر کنم و از ایشان طلب عفو کنم، امشب هیچ چاره‌ای غیر از این نمی‌بینم؛ چون خیلی خیلی گذشت کرد... . خدایا! پروردگارا! این بانورا با فاطمه زهرا علیہا السلام محشور بفرما.^۲

۱. صافی گلپایگانی، نیایش در عرفات، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

۲. جوادی، فیلسوف شرق، ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ دراحوال حضرت علامه محمدتقی جعفری تبریزی.



مشق پنجم: فداکاری

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

أَعْلَىٰ مَرَاتِبِ الْكَرَمِ الْإِيثَارُ

ایثار و فداکاری بالاترین درجه ایمان است.

(تمیمی آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ص ۱۹۱)

۳۰. خوشی برای همه، ناراحتی برای خود

از وقتی که جنگ شروع شد، مسائل تأثرآور زیادی به گوش امام علیه السلام می‌رسید که آن‌ها را اصلاً با ما مطرح نمی‌کردند. گاهی که به اتاقشان می‌رفتم، می‌دیدم کسی قبل از من خبری داده و ناراحت شده‌اند، می‌پرسیدم: «چه شده؟» مردّد می‌شدند و می‌گفتند: «چه اصراری است که من مطلب را بگویم و تو هم ناراحت شوی؟» ولی اگر خبر خوشی داشتند، به محض این‌که از در وارد می‌شدم می‌گفتند: «بیایید این خبر را دارم». امام، خوشی را با همه مطرح می‌کردند؛ ولی، ناراحتی را برای خودشان نگاه می‌داشتند.^۱

۳۱. هر دو در یکدیگر ذوب شده بودند

وقتی در محله یخچال قاضی قم زندگی می‌کردیم، مادرم به من گفت: پس از فوت من، خانم فلانی را برای پدرتان خواستگاری کنید. آن خانم، زنی معقول بود که با مادر من دوست بود و بچه و شوهر هم نداشت. من گفتم: مادر این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟ مادرم گفت: همین که من می‌گویم. روابط فیما بین علامه طباطبایی رحمته الله و همسرش از نوع روابط عادی میان سایرین نبوده است، بلکه می‌توان اذعان داشت که هر دو در یکدیگر ذوب شده بودند و ایمانی که همسر علامه به وی داشت، ستودنی است. گفتم: شما از کجا می‌دانید که عمر چه کسی چه قدر است؟ او گفت: پسر جان! عمر من کمتر از قدرت است! گفتم: آخر شما از کجا این چنین

۱. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۵۳، به نقل از خانم فاطمه طباطبایی (عروس امام خمینی).

حرفی را می‌زنید؟ مادرم گفت: خودش [علامه] به من گفته است که من قبل از او خواهم رفت. حال شما بررسی کنید چه کسی جرأت می‌کند به کسی بگوید که عمر شما کمتر از من است. این شوخی نیست. همین طور هم شد و والده ما در سال ۱۳۴۴ فوت کرد. البته آن خانم، قبل از فوت مادر ازدواج کرد.^۱

۳۲. فداکاری برای همسر

مثل این که خانم، قم را دوست نداشتند؛ ولی هرگز این مسأله را نزد امام اظهار نکرده بودند! امام همیشه در پاسخ ما که می‌پرسیدیم چه کنیم که شوهرانمان به ما این همه علاقه‌مند باشند؟ ایشان می‌گفتند: اگر شما این قدر فداکاری کنید، همسرانتان تا آخر، همین قدر به شما علاقه‌مند خواهند بود.^۲

حاج عیسی، خادم منزل امام رحمته‌الله در خاطره‌ای نقل می‌کند:
[امام] گفتند که: من هرچه دارم و هرچه کردم به واسطه خانم من شد. چون من هرکجایی رفتم و تبعیدم کردند به هرجایی، خانم من هم همراهم آمد.^۳

۳۳. فقط به خاطر ایشان مکه نمی‌رفتم

اگر ایشان [آیت‌الله سید محمد حسن الهی رحمته‌الله] نداشت و من خودم چیزی داشتم، شب می‌بردم می‌گذاشتم توی جیب ایشان که پیش بچه‌ها ناراحت نشوند که دارم یا ندارم. بعد که فهمیدند، گفتند: تو این قدر نسبت به من دل‌واپس

۱. مصاحبه با عبدالباقی طباطبایی، آرشو بنیاد شهید قدوسی.

۲. مجله زن روز، ش ۱۲۲۰، ص ۵، به نقل از زهرا اشراقی (نوه امام خمینی).

۳. خبرگزاری تسنیم، شناسه خبر: ۷۵۹۸۴۴ (www.tasnimnews.com).

هستی که پول در جیب من می‌گذاری؟ گفتم: بله، نمی‌خواهم پیش بچه‌ها ناراحت شوی. اول که تشکر کردند و بعد دعا کردند که خدا یک تومان تو را هزار تومان کند. الحمد لله شده. ایشان نیستند؛ اما همه کارهای من درست شده. مکه رفتم، زیارت همه معصومین علیهم‌السلام رفتم. هشت سال بود فقط به خاطر ایشان مکه نمی‌رفتم. پاسپورتم را می‌آوردند در خانه که خانم بیا برو مکه؛ من نمی‌رفتم؛ چون ایشان مریض بودند. اگر می‌رفتم غصه می‌خوردند که نمی‌توانند بروند. اگر ایشان ناراحت می‌شدند، مکه و حج من چه می‌شد؟ من خودم چه می‌شدم؟^۱

۳۴. مجذوب فداکاری‌های همسر می‌شدند

علامه [جعفری رحمته‌الله] معتقد بودند خانواده، خصوصاً زن در موفقیت هر شخصی خیلی مؤثر است. علی‌رغم این که مادرم، سواد چندانی نداشت؛ ولی از معرفت بالایی برخوردار بود و این را فهمیده بود که کارهای فکری و خدمات علمی و اجتماعی ایشان برای مردم مفید است و او به عنوان یک زن، باید بستر زندگی را چنان فراهم کند که دغدغه خاطری نداشته باشد؛ بنابراین فشار ما بچه‌ها و رتق و فتق امور خانه بردوش مادرم بود. وقتی علامه این فداکاری‌ها را می‌دیدند، مجذوب او می‌شدند.^۲

۱. الهیه، ص ۶۶، به نقل از همسر آیت الله الهی.

۲. «ناگفته‌هایی از زندگی شارح بزرگ نهج‌البلاغه و فیلسوف شرق، علامه محمدتقی جعفری رحمته‌الله»، مجله افق حوزه، آذرماه ۱۳۸۹، شماره ۲۹۰.

۳۵. مادرتان مریض است و به من نیاز دارد

زمانی همسرشان کسالتی پیدا می‌کنند و ایشان از آن زمان، هیچ دعوت و میهمانی را نمی‌پذیرفتند؛ حتی زمانی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌طه از ایشان می‌خواهد به حج بروند و در بعثه رهبری حضور داشته باشند. آیت‌الله میانجی رحمته ابتدای امر می‌پذیرند؛ اما بعد منصرف می‌شوند. وقتی فرزندش علت را جویا می‌شود، ایشان در پاسخ می‌گویند: مادرتان مریض است و به من نیاز دارد.

فرزند در پاسخ پدر اعلام می‌کند: ما در خدمتشان خواهیم بود. اما آیت‌الله میانجی در پاسخ می‌فرمایند: درست است؛ ولی با این همه، شاید ایشان احساس ذلت کند از این‌که از شما درخواستی نماید و من به این امر راضی نیستم.^۱

۳۶. فداکاری برای همسر

آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی رحمته، فرزند آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمته نقل می‌کنند: همسر اول والد محترمشان در سامرا نابینا شد و خود همسر به ایشان اصرار می‌کرد که همسری دیگر اختیار کن. خود ایشان [آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری] رنج خدمات منزل را متحمل می‌شدند و می‌فرمودند: تا ایشان در قید حیات است، من همسری دیگر اختیار نمی‌کنم.^۲

۱. حسن‌زاده، اسوه پارسایان، ص ۵۵-۵۶.

۲. حسینی، شرح زندگانی حضرت آیت‌الله مؤسس و فرزند برومندشان آیت‌الله شیخ مرتضی حائری، ص ۵۴.

۳۷. سال‌ها مریضی و ...!

به آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله، مؤسس حوزه علمیه قم گفته بودند: از کجا شما به این عظمت رسیدید؟ ایشان فرموده بودند: سال‌های سال خانمم مریض بود و من مریضی خانمم را برای تجدید فراش یا طلاق یا وانهادن بهانه نکردم. سال‌ها با او هم‌زیستی داشتم. او را تمیز می‌کردم و از آفتاب به سایه و از سایه به آفتاب می‌بردم و با او مدارا می‌کردم، خدا به من نظر کرد.^۱

۱. نکته‌هایی از زندگی خانوادگی علما، نشریه خانه خوبان، شماره ۵۱، ص ۱۰.



مشق ششم: همدلی و همراهی

رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِ امْرَأَتِهِ وَاحْتَسَبَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِكُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ
يَصْبِرُ عَلَيْهَا مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا أُعْطِيَ أَيُّوبُ عليه السلام عَلَى بَلَائِهِ؛

هرمردی به خاطر خدا، در برابر بد اخلاقی زنش صبر کند، خداوند متعال
برای هر روز و شبی که در برابرش شکیبایی می‌ورزد، همانند ثوابی را به او
می‌دهد که به ایوب عليه السلام در قبال گرفتاری اش داد.

(مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۷)

۳۸. سنگ صبور!

فرزند حضرت آیت الله بهجت رحمته الله علیه، در خصوص توجه ایشان به مشکلات همسر می گوید: آقا از عظوفت و همراهی با مادرم هیچ کم نمی گذاشت. آقا به مادرم می فرمود: «اگر مشکلات ناراحت کرد، همه را به من بگو.» یعنی شما که از پدر و مادرتان دور هستی، مشکلات را بگو که سنگ صبوری داشته باشی.^۱

۳۹. ادامه درس با وضع آشفته

حضرت آیت الله حسن زاده آملی (حفظه الله) در باب مشکلات زندگی شان می فرمایند: روزی در تهران آن قدر به این کوچه و این بنگاه و آن بنگاه سرگردان شده ام که متحیره به حیرت آمدند و تو را طاقت نباشد از شنیدن. از هر کس سراغ خانه می گرفتم، نخستین پاسخ پرسش من این بود که بچه داری؟ می گفتم آری، فقط دو نفریم و یک طفل رضیع به نام عبدالله داریم. جواب شنیدیم که خانه اجاره ای نداریم، آن هم با اخمی بدتر از صد زخم؛ حتی به طفل شیرخوارم رحم نکردند تا بالاخره در مسافرخانه ای یک باب اتاق محقر اجاره کردیم و مدتی در آن جا به سر می بردیم. با آن وضع آشفته و آلفته به درس و بحث خود و ادراک محضر مبارک استادم آرام و شاد کام بودم و شعار حشر با "الم نشرح" بود که در "فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا" * و دثارم کریمه مدثر که "وَلِرَبِّكَ فَاصْبِر" ^۲؛

۱. مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی بهجت، کوتاه نوشته هایی از زندگی و رفتار خانوادگی آیت الله بهجت برای زندگی بهتر.

۲. پس [بدان که] با دشواری، آسانی است. آری، با دشواری، آسانی است. (شرح، آیه ۵-۶)

۳. و برای پروردگارت شکیبایی کن. (مدثر، آیه ۷)

۴. فروغی، قافله ای خدایی، ص ۶۸ و باقرزاده بابلی، جمال سالکین: گذری بر زندگانی و خاطرات علامه حسن زاده آملی، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۴۰. من همسر، مادر و رفیقت هستم!

واقعاً به ایشان [شهید نواب صفوی رحمته الله علیه] عشق می‌ورزیدم و زندگی در کنار ایشان، برایم حکم بهشت را داشت. ایشان فوق‌العاده بامحبت بودند و همه را «باباجون» صدا می‌زدند و بارها به من «کوچکت هستم» یا «نوکرت هستم» می‌گفتند! خیلی‌ها که با تصویر سیاسی و مبارزاتی ایشان خو گرفته‌اند، شاید این مهربانی، لطافت و حساسیت ایشان را باور نکنند. یک بار به ایشان گفتم: دور از مادر و زیر دست زن پدر بزرگ شده‌ام! ایشان بسیار متأثر شدند و گفتند: از حالا به بعد فرض کن من همسر، مادر و رفیقت هستم و واقعاً هم همین‌طور بود.^۱

۴۱. پیش‌عیالت باش

ایشان [سید هاشم حداد رحمته الله علیه] تأکید داشت انسان متعلق به خانواده است و اگر بخواهد واصل شود، شروع آن از خانه وزن و بچه است. یکی از شاگردان ایشان نقل می‌کند: مرحوم آقا همدان که بودند، من تازه عروسی کرده بودم. وقتی رفتم خدمتشان، به من گفتند: توتازه عروسی کرده‌ای و باید پیش‌عیالت باشی. من هم یکی دو شب ماندم و چون گفتند برگرد، برگشتم.^۲

۱. همسر شهید نواب در گفت‌وگو با مشرق نیوز، شناسه خبر: ۳۸۰۵۹۲، ۲۹ دی ۱۳۹۳.

۲. کریم‌خانی، اخلاق خانوادگی عارفان، ص ۳۸.



مشق هفتم: همکاری

امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ ضَمِنَتْ لِعَلِيٍّ عَمَلَ الْبَيْتِ وَالْعَجِينَ وَالْخَبْزَ وَقَمَّ الْبَيْتِ وَضَمِنَ لَهَا
عَلِيٌّ مَا كَانَ خَلْفَ الْبَابِ مِنْ نَقْلِ الْحَطَبِ وَأَنْ يَجِيءَ بِالطَّعَامِ؛

فاطمه علیها السلام کار خانه، پخت و پزنان و جارو کردن اتاق را برای علی علیه السلام تضمین کرد، و علی علیه السلام کارهای بیرون از خانه، مانند حمل هیزم، آوردن مواد خوراکی را برای او برعهده گرفت.

(مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱، ح ۳۸)

همسر میرزا جواد آقای تهرانی از سادات علویه بود، علاوه بر احترام زیادی که آقا برای ایشان قائل بود، با ایشان به نیکی رفتار می‌کرد و هر وقت هم که فرصت یاری می‌نمود در خانه یار و کمک کار ایشان بودند، اساساً ایشان به کسی زحمت نمی‌داد مخصوصاً در امور شخصی خویش تا آنجائی که می‌توانستند و قدرت و توان داشتند خودشان انجام می‌دادند، تا آن جا که از همسر خود نمی‌خواستند که مثلاً لباس هایشان را بشویند، بلکه این همسرشان بود که با توجه به اخلاق مرحوم میرزا جواد آقا از ایشان می‌خواستند که لباس هایشان را برای شستن در اختیار ایشان بگذارند.

و باز هم به سادگی حاضر نمی‌شدند که لباس هارا برای شست و شویه همسرشان بدهند، گاهی نیز دیده می‌شد که جارو به دست گرفته و حیاط منزل را تمیز می‌کردند و این در حالی بود که حتی راه رفتن با عصا هم برایشان مشکل بود.^۱

۴۳. همکاری غم‌خوار

او [آیت‌الله العظمی مرعشی رحمته‌الله] غیر از این که همسری خوب، مهربان و دوست داشتنی بود، برای من مانند یک رفیق صمیمی و همکاری غم‌خوار نیز بود و در کارهای منزل به من کمک می‌کرد. بسیاری از اوقات در کارهای آشپزخانه، از قبیل درست کردن غذا، پاک کردن سبزی و شستن میوه و وسایل آشپزخانه به من کمک می‌کرد و رفتارشان برای تمامی افراد خانه الگو بود.^۲

۱. خبرگزاری رسمی حوزه، شناسه خبر: ۳۶۳۱۰۷، ۱۳۹۴/۹/۷ (http://hawzahnews.com).

۲. رفیعی، شهاب شریعت، ص ۳۰۶-۳۰۷.

۴۴. کمک در امور خانه

همسر حکیم الهی قمشه‌ای رحمته الله خاطر نشان کرده است که [حکیم الهی قمشه‌ای] در خانه به امور داخلی کمک می‌کردند و به هیچ عنوان درس و بحث و تحقیق مانع این همکاری نمی‌شد.^۱

۴۵. محبت و همکاری

ملاعباس [تربیتی] از فضای آموزشی محروم بود و هم مباحثه ای نداشت. وی برای جبران محرومیت از فضای آموزشی، از همسر مهربان‌ش تقاضا کرد که به عنوان هم مباحثه، وی را در این راه یاری رساند؛ زیرا بحث و تمرین آموخته‌ها، آن هم در محیط گرم خانواده، تأثیرشایانی در رشد و تعالی آن خواهد داشت. از آن جایی که همسر مکرمه وی، دختر آخوند ملا علی اکبر مزگردی، در خواندن قرآن و ادعیه نیز موفق بود، به این پیشنهاد جواب مثبت داد. این بانوی گرامی، خاطرات آن روزها را برای فرزندش چنین بازگو کرده است:

پدرت مرا با خودش به مزرعه می‌برد و کتاب را به دست من می‌داد که از روی آن، آنچه را از بر می‌خواند، گوش بکنم و او متن بعضی از کتاب‌ها را هم چنان که بیل می‌زد، می‌خواند و من از روی کتاب گوش می‌دادم. گاهی مطلبی را چنان که برای هم مباحثه‌ای تقریر می‌کند، برایم تقریر می‌کرد تا در یاد خودش بماند.... روزی یونجه درو می‌کرد و اشعار الفیه ابن مالک را یک بار از اول تا به آخر و بار دیگر از بیت آخر و ارونه تا به اول خواند و من از روی کتاب گوش دادم و هیچ اشتباه نکرد.^۲

۱. ابراهیمی اقلیدی، رازهای همسر داری، ص ۱۳۵.

۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج ۴، ص ۳۶.

۴۶. شما بروید پیش مهمان‌ها

روزی مادرم مهمان داشتند. نمی‌دانم مهمان سرزده آمده بود یا این‌که به موقع نیامده بود. در هر صورت، وسایل پذیرایی آماده نبود. یادم هست که خانم با دستپاچگی می‌خواستند شیرینی و میوه جور کنند که آقا [امام خمینی ره] گفتند: نه شما بروید. شما بروید پیش مهمان‌ها. سپس به طرف سماور رفتند. آن موقع سمار ذغالی بود و خیلی هم سخت آتش می‌گرفت. آقا آن قدر سماور را تکان دادند تا [آتش] بگیرد. بعد چای درست کردند و تشریفات را چیدند و گذاشتند خانم مهمان‌ها را تنها بگذارد و بیایند اتاق دیگر کار کنند.^۱

۴۷. مراقبت از بچه‌ها

با آقا [آیت‌الله سید محمد حسن الهی رحمته‌الله] زیاد مشهود رفتیم. ایشان می‌گفتند می‌خواهم ببرمت کربلا حرم سیدالشهداء. آن جا زیاد بودم؛ اما تونبودی. می‌برمت آن جا را هم ببینی؛ اما نشد. اخلاق‌شان در مسافرت هم خیلی خوب بود. در اتوبوس خانم‌ها به من می‌گفتند: از اخلاق خوبش است که دو تا بچه با خودت آورده‌ای؟ می‌گفتم: نه. همان قدر که من از بچه‌ها مواظبت می‌کردم، ایشان هم مراقبت می‌کردند.^۲

۴۸. کمک در بچه‌داری

خانم [همسر امام خمینی ره] تعریف می‌کردند که چون بچه‌هایشان

۱. عامری، گلبرگ‌هایی از بوستان امام خمینی، ص ۳۱.

۲. الهیه، ص ۶۵، به نقل از همسر آیت‌الله الهی.

شب‌ها خیلی گریه می‌کردند و تا صبح بیدار می‌ماندند، امام شب را تقسیم کرده بودند؛ یعنی مثلاً دو ساعت خودشان از بچه نگهداری می‌کردند و خانم می‌خوابیدند و دو ساعت خود می‌خوابیدند و خانم بچه‌ها را نگهداری می‌کرد. روزها بعد از تمام شدن درس، امام ساعتی را به بازی با بچه‌ها اختصاص می‌دادند تا کمک خانم در تربیت بچه‌ها باشند.^۱

۴۹. مدیریت عاقلانه همراه با مهرورزی

همسر شهید شاه‌آبادی رحمته‌الله با توصیف مدیریت عاقلانه همراه با مهرورزی و عطوفت ایشان می‌گوید: معمولاً وقتی آقایان گرفتاری پیدا می‌کنند -مخصوصاً در کارهای دولتی -دیگر وقت یا حوصله‌ای ندارند که به دیگران کمک کنند یا توجهی به آن‌ها داشته باشند و می‌گویند روال عادی زندگی در حال گذشتن است؛ اما ایشان (مهدی شاه‌آبادی) وقتی گرفتاری‌شان زیاده‌تر می‌شد، هیچ کوتاهی‌ای در باقی کارها نمی‌کردند. وقتی به منزل می‌آمدند، دوست داشتند از ساعت‌هایی که در منزل نبودند، مطلع باشند و می‌پرسیدند که چه کار کردید؟ چطور زندگی کردید؟ این بچه‌ها کجاها رفته و چه کار کرده‌اند؟ ... و تلاش می‌کردند که متوجه همه امور بشوند و کمک کنند. زمان صرف غذا هم که می‌گفتم بچه‌ها بیایید غذا! ایشان از همه زودتر می‌آمدند و می‌گفتند چه کار دارید تا من کمک کنم؟ و از همه بیشتر کمک می‌کردند و بچه‌ها را به شوق می‌آوردند که بیایند و تلاش کنند و خودشان هم آن قدر کمک می‌کردند که من شرمنده می‌شدم که با این همه گرفتاری، چرا وقت‌شان را برای کمک به من در

۱. سبزیان، زندگی به سبک روح الله، ص ۲۹، به نقل از خانم فاطمه طباطبایی (عروس امام).

منزل می گذارند. بعداً متوجه شدیم که همه این‌ها درسی برای ما بوده است.^۱

۵۰. یاری در امور جزئی

[آیت الله سید بهاء الدین مهدوی رحمته الله] به همسرشان احترام ویژه‌ای می گذاشتند. با ایشان بسیار صمیمی بودند و به ایشان در امور مختلف کمک می کردند. گاهی ظرف‌های غذا را می شستند و زمانی در نگهداری کودکان با ایشان همکاری می کردند. بعد از ظهرها عادت به نوشیدن چای داشتند. گاهی خودشان زودتر چای را آماده می کردند و برای خود و همسرشان می آوردند. هر شب بدون این که چیزی بگویند یا به کسی امر کنند، تمام زباله‌ها را از محیط خانه بیرون می گذاشتند.^۲

۵۱. کمک ... تا قدری استراحت

[آیت الله میرزا علی فلسفی رحمته الله] در بعضی از کارهای خانه کمک می کردند و این غیر از خریدی بود که برای خانه انجام می دادند. مادر می گفتند وقتی بچه‌ها کوچک بودند، ایشان خیلی به من کمک می کردند؛ مثلاً شیر بچه را آماده می کردند یا او را آرام می کردند، تا قدری استراحت کنم.^۳

۵۲. کمک درسی

[شهید بهشتی] اصرار عجیبی داشت که من درس بخوانم و برایم وقت

۱. نشریه شاهد یاران، دی ماه ۱۳۸۹، ش ۶۲، ص ۸۸، گفت‌وگو با همسر شهید حجت الاسلام مهدی شاه‌آبادی.

۲. مهدوی، اسوه بندگی، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۳. گوهری ناشناخته، ص ۳۷؛ در احوالات آیت الله میرزا علی فلسفی، به نقل از فرزندش.

می گذاشت و در یادگیری درس ها کمکم می کرد تا آماده ی شرکت در امتحانات بشوم. بعد هم به علی رضا [برادرم] گفتم که به من رانندگی یاد بدهد. نوبت به امتحان کتبی رانندگی هم که رسید، تست های چهار جوابی را با من کار کرد که قبول بشوم.^۱

۲. «شهید بهشتی در قیامت یک همسر؛ در آینه خاطرات همسرش مرحومه عزت الشریعه مدرس مطلق»، مجله شاهد یاران، یادمان هفتم تیر سال روز شهادت آیت الله بهشتی و یاران، ص ۷۰.



مشق هشتم: محبت دو طرفه

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

كُلُّ مَنْ اِشْتَدَّ لَنَا حُبًّا اِشْتَدَّ لِنِسَاءِ حُبًّا؛

هر کس بیشتر دوستدار ما (خاندان عصمت و طهارت) باشد، به زن‌ها (همسرش) نیز بیشتر دوستی می‌کند.

(مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۷)

۵۳. واقعا مانند دو دوست بودند

علامه طباطبایی رحمته الله رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می کردند گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگو مگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان و فداکار و باگذشت بودند که ما گمان می کردیم این ها هرگز با هم اختلافی ندارند. آن ها واقعا مانند دو دوست با هم بودند.^۱

۵۴. همان محبت روزهای اول ازدواج

یک وقت هم من و ایشان [شهید مطهری رحمته الله] به سفر کربلا رفته بودیم. وقتی به خانه برگشتم، دوسه تا از بچه ها خواب بودند. ایشان ناراحت شدند و با بچه ها دعوا کردند که چرا وقتی مادرشان از سفر کربلا برگشته، همه شما به استقبالش نیامدید؟ بسیار مهربان بودند. بعد از چندین سال زندگی، همان مهر و محبت روزهای اول ازدواج بین ما برقرار بود. روزهای پنجشنبه و جمعه وقتی ایشان به قم می رفتند، من لباس هایشان را می شستم و مرتب می کردم. اتاقشان را منظم می کردم و منتظر می ماندم تا برگردند. خلاصه هرچه از صفا و محبت و تقوای ایشان بگویم، کم گفته ام. ایشان از تمام مسائل خانه خبر داشتند و در بیشتر کارها به من و بچه ها کمک می کردند. ایشان بزرگترین حامی و هادی من و بچه ها بودند. بیشتر صبح ها جای درست می کردند. در تمام طول زندگی به یاد ندارم که به من گفته باشند

۱. مجله زن روز، ش ۸۹۲، به نقل از خانم نجمه سادات طباطبایی (دختر علامه).

یک لیوان آب به ایشان بدهم. از ظلم به زن‌ها بسیار ناراحت و منقلب می‌شدند. همیشه می‌گفتند: زن نباید استثمار شود.^۱

۵۵. یارم به سلامت

[آیت‌الله میرزا علی فلسفی رحمته‌الله] به مادرم خیلی احترام می‌گذاشتند. هیچ‌گاه ایشان را به اسم صدا نمی‌کردند. گاهی می‌نشستند و به درد دل‌های ایشان گوش می‌دادند. همیشه می‌گفتند: این قدر خودتان را با کار خانه خسته نکنید. چه لزومی دارد این قدر زحمت می‌کشید. هرگاه مریض می‌شدند، کنار رختخوابشان می‌نشستند و خود، برایشان آب لیمو می‌گرفتند و یا حتی سوپ درست می‌کردند. می‌گفتند: اگر فداکاری و از خود گذشتگی ایشان نبود، من نمی‌توانستم در بعضی از کارها موفق باشم.^۲

۵۶. در کمال لذت و ابتهاج

اگر بخواهم از این زندگانی مثالی بگویم، نزدیک‌تر از پدر و مادر خودم مثالی ندارم. اگر فرصت بود و شرح روابط این دو همسر و فضیلت‌های بالایی را که در همسری و اشتراک منافع و در هم فانی شدن آن‌ها را و روبه‌رو شدنشان را با مشکلات و دشواری‌ها و قداست بین آن‌ها می‌نوشتم، همه درس بود و عرض مکتب. هیچ وقت در دل، آن‌ها گله‌ای از یکدیگر نداشتند؛ یک واحد کامل بودند.

۱. سرگذشت‌های ویژه، به روایت جمعی از یاران، ج ۲، ص ۱۰۹، به روایت همسر شهید مرتضی مطهری.

۲. گوهری ناشناخته، ص ۴۲، به نقل از فرزند ایشان.

پدرم مجتهد و فقیه عالی قدر و مادرم فاضله عارفه اهل قرآن و حدیث و دعا؛ و در نظر همه اقوام و خویشان با مهابت و احترام خاص بود. معاش اقتصادی آن‌ها بسیار مختصر و در حداقل بود که نمی‌خواهم بیشتر از این بنویسم که شاید حمل بر خودستایی شود. با تمام مشکلات اقتصادی و کمبود امکاناتی که بود، زندگی آن‌ها در کمال لذت و ابتهاج بود.^۱

۵۷. اهمیت گفت‌وگو

اهمیت فضای مناسب برای گفت‌وگو و بیان دغدغه‌ها تا آن جاست که مرحوم آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی رحمته الله در هنگام اجرای خطبه عقد بر آن تأکید می‌کنند. فردی که برای اجرای خطبه عقد به خدمت ایشان رسیده، می‌گوید: با خانواده‌هایمان رفتیم به دفتر حاج آقا که ایشان خطبه‌ی عقدمان را بخوانند. ... بعد از این که خطبه را خواندند، فرمودند: عروس و داماد بمانید، من با شما کار دارم...! خیلی خوشحال بودم، در عین حال کمی استرس داشتم که حاج آقا چه کاری با ما دارد؟ [فرمودند] ... هیچ وقت جلوی جمع از هم اشکال نگیرید؛ ... ولی به هر حال چون هدف خودسازی است، باید اشکالات رفتاری و اخلاقی یکدیگر را به هم به طور خصوصی و صمیمانه گوشزد کنید. همین خصوصی بودن هم باید با روی خوش و صمیمیت همراه باشد تا دلگیری به همراه نداشته باشد. پس سعی کنید در جمع خطاپوشی کنید و در نهان خطاها را به هم تذکر دهید.^۲

۱. زندگی والدین آیت الله العظمی صافی گلپایگانی از زبان ایشان، خبرآنلاین، شناسه خبر: ۳۸۱۳۶۱.

۲. تهرانی، حاج آقا مجتبی، ص ۱۲۴-۱۲۵.



مشق نهم: انجام امور شخصی

حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

يَا بَنِي الزَّمِ نَفْسَكَ التَّوَدَّةَ فِي أُمُورِكَ؛

لقمان به پسر خود چنین گفت: فرزند عزیز! همواره نفس خود را به ادای
وظایف شخصی و انجام کارهای خویش الزام کن

(مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۲۳)

۵۸. خودت کارهایت را انجام بده

روابط ایشان [آیت الله سیدبهاء الدین مهدوی رحمته الله] با تک تک اعضای خانواده، مثال زدنی بود. هرگز به کسی دستور نمی دادند؛ مثلاً حتی هنگام صرف غذا، اگر آب نزدیک دیگری بود و ایشان تشنه بودند، از او کمک نمی خواستند. پس از صرف غذا، وقتی که به سوی آشپزخانه می رفتند، حتما تعدادی ظرف با خود می بردند و دست خالی، سفره را ترک نمی کردند. گاهی هم ظرف ها را می شستند و بدین ترتیب به همسر و فرزندانشان کمک می کردند.

می فرمودند: دستور دادن خلاف اخلاق است و اگرچه انسان با امر کردن، به ظاهر نیاز خود را برطرف می کند، در واقع خود را ذلیل کرده و محتاج به کمک دیگران نشان داده است. به همین دلیل، گاهی به شوخی می فرمودند: این زوری که به زیانت می آوری، به پایت بیاور و خودت کارهایت را انجام بده.^۱

۵۹. من حق ندارم به ایشان امر کنم

رفتار امام رحمته الله در منزل و با مادر، رفتاری نمونه و مثال زدنی بود. من بارها شاهد بودم که مادر وارد اتاق می شدند و یادشان می رفت، در را پشت سرشان ببندند. امام، هیچ وقت به خانم نمی گفتند: «در را ببند!»، بلکه صبر می کردند تا خانم می آمد، می نشست کنار ایشان. آن وقت خودشان بلند می شدند و در را می بستند. روزی به آقا گفتم: وقتی خانم داخل اتاق می شوند، همان موقع به ایشان بگویید در را ببندند! فرمودند: من حق ندارم به ایشان امر کنم!^۲

۱. مهدوی، اسوه بندگی، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۲. ماهنامه خانه خوبان، شماره ۲۲، به نقل از خانم زهرا مصطفوی (دختر امام خمینی).

۶۰. یک بار هم به همسرشان دستور ندادند

در ماه‌های آخر عمرشان که سخته کرده بودند و فعالیت بدنی برای ایشان دشوار شده بود، باز هم برای تأمین نیازهای خود، به فرزندانشان دستوری نمی‌دادند و کاری به آن‌ها امر نمی‌کردند، بلکه از آن‌جا که ایشان صادقانه پاسخ می‌دادند، ناچار بودیم پیوسته از ایشان درباره یک به یک نیازهایشان بپرسیم.

روزی به ایشان [آیت الله سید بهاء الدین مهدوی رحمته الله] عرض کردم: پدر! شما آن چه میل دارید، بفرمایید. ما خوشحال می‌شویم که آن را فراهم کرده و برای شما کاری کنیم. این وظیفه شرعی و اخلاقی ماست و لذا با تمام افتخار فرموده شما را انجام می‌دهیم. در همین حین، مرحوم مادرمان که متوجه اصرار من به حاج آقا شده بودند، فرمودند: حاج آقایان را که می‌بینی، این‌گونه از دستور دادن خودداری می‌کنند. یک عمر به من که همسرشان بودم هم، کوچک‌ترین دستوری ندادند.^۱

۶۱. تا جایی که توان دارم...

مدت شصت سال با آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله زندگی کردم. در این مدت هیچ‌گاه نسبت به من با تحکم سخن نگفت و با من رفتاری تند و خشونت‌آمیز نداشت. تا وقتی که قادر به حرکت کردن و انجام کاری بود، نمی‌گذاشت دیگران کاری برایش انجام دهند. حتی هنگامی که تشنه می‌شد، برمی‌خاست و به آشپزخانه می‌رفت و آب می‌آشامید و به من نمی‌گفت.^۲

۱. مهدوی، اسوه بندگی، ص ۱۸۶.

۲. رفیعی، شهاب شریعت، ص ۳۰۶ - ۳۰۷.

۶۲. هیچ‌گاه تحمیل نمی‌کردند

به دلیل آشنایی و رفاقتی که با مرحوم حاج آقا مصطفی رحمته‌الله [فرزند امام خمینی] داشتم، اطلاع پیدا کردم که امام در منزل، هیچ‌گونه تحمیل و استبدادی را نسبت به همسر و فرزندان خود اعمال نمی‌کردند و برای آنان نوعی آزادی قائل بودند؛ چنان که حتی به وسیله سؤال نمی‌خواستند عقیده خود را تحمیل کنند. تنها محدودیتی که در خانواده امام وجود داشت، رعایت مسائل دینی بود؛ به طور مثال، آنان هرگز نباید به غیبت، تهمت و نظایر این موارد می‌پرداختند.^۱

۶۳. کارهایشان را خودشان انجام می‌دادند

تا آن‌جا که امکان داشت، [آیت‌الله میرزا علی فلسفی رحمته‌الله] تمام کارهایشان را خودشان انجام می‌دادند. بارها دیدم که ایشان جوراب یا دگمه لباس خود را می‌دوختند؛ حتی گاهی اگر کسی نبود و میهمان داشتند، خودشان به آشپزخانه می‌آمدند و چای یا میوه آماده می‌کردند و برای میهمان می‌بردند.^۲

۱. ستوده، پایه‌پای آفتاب، ج ۱، ص ۴۰، به نقل از مرحوم حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی.

۲. گوهری ناشناخته، ص ۳۷؛ در احوالات آیت‌الله میرزا علی فلسفی، به نقل از فرزندش.



مشق دهم: آشتی و رفع کدورت

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ، فَدَارِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَأَحْسِنِ الصُّحْبَةَ
لَهَا لِيَصْفُو عَيْشُكَ؛

زن، گل است، نه پیشکار. پس در همه حال، با او مدارا کن و با وی به خوبی
هم‌نشینی نمای تا زندگی‌ات باصفا شود.

(طبرسی، مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۷۰)

۶۴. هدیه و رفع کدورت

بسیار اتفاق می افتاد که مادر سخنانی به پدر [آیت الله العظمی بهجت رحمته الله] می گفت که اشتباه بود. ایشان آن قدر صبوری می کردند که ما ناراحت می شدیم. یک بار به مادر گفتم: شما مثلاً در این مورد اشتباه کرده اید و دلایل آن را ذکر کردم. وقتی خدمت آقا رسیدم ایشان فرمودند که نباید می گفتید؛ یعنی حاضر نبودند کوچک ترین اصطکاکی در روابط خانوادگی ایجاد شود. گاه نیز برای ایشان وسائلی را می گرفتند و به عنوان هدیه می دادند. به بچه ها هم سفارش می کردند که همواره با مادر باید مدارا کرد و نباید به هیچ وجه با تندی پاسخ شان را داد.^۱

۶۵. خسته نباشید

گاه که مثلاً کدورتی کوچک پیش می آمد و آقا [آیت الله العظمی بهجت رحمته الله] شب به اتاق خودشان می رفت. وقتی صبح می شد و می آمد، به مادر می گفت: خسته نباشید و از حال و احوال ایشان می پرسید! انگار نه انگار که اتفاقی افتاده.^۲

۶۶. قهر بی قهر

امام [خمینی رحمته الله] با اهل بیت خود قهر نمی کردند و اگر ناراحتی داشتند، آن روز مثلاً سرناهار اکتفا می کردند به نان و ماست. دیگر گراز گوشت و پلونی نمی خوردند و طرف چون می فهمید، عذرخواهی می کرد و من این جریان را از حاج آقا مصطفی رحمته الله [فرزند ارشد حضرت امام خمینی قدس سره] نقل می کنم.^۳

۱. در احوالات آیت الله العظمی بهجت، به نقل از شیخ علی بهجت (فرزند ایشان).

۲. ابراهیمی اقلیدی، رازهای همسراری، ص ۱۷۱، به نقل از علی بهجت (فرزند ایشان).

۳. صحیفه دل، ص ۵۹، به نقل از آیت الله خلخالی.



مشق یازدهم: رشد معنوی

امام صادق علیه السلام فرمود:

دَخَلَ عَلَى أَبِي رَجُلٌ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ أَحَدِثْ أَهْلِي؟ قَالَ: نَعَمْ. إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» وَ
قَالَ: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»؛

مردی نزد پدرم آمد و گفت: رحمت خدا بر تو باد. آیا برای خانواده‌ام حدیث بگویم؟ فرمود: آری. خداوند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌تان را از آتشی که سوخت آن مردمان و سنگ‌هایند، حفظ کنید» و فرمود: «خانواده خود را به خواندن نماز فرمان ده و خود در آن پای فشار».

۶۷. این چنین نماز شب را یاد داد

نماز شب برای او [آیت الله سید محمد حسن الهی رحمته الله] خلوتی خاص است که او در آن بارها و بارها آویختن به طره مشک بوی نگار و سربرپای او نهادن و یک باره دست از دو جهان فروشتن را تجربه می کند و در آن راز و نیاز، با او به نجوا می نشیند. اما دیگران از احوالاتش خبری ندارند. هرچه هست بین اوست و خدایش؛ حتی آن اوایل به همسرش گفته:

«تو خوابت خیلی سبک است. من از ترس بیدار شدن تو نمی توانم بلند شوم و نماز بخوانم. تو از کارهای من سردرمی آوری.»

و هنگامی که اشتیاق همسرش را برای بیداری شب دیده که:

«آخر من هم باید از این کارها سردر بیاورم. من هم باید از شما یاد بگیرم.»

به او گفته:

«البته که خوب است وقتی من بیدار می شوم، شما هم بیدار شوید.»

و این چنین نماز شب را به همسرش یاد داده است و از آن به بعد تا وقتی که آقا سید محمد حسن در آن خانه است، انگار کسی خانم را برای نماز شب بیدار می کند و او هم اهل نماز شب می شود؛ اما برای نماز به اتاق دیگری می رود تا مزاحم احوالات آقا نشود. و این گونه اهل خانه از کوچک و بزرگ، نماز شب خوان می شوند.^۱

۱. الهیه، ص ۲۷، به نقل از خانم قاضی طباطبایی (همسر آیت الله الهی).

۶۸. تأثیر رفتار اخلاقی با همسر

استاد مرحوم آیت الله حاج آقا پهلوانی رحمته الله نسبت به احترام و قدردانی از زحمات همسر می فرمود: از آن ها تشکر کنید هر چند غذایی که پخته اند، شور یا بد شده است. وقتی از غذا ابراز رضایت می کنید، همسران خوشحال می شود و این باعث رشد و پیشرفت معنوی شما می شود. پس از این نکته فرمود: یک بار من در جوانی در خانه با خانواده بد اخلاقی کردم، در عالم معنا به من گفتند: بیست سال ناله های تویی اثر شد.^۱

۶۹. چه فایده! برو پیش همسرت

روزی یک بنده خدایی آمد و بین علما نشست، گفت: آقا! ذکری، دستوری به من بده. والد [مرحوم سید هاشم حداد رحمته الله] این طور بود که اگر کسی می آمد باطنش را می خواند که چگونه است؛ ظرفیتش چقدر است. ظاهرا آن شخص با خانمش بی احترامی و بد خلقی می کرد. والد خیلی ناراحت شد و گفت: برو. آمدی این جا، می خواهی ذکر و دستور از من بگیری؟ چه فایده! برو پیش همسرت و به او احترام کن؛ رعایت او را بکن. این دست ما امانت است، خیانت و اذیت نکن؛ مثلاً ظهر رفتی دیدی غذا تمام شده، حق نداری عصبانی شوی؛ حق نداری مثلاً بگویی برای من آب بیاور. اصلاً و ابداً. شما برو و این را درست کن. این بنده خدا مشککش را فهمید و رفت پیش خانمش. بعد از سه روز آمد و گفت: آقا! دستش را گرفتم و گفتم مرا ببخش. والد گفت: حالا این درست است.^۲

۱. نشریه پرتو سخن، شماره ۸۵۴، ۹۵/۱۰/۲۹.

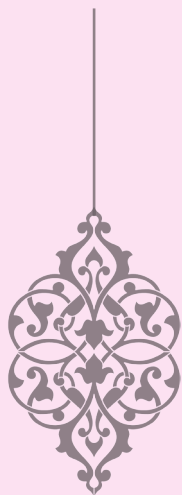
۲. دلشده، ص ۱۱۹، به نقل از سید عبدالامیر حداد، (فرزند مرحوم سید هاشم حداد).

۷۰. باید بروی آن دل را صاف کنی

من در خانه با خانمم بگو و مگو پیدا کردم و با ناراحتی و حالت قهرا از خانه بیرون آمدم و برای نماز به حسینیه مرحوم آیت الله بهاء الدینی رحمته الله رفتم. خانم ما هم علویه بود. آیت الله بهاء الدینی قبل از نماز می آمدند و در حسینیه می نشستند. وقتی وارد شدم و نشستم، بدون این که چیز بگویم، ایشان یک نگاهی به من کردند و فرمودند: با دعوا کار درست نمی شود. این چه کاری است کردی؟ چرا درگیر می شوی و عیش و خوشی خودت را به هم می زنی؟ وقتی عبادت می کنی، یا درس می خوانی، می آید و راه تو را می بندد. اگر با کسی درگیر شدی، هر کجا می روی، راه بسته است. باید بروی آن دل را صاف کنی. بعد از نماز، دسته گلی، لباسی برای خانمت بگیر و آب روی آتش ها بریز، تمام می شود.^۱



۱. کریم خانی، اخلاق خانوادگی عارفان، ص ۶۶-۶۷، به نقل از یکی از شاگردان آیت الله بهاء الدینی.



فصل دوم:
با فرزند





مشق اول:

پیش از تولد

رسول خدا ﷺ فرمود:

أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِهِمْ. قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بِإِطْعَامِهِمُ الْحَلَالَ؛

فرزندانتان را در رحم مادرانشان تربیت کنید. سؤال شد: این چطور ممکن است، ای رسول خدا؟ فرمودند: با خوراندن غذای حلال (به مادرانشان).

(ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۹، ح ۲۶۱۲)

توضیح: دقت در تغذیه مادر در دوران بارداری، خواندن دعا و زیارت و غیره را می‌توان رابطه معنوی والدین با فرزند پیش از تولد دانست.

۷۱. تأثیر تغذیه در جنین

علامه مجلسی دوم رحمته الله علیه [علامه محمدباقر مجلسی فرزند علامه محمدتقی مجلسی] وقتی که هفت ساله بود، هر روز با پدر خود به مسجد می‌رفت. يك شبی در صحن مسجد بازی می‌کرد. سقایی مشك آبی داشت. مشك آب خود را در صحن مسجد گذاشت و به نماز رفت. این بچه هفت ساله، يك سوزن در مشك آب آن سقا زد و آب از مشك فوران کرد. این كودك هم لذت می‌برد و وقتی که سقا آمد، دید که مشك سوراخ شده و آبی در مشك نیست، گفت: چه کسی این کار را کرده؟ گفتند: پسر علامه مجلسی.

این قضیه به گوش علامه مجلسی اول رسید. خیلی از این قضیه ناراحت شد. آمد خانه پیش خانمش؛ به خانمش گفت که من آن‌چه باید قبل از انعقاد نطفه مراعات کنم، مراعات کردم؛ آن‌چه در وقت انعقاد نطفه دستور بود، عمل کردم و از نظر غذا مواظب بودم و این کاری که بچه کرده است، تقصیر تو باید باشد. فکر کن ببین چه کاری کردی؟ اتفاقاً زن به یادش آمد، گفت که بله تقصیر من است. من وقتی که باردار بودم به خانه همسایه رفتم. در موقع بازگشت در دالان خانه همسایه، يك درخت انار بود و من خیال کردم که این انار ترش است و چون باردار بودم، تمایل به ترشی پیدا کردم؛ لذا برای همین سوزنم را از زیر گلویم در آوردم و به انار زدم و انار را مکیدم و دیدم انار شیرین است و انار را رها کردم و به صاحب منزل نگفتم. آن آب انار غصبی، اثر گذاشت روی بچه و بچه در سن هفت سالگی سوزن را فرو کرد در مشك سقا!

۷۲. از خدا فرزند صالح خواستن

زمانی که ما در قم بودیم و هنوز فرزندی نداشتیم، روزی ایشان [شهید مطهری رحمته الله] از درس برگشته و وارد منزل شدند. من مشغول نماز خواندن بودم، به من گفتند: خانم! شما دعا بفرمایید که خداوند ثمرات مرا طوری قرار دهد که بعد از آن که از این دنیا رفتم، از خدا نخواهم که خدایا مرا برگردان تا اثرات و ثمرات خود را اصلاح کنم و برای آنان، «رَبِّ اَرْجَعُونِی» از پروردگارم بخواهم.^۱

۷۳. با وضو شیر دادن

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین هادی امینی، فرزند علامه امینی رحمته الله می گوید: مادر بزرگم (مادر علامه امینی) یک روز به منزل ما در نجف آمده بودند. من مطالبی درباره زندگی علامه از ایشان پرسیدم. مادر بزرگم به یکی از نکات عجیبی که اشاره کردند، این بود که می گفت:

من بعد از این که ایشان متولد شد، تا دو سال تمام، هیچ وقت بدون وضو به ایشان شیر نمی دادم و هر وقت موقع شیر دادن ایشان می شد، مثل این که به من القا می شد و من می رفتم وضو می گرفتم و بعد به ایشان شیر می دادم و من به یاد ندارم بدون وضو به ایشان شیر داده باشم و برکات زیادی در این وضو گرفتن و شیر دادن نصیب شد.^۲

چنین قضیه ای درباره آیت الله شیخ مرتضی انصاری رحمته الله و مقدس اردبیلی رحمته الله نیز روایت شده است.

مادر مقدس اردبیلی در مورد تربیت او چنین می گوید:

۱. فصلنامه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره ۱۰، به نقل از همسر شهید مطهری.

۲. قنبری، داستان های شگفت انگیزی از تربیت فرزند، ص ۲۸.

من هرگز لقمه شبهه ناک نخورده‌ام و قبل از شیر دادن بچه وضو می‌گرفتم و ابدا چشم به نامحرم نمی‌انداختم و در تربیت کودک، بعد از بازگرفتنش از شیر می‌کوشیدم و نظافت و طهارت او را مراعات می‌داشتم و با بچه‌های خوب او را می‌نشاندم.^۱

۷۴. شیرزن ناصبی

در شرح حال آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری رحمته‌الله، از علمای بزرگ مخالف مشروطیت می‌نویسند: هنگامی که او را اعدام می‌کردند، پرسش علیه پدر کف می‌زد. یکی از بزرگان در زندان از او می‌پرسد: چرا پسرت علیه تو قدم عَلم کرد؟ شیخ جواب می‌دهد:

خود می‌دانستم و از آن چه می‌تسیدم بر سرم آمد. این بچه در شیرخوارگی مریض شد. ما آن هنگام در شهر نجف بودیم و ناچار شدیم برایش دایه‌ای بگیریم. پس از مدتی که کودک از شیر آن دایه خورد، متوجه شدیم که آن زن آلوده بوده و از نظر عقیده ناصبی است و دشمن امامان می‌باشد.

جالب است بدانید که از همان پسر شیخ فضل‌الله نوری، فرزندی به نام «کیانوری» متولد گشت که بعدها رهبر حزب توده (وابسته به شوروی سابق) در ایران شد.^۲

۱. همان، ص ۷۴.

۲. همان.

۷۵. هم‌گامی فرزند با زیارت عاشورا

[سید هاشم حداد رحمته] می‌گوید: راز توفیق و رسیدن من به این مقام آن است که مادرم به من می‌گفت:

فرزندم هاشم! از وقتی تو را باردار شدم تا وقتی که وضع حمل کردم، هر روز بعد از فریضه صبح، زیارت عاشورا می‌خواندم.^۱

۷۶. انتخاب نام فرزند

همسر مکرمه امام خمینی ره درباره نحوه نام‌گذاری فرزندان و اختلاف میان ایشان و امام در انتخاب نام فرزندان را این‌گونه روایت می‌کنند: مصطفی را من اصرار داشتم، آقا می‌گفت محمد باشد. من گفتم اسم پدر من محمد است و در میان ما ایرانی‌ها رسم نیست که اسم آدم زنده خانواده را روی فرزندشان بگذارند. قرار شد اسم مصطفی باشد و لقب محمد و آقا پذیرفت و در پشت قرآن نوشت. وقتی فرزند دوم به دنیا آمد، من گفتم مرتضی باشد، آقا مایل به علی بود. ضمناً اسم برادر آقا، مرتضی بود که باز همان مشکل رسم خانوادگی را داشت؛ پس او را علی نام نهادیم و مرتضی لقب او شد. در مورد صدیقه من دوست داشتم فریده باشد، آقا گفتند: نه، صدیقه و قرار شد صدیقه صدا کنیم؛ اما من هنوز مایل به فریده بودم.

یک روز در حیات بودیم، به آقا گفتم: ننوی فریده را تکان بده. آقا گفتند: ما فریده نداریم. گفتم بسیار خوب، صدیقه را تکان بده. آقا گفت: حتماً و بعد ننوی صدیقه را تکان داد.

۱. ابراهیمی اقلیدی، اصول فرزندداری، ص ۷۹.

وقتی فرزند چهارممان به دنیا آمد، نام او را فریده گذاریم. من برای این که آقا مخالفت نکند، گفتم اگر فریده نگذاری، آن قدر دختر می‌زایم تا اسم دختر تمام شود. خندید و گفت: نه، باشد فریده. در مورد اسم دخترم زهرا، او زهرا را انتخاب کرد. من مخالفت نکردم؛ اما فهمیه دوست داشتم؛ لذا در خانه او را فهمیه صدا کردم و همه هم او را فهمیه گفتند و آقا فهمیه می‌گفتند. در مورد نام احمد، من این اسم را خیلی دوست داشتم و می‌خواستم اگر پس‌دیگری به دنیا بیاورم، نامش را محمود بگذارم. در آن موقع خواهرم، شمس آفاق، فرزندی به دنیا آورد که با پیشنهاد من، محمود را برای فرزند خود انتخاب کرد. ضمناً احمد اسم پدر بزرگ آقا بود و میل داشت احمد باشد. پس هر دو به اتفاق او را احمد نامیدیم.^۱

۱. ثقفی، بانوی انقلاب، خدیجه‌ای دیگر (زندگی‌نامه سرکار خانم خدیجه ثقفی همسر امام خمینی)، ص ۱۶۲-۱۶۳.



مشق دوم: محبت و عدالت

رسول خدا ﷺ فرمود:

أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ لَهُ ابْنَانِ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَتَرَكَ الْآخَرَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص فَهَلَّا
سَاوَيْتَ بَيْنَهُمَا؛

حضرت مردی را دید که دو پسر داشت، یکی را بوسید و دیگری را نبوسید.
فرمود: چرا مساوات را میان آنان رعایت نکردی؟!

(طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۲۰)

۷۷. محبت یکسان به فرزندان

با افراد خانواده، بسیار گرم و مهربان بودند. در عین این که ما از او به دلیل جذبه‌ای که داشتند، حساب می‌بردیم؛ در همان حال، خیلی با او گرم و مهربان و صمیمی بودیم. امام رحمه‌الله همه اولادشان را به یک نظر نگاه می‌کنند و به همه به یک اندازه محبت دارند؛ به طوری که بعد از این همه سال، ما هنوز متوجه نشدیم امام، کدام فرزندشان را بیش تر دوست دارند.^۱

۷۸. دلواپسی

من ساکن قم بودم. هروقت که می‌رفتم با امام رحمه‌الله خدا حافظی کنم، به من می‌فرمودند: «به مجردی که به قم رسیدی، تلفن کن.» و قید می‌کردند که: «تلفن که می‌کنی به حاج عیسی بگو که بیاید به من بگوید. همین طور تلفن نکن که من رسیده‌ام. این‌ها نمی‌آیند به من بگویند. فکر نمی‌کنند که من دلواپسم. توقید کن به حاج عیسی که برو به آقا بگو.»

من پیش خود فکر می‌کردم که آقا چقدر دلواپس من هستند. در صورتی که خیلی‌ها هم بودند؛ ولی هیچ کس به من چنین حرفی نمی‌زد و دیگر بعد از ایشان هم هیچ کس به من چنین حرفی نزد. این سخن آقا باعث می‌شد که من فکر کنم لابد آقا خیلی نسبت به من علاقه‌مند بودند.^۲

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۲۱، به نقل از خانم فریده مصطفوی (دختر امام).

۲. همان، ص ۱۴، به نقل از خانم فریده مصطفوی (دختر امام).

۷۹. رعایت عدالت میان فرزندان

رابطه ما در محیط خانه با ایشان، بدون اغراق رابطه مرید و مرادی بود؛ به طوری که تمام افراد خانواده مرید پدرم [شهید مطهری رحمته الله علیه] بودند. روح متعبد و اخلاق نیکوی ایشان همه را مجذوب خود ساخته بود. با وجود این، به عقیده من، رعایت کامل عدالت در بین فرزندان، یکی از ابعاد شخصیتی ایشان بود که در محیط [خانه] بیشتر نمود داشت.^۱

۸۰. مراقب بودند بین فرزندان حسادت ایجاد نشود

ایشان [شهید مطهری رحمته الله علیه] بسیار رفتار عادلانه‌ای داشتند و این نکته را حتی موقعی که میوه هم می‌خوردیم، رعایت می‌کردند. یادم هست مثلاً هندوانه یا خربزه را به نسبت سن ما تقسیم می‌کردند؛ به طوری که هیچ یک از ما فکر نمی‌کردیم دیگری سهم بیشتری برده و ما مغبون شده‌ایم. رفتار عادلانه پدر و مادرمان به گونه‌ای بود که هیچ وقت موجبات حسادت و رقابت ما و خواهر و برادر فراهم نشد و پیوسته نسبت به هم علاقه و عاطفه خاصی داشتیم که هم چنان پا برجاست.^۲

۸۱. به ما اظهار محبت می‌فرمودند

اگر زمانی وارد اتاق امام می‌شدیم و ایشان مشغول خواندن قرآن بودند، از ما اجازه می‌گرفتند که خواندن آن صفحه را تمام کنند و بلافاصله آن صفحه را تمام می‌کردند و بعد به ما اظهار محبت می‌فرمودند.^۳

۱. استاد مطهری از نگاه خانواده، ص ۹۱، به نقل از سعیده مطهری (دختر شهید مطهری).

۲. همان، ص ۹۳ و ۹۴، به نقل از سعیده مطهری (فرزند شهید مطهری).

۳. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۱۹، به نقل از فریده مصطفوی (دختر امام).

۸۲. هر هفته به من سر می‌زدند

با چنان انس و الفتی که بین اعضای خانواده وجود دارد، دوری از محیط خانه برای بچه‌ها واقعا سخت است. دختر که ازدواج می‌کند، پدر تا می‌تواند به ملاقاتش می‌رود که بتواند دوری از خانواده را تحمل کند: وقتی در قم بودند، هر هفته به من سر می‌زدند مبادا دل‌تنگی کنم و از این‌که مادرم نیست، ناراحت شوم. از لحاظ مادی هم مرا تأمین می‌کردند و می‌گفتند: من هستم.^۱

۸۳. تسویه بین اولاد

یکی از روحانیانی که به درس آیت‌الله العظمی بهجت رحمته‌الله حاضر می‌شوند، تعریف کردند:

یک شب دختر کوچک‌ترم را نوازش کردم و بوسیدم، و دختر بزرگم که خواب بود، نبوسیدم. در همان حال، لحظه‌ای در دلم خطور کرد که مبادا بیدار باشد و به خاطراین که او را هم نوازش نکرده‌ام، ناراحت شود. اعتنایی نکردم. صبح اول وقت که خدمت آقا رسیدم، دقیقا بعد از سلام، خطاب به بنده گفتمند: إن شاء الله تسویه بین اولاد را که رعایت می‌کنید؟^۲

۱. الهیه، ص ۷۵، به نقل از سیده بتول الهی (فرزند آیت‌الله الهی).

۲. فریادگر توحید، ص ۲۰۸.

۸۴. لطف یکسان

[آیت الله سید بهاء الدین مهدوی رحمته الله علیه] هنگامی که به منزل وارد می شدند، در سلام کردن بر همه حتی بر کودکان سبقت می گرفتند؛ از این رو، همه می کوشیدند در این کار برایشان پیشی بگیرند. به همه فرزندان به طور یکسان توجه می کردند و بین آن ها تبعیضی قائل نمی شدند. در تغذیه و تأمین احساسات و عواطف نیز با همه به روشی مشابه رفتار می کردند و متناسب با شخصیت هر کسی، به وی اقبال می کردند.^۱

۱. مهدوی، اسوه بندگی، ص ۱۸۸.



مشق سوم: احترام

أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا فَاقْبَلَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرَأَاهُمَا النَّبِيُّ قَامَ
هُمَا وَاسْتَبْطَأَ بُلُوغَهُمَا إِلَيْهِ، فَاسْتَقْبَلَهُمَا وَحَمَلَهُمَا عَلَى كَتِفَيْهِ وَقَالَ: نِعَمَ
الْمَطِئِ مَطِئُكُمَا، وَنِعَمَ الرَّاكِبَانِ أَنْتُمَا وَأَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا؛

پیامبر ﷺ نشسته بود که حسن و حسین آمدند و چون آنان را دید، برایشان
برخاست و چون دید کُند می‌آیند، به سمت آنان رفت و بردوش خود حملشان
کرد و فرمود: مرکب شما چه مرکب خوبی است و شما چه خوب سوارانی
هستید و پدرتان از شما هم بهتراست.

(ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۳۸۸)

۸۵. حفظ شخصیت فرزند در همه حال

بعضی اوقات که ما با هم اختلافی بر سر یک مسأله پیدا می‌کردیم، امام رحمته الله ناراحت می‌شدند؛ ولی، حتی لفظ «تونمی فهمی» را هم در عصبانیت به ما نمی‌گفتند؛ بلکه می‌فرمودند: شما متوجه نیستید؛ یعنی تا این حد امام متوجه بودند. در هنگام عصبانیت، لفظ زشت یا خلاف شرع و اخلاق به کار نمی‌بردند. فقط می‌فرمودند: «شما متوجه این مسأله نیستید».^۱

۸۶. برای بچه‌ها ارزش قائلم

شهید مطهری رحمته الله می‌گفت:

من برای بچه‌ها ارزش قائلم. در موقع مشخصی که باید با بچه‌ها باشم، حتی اگر کار مهمی داشته باشم، ترجیح می‌دهم که آن دو-سه ساعت، به بچه‌ها و درس و مشقشان برسم.

در بازی بچه‌ها شرکت می‌کردند و به دیدن بازی بچه‌ها می‌رفتند و آن‌ها را خیلی به ورزش تشویق می‌کردند. در فریمان چندین بار، خودم شاهد بودم که با آن مقام علمی، با بچه‌ها توپ بازی می‌کردند. همه بچه‌ها علاقه داشتند که با ایشان بازی کنند.^۲

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۲۳، به نقل از خانم زهرا اشراقی (نوه امام).

۲. سید ناصری، پاره‌ای از خورشید، ص ۱۶۳، به نقل از آقای هادی جوان (خواهرزاده استاد مطهری).

۸۷. به خاطر تو

گاهی که خدمت امام رحمته الله می‌رفتم، می‌دیدم یکی از دو کانال تلویزیون، برنامه ورزشی پخش می‌کرد و امام کانال دیگر را می‌دیدند؛ فوراً، کانالی را که ورزش پخش می‌کرد، می‌گرفتند و می‌گفتند: این هم به خاطر تو، بنشین و تماشا کن!^۱

۸۸. با کمال ادب و احترام رفتار می‌کرد

بابا [شهید بهشتی رحمته الله] خیلی مهربان و مؤدب بود. حتی در صحبت با ما کمال ادب و احترام را رعایت می‌کرد. وقتی می‌خواست صدایمان کند، «آقا» یا «خانم» را اول اسم مان می‌آورد و ما را با الفاظ محبت‌آمیز «عزیزم»، «دخترم» و «پسرم» خطاب می‌کرد. رابطه ما با بابا، صرفاً یک رابطه پدری و فرزندی نبود، بلکه فراتر از آن، رابطه دوستانه بود.^۲

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵؛ به نقل از حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی.

۲. عباسی، ناگفته‌هایی از زندگی خانوادگی علما، ص ۹۰.



مشق چهارم: اجبار نکردن

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

أَلَوْلَدُ سَيِّدُ سَبْعِ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعِ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعِ سِنِينَ؛

فرزند، هفت سال سرور، هفت سال فرمانبردار و هفت سال وزیر است.

(طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۲۲)

۸۹. به بچه‌ها فشار نیاورید

[حضرت امام (ع)] راجع به بچه‌ها تا موقعی که کوچک هستند، هیچ‌گونه فشاری را نمی‌پسندیدند و می‌گفتند: بچه‌ها باید آزاد گذاشته شوند و خطرات را از اطراف آن‌ها دور کرد. مثلاً می‌گفتیم: الآن پای بچه به لیوان می‌خورد و جای می‌ریزد. ایشان می‌فرمودند: آن را از جلوی پایش بردارید. به بچه فشار نیاورید...^۱

۹۰. بچه‌ها و زمزمه‌های عاشقانه

در این خانه خبری از تحکم، جدیت و امر و نهی‌های خشک نیست. بچه‌ها رفتار دینی را از پدر می‌آموزند و لازم نیست در هیچ کاری آن‌ها را مجبور کنی. نماز پدر، بچه‌ها را به نماز می‌کشاند و احوالات شبانه‌اش برای شب بیداری، مشتاقشان می‌کند؛ اما پدر که دوست ندارد فرزندان از کودکی به تکلف و مشقت بیفتند، به آن‌ها می‌گوید: لازم نیست از الان خودتان را به زحمت بیندازید. و بچه‌ها که بارها زمزمه‌های عاشقانه وی و زلال جوشیده از چشمانش را در نیمه شب‌ها، وقتی "اللهم أرنی الطلعة الرشيدة" می‌خوانده و "لا هو الا هو" می‌گفته، دیده و شنیده‌اند، در حالات وی حیران می‌مانند.^۲

۱. مظاهری، هشدادهای تربیتی، ص ۶۱-۶۲، به نقل از فاطمه طباطبایی (عروس امام).

۲. شمس الشموس، عطش، ص ۱۵۷، در احوالات آیت الله قاضی طباطبایی.

۹۱. اهل اجبار نبود

[علامه حسن زاده آملی] به هیچ وجه اهل اجبار نبودند؛ نه در تحصیل علوم و نه حتی در مسائل سلوکی؛ فقط از ما می خواستند که واجبات را ترک نکنیم، تنها براین مسأله تاکید شدید داشتند. خانواده پدری علامه نیز تقریباً همین وضع را داشت. پدر بزرگ ما روحانی نبود، ولی حضرت علامه بارها فرموده اند که پدرشان انسانی الهی و فردی بسیار مذهبی بود و به هیچ وجه فرزندانشان را مجبور به انجام کاری نمی کرد که برایشان مشکل باشد و در تعلیم و تربیت فرزندانشان بسیار کوشا بود و همین احساس مسئولیت و ظرافت ایشان باعث شد که پدر از پنج سالگی به مکتب بروند و قرآن و احکام بیاموزند.^۱

۹۲. نوبت من است

در یکی از آن روزها که شستن ظرف ها به عهده من بود، احساس خستگی می کردم و از خواهر خود خواستم که به جای من، آن مسئولیت را انجام دهد. او ابا کرد. نزدیک ظهر، وقت نماز حضرت امام [خمینی ره] بود. ایشان برای تجدید و ضرورفته بودند که به علت طولانی شدن غیبتشان، نگران شدم و به جستجوییشان به آشپزخانه سرزدم. ناگاه متوجه شدم که امام تمام ظرف ها را شسته اند و فرمود:

سخن تو را شنیدم و احساس کردم نوبت من است
و من از خجالت و شرم، تنها توانستم تشکر کنم.^۲

۱. هفته نامه خبری تحلیلی پنجره، شماره ۸۳، مصاحبه با دختر علامه حسن زاده آملی.

۲. ستوده، پایه پای آفتاب، ص ۳۳۳؛ به نقل از نعیمه اشراقی (نوه امام).

۹۳. اجبار یا اختیار در تحصیلات حوزوی یا دانشگاهی

سید صاحب خویی (فرزند آیت الله العظمی خویی رحمته الله) با یادآوری خاطره‌ای بیان می‌کند:

اوایل سال ۱۳۵۲ که جهت ادامه تحصیل هم‌زمان در حوزه و دانشگاه، قصد عزیمت از عراق به ایران را داشتم؛ اما مرحوم آقا [آیت الله العظمی خویی] تمایل داشتند که بمانم و تحصیلاتم را در حوزه نجف ادامه دهم. من علاقه‌مند به دانشگاه بودم و ایشان با توجه به روحیه‌ای که داشتند، هیچ وقت مسأله‌ای را اجبار نمی‌کردند و تنها در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد نصیحت می‌فرمودند.

یک روز از خدمت ایشان از کوفه به نجف می‌آمدیم و آقا میرزا جواد هم در ماشین بودند. آقا نصیحت می‌کردند که از سفر منصرف شوم. مرحوم آقا میرزا جواد گفتند: چرا این قدر از این جوان تقاضا می‌کنید؟ آقا فرمودند که:

من می‌خواهم با علاقه این کار صورت گیرد و نمی‌خواهم به اجبار و اکراه او را وادار به کاری کنم؛ زیرا کار با اجبار و اکراه نتیجه مطلوب ندارد. زمان رفتن به ایران برای خدا حافظی خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم که: آیا من حساب و کتابی خدمت شما ندارم؛ زیرا ایشان برای اعضای خانواده ماهیانه خیلی کمی را تعیین فرموده بودند که به بنده ماهی نیم دینار می‌رسید؛ اما این پول نزد خود مرحوم آقا بود. لذا ایشان فرمودند که: چرا حساب و کتاب داریم و شما ۵۰ دینار پیش من پول دارید؛ اما ۱۰ دینار آن خمس می‌شود و ۴۰ دینار مابقی را یا می‌توانم الان پرداخت کنم یا حواله بدهم که در ایران ۸۰۰ تومان بگیری. ابتدا من با قضیه احساسی برخورد کردم و کمی ناراحت شدم که ایشان به جای

این‌که کمک بیشتری به من بکنند، ۱۰ دینار خمس از من کم می‌کنند؛ اما متوجه شدم که این‌ها همه درس است و حساب و کتابی دارد که با پسرشان این چنین برخوردی می‌کنند.^۱

۹۵. اگر نانی باشد، شاید ...

امرو نهی کردن و تحکّمش فقط در حلال و حرام بود. از آن زمان که من بالغ شدم، به سن پانزده سالگی رسیدم، یک بار هم دستور نداد که نانی بخریا چیزی تهیه کن. گاهی با عبارات لطیفی به ما می‌فهماند که باید کاری بکنیم؛ مثلاً می‌فرمود: اگر نانی باشد، شاید این جا صرف بشود. یا می‌فرمود: مادرت مایل است که فلان چیز در خانه باشد.^۲

۱. گفت وگوبیا سید صاحب خویی، سایت شفقتنا (پایگاه بین‌المللی همکاری‌های خبری شیعه)، شناسه

خبر: ۲۶۸۳۲۱، ۸/۲۱ / ۱۳۹۱ (http://fa.shafaqna.com).

۲. عبد محبوب، ص ۴۳، به نقل از علی بهجت (فرزند ایشان).



مشق پنجم: توجه و قانع کردن

كَانَ ﷺ يَقْدِمُ مِنَ السَّفَرِ فَيَتَلَقَّاهُ الصَّبِيَّانُ فَيَقِفُ لَهُمَا، ثُمَّ يَأْمُرُ بِهِمَا فَيَرْفَعُونَ إِلَيْهِ، فَيَرْفَعُ مِنْهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَيَأْمُرُ أَصْحَابَهُ أَنْ يَحْمِلُوا بَعْضُهُمْ، فَرُبَّمَا يَتَفَاخَرُ الصَّبِيَّانُ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: حَمَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ يَدَيْهِ وَحَمَلَكَ أَنْتَ وَرَاءَهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَحْمِلُوكَ وَرَاءَهُمَا؛

هنگامی که پیامبر ﷺ از سفر باز می‌گشت و کودکان به ایشان برمی‌خوردند، ایشان به خاطر آنان می‌ایستاد. سپس از آنان می‌خواست که بالا بیایند. برخی از آنان از جلو و از پشت ایشان بالا می‌رفتند و از همراهان خود می‌خواست دیگر کودکان را آنان حمل کنند. چه بسا پس از این ماجرا کودکان افتخار می‌کردند و به هم می‌گفتند: پیامبر خدا ﷺ مرا در آغوش خود برد و تو را بر پشت خود، و برخی می‌گفتند: از همراهان خود خواست که تو را پشت خود سوار کنند.

۹۶. ما را قانع می‌کردند

[آیت‌الله سید محمد حسن الهی رحمته‌الله] خیلی ساده، ولی ما را قانع می‌کردند. یادم می‌آید کوچک بودم که قرآن آوردم تا به من یاد بدهند. یک آیه خواندند و گفتند: اگر این یک آیه را بخوانی و دقت کنی، می‌توانی همه را یاد بگیری و این طور هم شد. حرف‌شان را به راحتی به ما گفتند و با زبان بسیار ساده به ما یاد می‌دادند. ما هم قبول می‌کردیم.^۱

۹۷. گفت: می‌خواهد امام قدس را بزند

یادم می‌آید یکی از بچه‌های مرحوم اشراقی، که نوه امام قدس بود، یک روز به راهرو آمد و یک لنگه کفش برداشت و گفت: می‌خواهد امام را بزند. من دنبالش دویدم تا لنگه کفش را بگیرم، ولی او در را باز کرد و به داخل اتاق رفت. تا رفتم او را بگیرم، امام دستشان را بلند کردند و به من فهماندند که کاری نداشته باشم. بچه سه چهار بار با کفش به امام زد. بعد امام او را بغل کردند و بوسیدند و گفتند: بابا جان! اگر من به شما می‌گویم که به این کاغذها دست نزن، به این خاطر است که این‌ها مال مردم است و من باید آن‌ها را بخوانم و جواب بدهم و اگر پاره شوند پیش خدا مسئولم. یعنی بدون این‌که حالت خاصی در چهره‌شان پیدا شود، خیلی راحت با بچه برخورد کردند. بالاخره بچه لنگه کفش را همان جا گذاشت و از اتاق بیرون رفت.^۲

۱. الهیه، ص ۷۲، به نقل از دختر مرحوم آیت‌الله سید محمد حسن الهی، برادر علامه طباطبایی.

۲. ستوده، پایه‌پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۶۲، به نقل از خانم مرضیه حدیده‌چی (دباغ).

۹۸. با دقت به پرسش‌های ما گوش می‌داد

یکی از صفات خوب پدرم [شهید بهشتی رحمته الله] در خانه این بود که با حوصله خاصی به تمام سؤال‌های ما گوش می‌کردند و آن‌ها را به دقت جواب می‌دادند. حتی برای ما زمینه سؤال ایجاد می‌کردند. مثلاً مرتب برای ما کتاب می‌خریدند تا مطالعه ما بیشتر از گذشته شود؛ ولی هرگز این روحیه را نداشتند که با سلیقه خاص خودشان برای ما کتاب بیاورند.^۱

۹۹. آگاهی دادن در محیط بی‌بندوبار

خانم ملوک السادات، دختر شهید بهشتی رحمته الله نقل می‌کند: هنگامی که به آلمان رفتیم، ده سال بیشتر نداشتم و تازه به سن تکلیف رسیده بودم. در آن جامعه بی‌بندوبار، تقید به حجاب و رعایت موازین اسلامی برای یک دختر نوجوان که مورد آزار هم‌سن و سال‌هایش بود، بسیار دشوار به نظر می‌رسید؛ اما پدر با آگاهی دادن به من و مقایسه بین مسیحیت و اسلام و آزادی دختران در اسلام، باعث شدند که در آن موقعیت دشوار، با اعتقاد به حفظ حجاب و رعایت دستورات شرعی، شیوه صحیح را بیابم و بدان پای بند بمانم.^۲

۱. رجایی، سیره شهید دکتر بهشتی، ص ۷۶، به نقل از ملوک السادات بهشتی.

۲. «شهید بهشتی در قامت یک پدر»؛ مجله شاهد یاران، یادمان شهدای هفت تیر، ص ۷۳.



مشق ششم: رعایت سلیقه و علاقه

امام باقر (ع) فرمود:

إِنَّهُ (عَلِيّاً ع) أَتَى الْبِزْازِينَ، فَقَالَ لِرَجُلٍ: بِعْنِي ثَوْبَيْنِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! عِنْدِي حَاجَتُكَ، فَلَمَّا عَرَفَهُ مَضَى عَنْهُ، فَوَقَفَ عَلَى غُلَامٍ فَأَخَذَ ثَوْبَيْنِ أَحَدُهُمَا بِثَلَاثَةِ دَرَاهِمٍ وَالْآخَرَ بِدِرْهَمَيْنِ، فَقَالَ (ع): يَا قَنْبِرُ! خُذِ الَّذِي بِثَلَاثَةٍ. فَقَالَ: أَنْتَ أَوْلَى بِهِ تَصْعَدُ الْمَنْبِرَ وَتُخْطِبُ النَّاسَ. فَقَالَ (ع): وَأَنْتَ شَابٌّ وَلَكَ شَرُّ الشَّبَابِ، وَأَنَا أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَتَفَضَّلَ عَلَيْكَ؛ عَلَى (ع) بِهِ بَارَازُ پارچه فروش ها آمد و به مردی فرمود: دو جامه به من بفروش. آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان! آن چه مطلوب شماست، نزد من است. چون پارچه فروش امیر مؤمنان را شناخت، [از او خرید نکرد و] گذشت. نزدیک جوانی [فروشنده] ایستاد و دو جامه خرید، یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم. آن گاه به قنبر فرمود: ای قنبر! تو این جامه را که به سه درهم خریدم، بردار. قنبر گفت: شما بدان سزاوارترید. منبر می روید و برای مردم سخنرانی می کنید. علی فرمود: و تو جوانی و خواسته های جوانی داری و من از پروردگارم حجالت می کشم که خود را بر تو مقدم بدارم.

۱۰۰. مراعات سلیقه فرزندان

[شهید بهشتی رحمته الله] به خواسته‌های همه افراد خانه اهمیت می‌داد و سلیقه‌های آن‌ها را در نظر داشت. وقتی می‌خواست مثلاً هدیه‌ای برای روز تولد یکی از فرزندان بخرد، قبلاً با آن‌ها مشورت می‌کرد تا آن‌چه را که دوست دارند یا نیاز دارند، برایشان تهیه کند. می‌دانست شاید سلیقه او که از نسلی دیگر است با فرزندان یکی نباشد. گاهی حتی آن‌ها را با خود به مغازه می‌برد و به انتخاب خودشان، برایشان هدیه می‌خرد.^۱

۱۰۱. لباسی در شأن یک جوان

[در مورد لباس ما] پارچه می‌خریدیم و ... خیاط می‌دوخت ... پدر [شهید مطهری رحمته الله] می‌گفتند [خیاط] ژورنال بیاورد و هر مدل معقولی که می‌خواستیم و در شأن ما بود، برایمان می‌دوخت. ایشان به ما گوشزد می‌کردند که هر مدلی در شأن یک جوان نیست و با لباس زننده، شخصیت انسان از دست می‌رود.^۲

۱۰۲. آموزش فرزندان بر اساس علاقه

ایشان [علامه حسن‌زاده آملی] برای تمام فرزندان از سوم راهنمایی تدریس جامع المقدمات را آغاز کردند. بعد از آن هم به تدریس ادبیات فارسی می‌پرداختند. تاکید ویژه‌ای داشتند که تحصیل ادبیات فارسی، برای طلبه دینی ضروری است؛ به همین دلیل کتاب‌های کهن فارسی،

۱. عباسی، ناگفته‌هایی از زندگی خانوادگی علما، ص ۹۰.

۲. استاد مطهری از نگاه خانواده، ص ۲۴، به نقل از مجتبی مطهری (فرزند شهید مطهری).

مانند کلیلہ و دمنہ، بوستان و گلستان سعدی، بخشی از مثنوی معنوی و دیوان حافظ را به طور ویژه به فرزندان خود می‌آموختند و بعد سراغ دروس تکمیلی در سطح بالاتر می‌رفتند.

نکته‌ای که در این میان حائز اهمیت است، تأکید پدر بر علایق فرزندان بود. ایشان از همه ما می‌پرسیدند که دوست داری در کنار دروس حوزوی، چه کتابی را بخوانی و در این زمینه بسیار راهنمای ما بودند. مثلاً یکی از برادرانم به ادبیات فارسی علاقه‌مند بود و پدر بسیار به او کمک کرد، بحمدالله ایشان علاوه بر تحصیل علوم حوزوی در سطوح بالاتر و ملبس شدن به لباس روحانیت، در زمینه هنر و ادبیات نیز صاحب نظر بوده و هم اکنون سردبیر چند مجله تخصصی است. یکی دیگر از برادرانم در حوزه علم اعداد از خود علاقه نشان داد و با آموزش علامه توانست در این زمینه تبحر خاصی پیدا کند. دو برادر دیگرم نیز استعداد هنری در عرصه خوشنویسی و خطاطی داشتند که پدر فوت و فن‌های خوشنویسی را به آن‌ها آموخت و حالا هر کدامشان استاد خط هستند. من و خواهرم نیز به اندازه ظرفمان از برکت‌های وجودی پدر بهره بردیم. به این موارد اشاره کردم برای آن که بگویم ایشان همیشه علایق فرزندان خود را در نظر می‌گرفتند و سعی می‌کردند با آموزش و پرورش، استعدادها را در آن زمینه باور سازند.^۱

۱. هفته‌نامه خبری تحلیلی پنجره، شماره ۸۳، به نقل از دختر علامه حسن‌زاده آملی.

۱۰۳. امام قدس سره به من گفتند: کودتاجی!

ما اغلب برای ناهار آبگوشت داشتیم، چون امام آبگوشت دوست داشتند، ولی من اصلاً آبگوشت دوست ندارم و در منزل همسرم هم جز چندباری که نوه‌هایم آمدند و خواستند برایشان درست کنم، آبگوشت درست نکرده‌ام. يك بار که حدوداً ۹ - ۸ ساله بودم در فصل تابستان بود و امام وضو گرفته بودند و داشتند از پله بالا می‌آمدند و من ظرف گوشت کوبیده دستم بود. چشمم که به آقا افتاد، بشقاب را به طرف دیوار پرت کردم و گفتم: «کی گفته هر کس بزرگتر است، باید حرف، حرف او باشد؟ شما چون بزرگترید و آبگوشت دوست دارید، من هم باید آبگوشت بخورم؟» ایشان آمدند بالا و به خانم گفتند: «بچه‌ها را بنشانید و از آن‌ها پرسید چه غذایی دوست دارند و هر روز مطابق میل یکی از آن‌ها غذا بپزید». البته به من لقب «کودتاجی» دادند و گفتند تو کودتا کردی!



مشق هفتم: تذکر و نصیحت

امام علی علیه السلام فرمودند:

نُصْحُكَ بَيْنَ الْمَاءِ تَقْرِيعٌ؛

نصیحت تو در حضور دیگران، سرزنش است.

(تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ح ۹۶۷۸)

۱۰۴. می‌دانید، کشتن عمدی چه قدر گناه دارد؟

يك بار آقا [امام خمینی ره] همه اهل خانه را صدا کردند و گفتند: من بنا داشتم، يك دفعه كه همه با هم جمع هستيد، چیزی برای شما بگویم. بعد گفتند: شما می‌دانید، آدم کشتن عمدی چه قدر گناه دارد؟ گفتیم: بله! فرمودند: غیبت بیش‌تر! بعد گفتند: شما می‌دانید، فعل نامشروع و عمل خلاف عفت (زنا) چه قدر حرام است؟ گفتیم: بله! فرمودند: غیبت بیش‌تر.^۱

۱۰۵. تذکر غیرمستقیم

آقا [میرزا علی اکبر مرندی ره] شاگرد عارف بزرگ آیت الله میرزا علی قاضی ره را روش خاصی داشتند و ما در طول عمرمان یک بار هم ندیدیم که مستقیماً امر یا نهی کنند. اگر خلاقی از ما می‌دیدند، صبر می‌کردند تا در فرصت مناسب آن را غیرمستقیم گوشزد نمایند. مثلاً می‌فرمودند: یحیی! تفسیر نمونه فلان جلد را بیاور. فلان صفحه را برایم بخوان. من هم می‌خواندم و بعداً متوجه می‌شدم که چند روز پیش فلان کار از من سرزده بود.^۲

۱۰۶. تذکر با لطف و مهربانی

دختر مرحوم سید هاشم حداد ره درباره اخلاق ایشان در مواجهه با خطای فرزندان چنین می‌گوید:

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۳/۱۷؛ به نقل از خانم زهرا مصطفوی (دختر امام).

۲. گلشن ابرار، ج ۳، ص ۴۲۵؛ در احوالات آیت الله میرزا علی اکبر مرندی، به نقل از فرزندش یحیی.

در برابر خطای بچه‌ها می‌خندید و با صحبت کردن، خطای آن‌ها را گوشزد می‌کرد.
سیدقاسم حداد نیز می‌گوید:
خطا را با نصیحت و لطف تذکر می‌داد و هیچ‌وقت با خشونت رفتار نمی‌کرد.^۱

۱۰۷. از پدری فرزانه

نور چشم عزیزم، دخترگرامی ام، خانم مطهری!
سلامت و سعادت تو را از خداوند متعال همواره مسألت داشته و دارم.
فرزند عزیزم! می‌گویند:
مرد خردمند هنرپیشه را
عمر دو بایست در این روزگار
تا به یکی تجربه آموختن
با دگری تجربه بردن به کار
ولی بعضی افراد آن چنان زیرک و باهوشند که گویی دوباره دنیا آمده‌اند و این، بار
دوم است؛ و بعضی افراد چنانند که با چند بار به دنیا آمدن هم تجربه نمی‌آموزند؛ و
من امیدوارم و از خداوند متعال مسألت دارم که تو و سایر فرزندانم از گروه اول باشید.
دختر عزیزم! خداوند متعال می‌فرماید:

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ^۲

و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاس‌گزاری کنید، [نعمت] شما را افزون
خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

۱. دلشده، ص ۱۲۷.

۲. ابراهیم، آیه ۷.

امید و آرزوی من این است که همه فرزندانم قدردان نعمت‌ها و تفضلات
الاهی باشند تا روز به روز خداوند بر تفضلات خود و نعمات خود بیفزاید.^۱
مرتضی مطهری، ۱۳۵۶/۷/۵

۱۰۸. هدیه‌ای آسمانی برای فرزند

فارغ از هر دو جهانم به گل روی علی
از خم دوست جوانم به خم موی علی
طی کنم عرصه ملک و ملکوت از پی دوست
یاد آرم به خرابات چو ابروی علی

صحیفه کامله سجادیه، نمونه کامل قرآن صاعد است و از بزرگ‌ترین
مناجات عرفانی در خلوت‌گاه انس است که دست ما کوتاه از نیل به برکات
آن است. آن کتابی است الهی که از سرچشمه نورالله نشأت گرفته و طریقه
سلوک اولیای بزرگ و اوصیای عظیم‌الشان را به اصحاب خلوت‌گاه الهی
می‌آموزد. کتاب شریفی است که سبک بیان معارف الهیه اصحاب معرفت
را چون سبک قرآن کریم، بدون تکلف الفاظ در شیوه دعا و مناجات برای
تشنگان معارف الهیه بیان می‌کند. این کتاب مقدس چون قرآن کریم
سفره الهی است که در آن همه گونه نعمت موجود است و هر کس به مقدار
اشتهای معنوی خود از آن استفاده می‌کند. این کتاب هم چون قرآن الهی،
ادق معارف غیبی که از تجلیات الهی در ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت
و مافوق آن حاصل می‌شود که در ذهن من و تو نیاید و دست طلبکاران از

حقایق آن کوتاه است، به شیوه خاص خود قطراتی که از دریای بیکران عرفان خود می‌چشاند و آنان را محو و نابود می‌کند:

پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون

پس توای نویسنده محروم از همه معارف و بی‌خبر از کون و مکان! قلم را بشکن و صحیفه را ببند و از حد خود که هواهای نفسانی چون تار عنکبوت بر سراسر وجودت پیچیده و هر روز و شب افزون می‌گردد، به فضل لایزال الهی پناه ببر «انه ذو رحمه واسع»، و من این کتاب بزرگ را به فرزندم که در جبهه او نور و نور علی نور می‌بینم و آن عزیز که یادگار احمد و از سلاله پاک ائمه اطهار و پرورده دامن پاک مادر عزیزی که سلاله پاک ائمه اطهار و از طباطبایی‌ها که افتخار فرزندی حسنین را دارند، اهدا کردم و امیدواریم او از علمای برجسته و فقهای متعهد و از عرفای مجاهد فی سبیل الله در دو جبهه ظاهر و باطن شود و از این کتاب مقدس به طور شایسته بهره‌مند گردد و پدر پیر خود، خمینی را که عمری با هوای نفس و عصیان و ناسپاسی گذرانده و اکنون با روی سیاه و کوله‌باری از معصیت بدون هیچ امید - مگر به فضل خدای رحمان - از این دار و دیار به دار و دیار دیگر می‌رود، از طلب رحمت و دعایی و بخشش گناهان بر او منت نهد. خداوند! این عائله را به تو سپردم و از هیچ کس امیدی ندارم. تو خود با عنایت خویش، آنان را تحت تربیت خویش قرار ده^۱.

به تاریخ شب سه‌شنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۶۷/ سوم جمادی الاولی ۱۴۰۹

بنده عاصی خدا

روح الله الموسوی الخمینی

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۰۹، نامه امام به نوه‌شان هنگام اهدای صحیفه سجادیه.

۱۰۹. سه نصیحت به دخترم

آیت الله سیدحسن مدرس رحمته الله علیه، پیش از شهادت، پشت صفحه اول قرآن نوشت:

دخترم! ای فاطمه بیگم! تو را به سه مطلب سفارش و نصیحت می‌کنم:

۱. نماز و قرآن بخوان؛

۲. برای پدر و مادرت دعا کن؛

۳. قناعت بورز.^۱

۱۱۰. نه، خودت ببر

[آیت الله العظمی بهجت رحمته الله علیه] مراقب بود که بچه‌ها معصیت انجام ندهند. اگر کسی از دست بچه‌هایش ناراحت می‌شد، هرگز فراموش نمی‌کرد؛ حتی تا بیست سال بعد. یک بار به من فرمود: غذایی درست کن و به در خانه فلانی ببر. گفتم: می‌گویم ببرند. فرمود: نه، خودت ببر. من غذا را بردم و دو روز بعد، آن شخص از دنیا رفت. آن شخص چندین سال پیش از این، از من ناراحت شده بود و من یادم رفته بود و حالا که نزدیک مرگش بود، آقا این‌گونه فرمود.^۲

۱. محمدی اشتیاردی، داستان دوستان، ص ۵۸۶.

۲. عبد محبوب (ویژه‌نامه پنجمین سالگرد رحلت حضرت آیت الله العظمی بهجت)، ص ۴۲، به نقل از علی بهجت‌پور (پسر ایشان).

۱۱۱. تأکید بر حفظ عفت

حضرت امام علیه السلام معتقد بودند: پوشش زن نباید مفسده انگیز باشد و نباید برجستگی های بدن را نمایان کند. رنگ لباس هم باید سنگین باشد. به این معنا که مثلاً قرمز تند ممکن است مفسده ای داشته باشد. معتقد بودند: لحن و نگاه باید پاک باشد. در محیط کار، خنده های بلند و صحبت های بی جا را اصلاً مناسب نمی دانستند و در کل، توصیه شان بر حفظ عفاف و حجاب بود. در کل، چادر را بهتری می دانستند و معتقد بودند: برازنده تر است و آن را سمبل انقلاب اسلامی می دانستند. در برخورد با پدیده بدحجابی، از کسی که خلاف شرع انجام می داد، به شدت ناراحت می شدند و خیلی برانگیخته می شدند. اگر سرسفره، دست ما بیش از حد مجاز از آستین بیرون می آمد، تذکر می دادند.^۱

۱. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۱۷، خانم فاطمه طباطبایی (عروس امام).



مشق هشتم: پاسداشت حریم

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

عِبَادَ اللَّهِ! اَعْلَمُوا... مُحَادَثَةُ النِّسَاءِ تَدْعُو إِلَى الْبَلَاءِ وَ يَزِيغُ الْقُلُوبَ ...

ای بندگان خدا! بدانید که... گفت و گو و اختلاط مردان با زنان نامحرم، سبب نزول بلا و بدبختی خواهد شد، و دل ها را منحرف می سازد.

(مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۱)

۱۱۲. حفظ حریم‌ها و حرمت‌ها

امام قدس سره در ارتباط با نامحرم، خیلی سخت می‌گرفتند. الان پسرهای من و احمد آقا ۱۵-۱۶ ساله‌اند و ما یک روز اگر منزل آقا برای ناهار دعوت شویم، پسرها حق آمدن ندارند یا اگر هم بیایند، ما خانه خانم (همسر حضرت امام) می‌نشینیم و سفره می‌اندازیم و آن‌ها منزل احمد آقا؛ آن هم برای این‌که پسرها و دخترهای اهل فامیل و خانه با هم غذا نخورند.^۱

۱۱۳. توجه به حریم‌ها و حرمت‌ها

امام قدس سره، صحبت بی‌مورد زن‌ها را با نامحرم ضروری نمی‌دانستند؛ مثلاً در خانه خودشان وقتی که یکی از نوه‌های پسرشان مکلف می‌شد، دیگر با آن‌ها در یک اتاق نمی‌نشستیم. جالب این جاست که وقتی ما نزدشان بودیم، نمی‌گفتند که ما از اتاق بیرون برویم، بلکه به او می‌گفتند بیرون برو؛ یا اگر من پهلوی ایشان بودم و نوه مکلف شده‌شان که مثل پسر خودم بود، می‌خواست وارد اتاق شود، می‌گفتند: کسی این جا هست.^۲

۱۱۴. مهم شمردن مسئله محرم و نامحرم

[آیت‌الله سید بهاء‌الدین مهدوی رحمته‌الله] درباره حجاب دختران و نزدیکانشان حساس و جدی بودند. هنگام میزبانی از بستگان، مایل نبودند دخترانشان در عین رعایت کامل مسائل شرعی، از اقوام نامحرم پذیرایی کنند. در میهمانی‌ها و جلسه‌ها، هنگام صرف غذا، مایل بودند سفره آقایان و خانم‌ها جدا پهن شود.^۳

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۳۹، به نقل از زهرا مصطفوی.

۲. ستوده، پایه‌پای آفتاب، ج ۱، ص ۵۶۶؛ به نقل از خانم فاطمه طباطبایی (عروس امام).

۳. مهدوی، اسوه بندگی، ص ۱۸۹.



مشق نهم: بازی، گردش و تفریح

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ؛
هر کس با کودک سروکار دارد، با او کودکانه رفتار کند.

(حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۸۶)

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى ظَهْرِهِ وَهُوَ
يَجْتُوهُمَا وَيَقُولُ نِعَمَ الْجَمَلِ جَمَلُكُمَا وَنِعَمَ الْعَدْلَانِ أَنْتُمَا؛

جابر می گوید: محضر رسول خدا ﷺ رسیدم و دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر پشت
آن حضرت سوار شده بودند و آن حضرت بچه ها را بر پشت خود حمل می کرد و
می گفت: شتر شما خوب شتری است و شما نیز خوب سوارکارانی هستید!

(مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۸۵)

۱۱۵. امام با ما بازی می‌کرد

امام در منزل، پیش از ظهر درس داشتند، که طلبه‌ها می‌آمدند. درس ساعت یازده و نیم تمام می‌شد. ایشان تا ده دقیقه به ۱۲ که می‌خواستند برای وضو و نماز بروند، برنامه‌شان این بود که با ما بازی کنند؛ ... یعنی اگر گرگم به هوا بازی می‌کردیم، سر ما را تودامنشان می‌گرفتند و یکی می‌رفت قایم می‌شد. بالاخره هر بازی که می‌کردیم، آن ۲۰ دقیقه را با ما بازی می‌کردند.^۱

۱۱۶. بگو بخند با بچه‌ها

[علامه محمدتقی جعفری رحمته‌الله] با بچه‌هایش بگو بخند داشت. با ما گردش می‌رفت و وقتی کوچک بودیم، با ایشان الک دولک و توپ بازی می‌کردیم و در داخل خانه به معنای واقعی پدر بودند؛ اما وقتی طبقه بالا در کتابخانه‌شان بودند، مستمر درگیر فعالیت‌های علمی می‌شدند.^۲

۱۱۷. گردش و تفریح

دقیقا یادم هست که باهم می‌رفتیم گردش. ایشان [آیت‌الله سید محمدحسن الهی، برادر علامه طباطبایی رحمته‌الله] عصایش را برمی‌داشت، عبا را هم تا می‌کرد، می‌زد زیر بغلش و همین طوری می‌رفتیم گردش. ایشان خیلی خوش ذوق بود.

۱. ستوده، پایه‌پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۷۷، به نقل از زهرا مصطفوی.

۲ «ناگفته‌هایی از زندگی شارح بزرگ نهج البلاغه و فیلسوف شرق، علامه محمدتقی جعفری»، مجله افق حوزه، آذرماه ۱۳۸۹، شماره ۲۹۰.

مناظر طبیعی را نقاشی می‌کرد. جایی بود که درخت‌های قشنگی داشت و سایه درخت‌ها در آب می‌افتاد؛ یک جای باصفایی بود. اکثراً می‌رفتیم آن‌جا و قدم می‌زدیم... واقعا آن گردش‌های صاف و ساده برایم خاطرات فراموش نشدنی است.^۱

۱۱۸. آقا بلند شدند و شعار دادند

یک روز که همه دور هم در اتاق جمع بودیم، علی [فرزند کوچک سیداحمد خمینی رحمته‌الله] گفت: من می‌شوم امام، مادر هم سخنرانی کند، آقا هم بشوند مردم. علی از من خواست که سخنرانی کنم. من کمی صحبت کردم و بعد به آقا اشاره کرد که شعار بده. آقا هم همان‌طور که نشسته بودند، شعار دادند. علی گفت: نه، نه، باید بلند بشی. مردم که نشسته شعار نمی‌دهند. بعد آقا بلند شدند و شعار دادند.^۲

۱۱۹. بگذارید صحبت کند

روزی که امام رحمته‌الله به ایران آمدند، بعد از بهشت زهرا به منزل پدر من آمدند. وقتی آقا نماز را خواندند، گفتند: غذای خیلی ساده‌ای بیاورید. من خسته هستم و مدتی است چیزی نخوردم. پسر من که آن موقع شش ساله بود؛ این طرف و آن طرف می‌دوید. امام گفتند: این کیست؟ مادر گفت: آقا نوّه من است. امام به او گفتند: پسر جان! شما چه کردید؟ او نیز شروع کرد به صحبت

۱. الهیه، ص ۷۱، به نقل از سیدمحمد (فرزند آیت‌الله الهی).

۲. ستوده، پایه‌های آفتاب، ج ۱، ص ۱۹۰، به نقل از فاطمه طباطبایی (همسر سیداحمد خمینی).

کردن. پس از مدتی بزرگ‌ترها به او گفتند که برود. آقا فرمودند: بگذارید این بچه این جا بایستد و برای من صحبت کند. آن وقت او بازوی چپ خودش را که «انتظامات ورود امام خمینی» بر پارچه‌ای نوشته شده و به دستش بسته بود را به طرف آقا تکان می‌داد. آقا گفتند: این بچه چه کار می‌کند؟ چرا بازوی خودش را به طرف من تکان می‌دهد؟ مادرم گفتند که: آقا شما روی دست او را بخوانید، دستش را برای شما تکان می‌دهد. آقا نگاه کردند و گفتند: به به، شما انتظامات من هستید. این بچه ذوق کرد و گفت: بله آقا، من از صبح در خانه پاس می‌دادم، دشمنان حمله نکنند. بزرگ‌ترها می‌گفتند که: آقا شما خسته هستید و استراحت کنید. ایشان می‌گفتند که صحبت‌های این بچه برای من جالب‌تر است از این که من بخوام استراحت بکنم.^۱

۱۲۰. موقع تفریح، تفریح کن

[امام رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ] وقتی می‌دیدند من روزهای تعطیل هم مشغول مطالعه و درس هستم، گفتند: توبه جایی نمی‌رسی؛ چون باید موقع تفریح، تفریح کنی. این مسأله را هم یک بار به پسر من جدی گفتند. در حضور من مکرر به پسر من می‌گفتند: من نه یک ساعت تفریح را گذاشتم برای درس و نه یک ساعت درس را برای تفریح گذاشتم.

هر وقتی را برای چیز خاصی قرار می‌دادند و به پسر من هم این نصیحت را می‌کردند که: تفریح داشته باش. اگر نداشته باشی، نمی‌توانی خودت را برای

۱. میریان، پدر مهربان، ص ۱۷، به نقل از مریم کشاورز (نوه آیت‌الله پسندیده).

تحصیل آماده کنی.^۱

۱۲۱. اگر توانستی پرت کنی؟

بیش از آن که تصور کنید، حضرت امام ع اهل محبت بودند. بچه بودم و یک روز در حیاط نشسته بودیم، به من گفتند: اگر توانستی این مداد را با دست راست به دیوار بزنی، من به تو جایزه می دهم. من گفتم: این که کاری ندارد. گفتند: بپرداز. من هم مداد را دادم به دست راستم و پرت کردم به طرف دیوار و بعد گفتم: جایزه ام را بدهید. امام گفتند: با دست پرت نکردی. گفتم: چرا! با دستم پرت کردم. گفتند: «نخیر! دست هنوز به بدنت هست! من تازه متوجه شدم که دارند با من شوخی می کنند».^۲

۱۲۲. روی دوش امام!

بارها شده بود که من وارد اتاقی می شدم و امام ع مرا نمی دیدند، می دیدم که امام به زانو روی زمین نشسته اند و پسر علی روی دوششان سوار است. خیلی دلم می خواست از آن صحنه ها فیلم یا عکس می گرفتم؛ اما می دانستم امام نمی گذارند. صمیمیت و صداقت امام با بچه ها و مادرم خیلی عجیب بود.^۳

۱. سبزیان، زندگی به سبک روح الله، ص ۱۰۹، به نقل از حجت الاسلام والمسلمین شهید محلاتی.

۲. خبرگزاری فارس، شناسه خبر: ۹۰۰۳۱۴۴۰۳۰، ۱۵/۰۳/۹۰، به نقل از زهرا مصطفوی (دختر امام).

۳. ستوده، پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۸۲؛ به نقل از سید احمد خمینی (فرزند امام).



مشق دهم:

فرزند دختر

رسول اکرم ﷺ فرمودند:

نِعَمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ مُلَطِّفَاتٌ مُجَهَّزَاتٌ مُؤَمِّنَاتٌ مُبَارَكَاتٌ مُفْلِيَّاتٌ؛

دختران چه فرزندان خوبی هستند؛ با لطافت و مهربان، آماده به خدمت رسانی، یار و غم خوار [اعضای خانواده]، با برکت و پاکیزه کننده [در خانواده برای پدر و مادر].

(حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۰۰)

۱۲۳. با دخترها ملایم‌تر بودند

پدرم [شهید مطهری رحمته الله] سعی می‌کردند به دخترها بیشتر از پسرها توجه و محبت کنند. مثلاً اگر مهمان آمد و قرار بود برادر بزرگم چای بریزد یا کفششان را مرتب کنند و تعلق می‌کردند، به ایشان تذکر صریح می‌دادند؛ اما در مورد دخترها ملایم بودند.^۱

۱۲۴. دختر خیلی خوب است

در زمستان سال ۱۳۶۳ خداوند فرزند دختر به این جانب^۲ عطا فرمود. چند روز بعد از تولد، مادرش او را به بیت حضرت امام ره آورد. بعد از انجام کارهای معمول، از محضر امام خارج شدم و نوزاد را برای تشریف به خدمت حضرتشان آوردم. از پله‌های حیاط بالا می‌آمدم که توجه حضرت امام به حقیر جلب شد. با تبسم و نشاط کم سابقه، اذن دخول دادند. قبل از آن که سخنی بگویم، فرمودند: بچه خودتان است؟ عرض کردم: بله. بلافاصله دو دستشان را به علامت تحویل کودک جلو آوردند و هم‌زمان پرسیدند: دختر است یا پسر؟ عرض کردم: دختر است. او را در آغوش گرفتند و صورت به صورت او گذاشتند و پیشانی او را بوسیدند و در این حال فرمودند: دختر خیلی خوب است. دختر خیلی خوب است. دختر خیلی خوب است! و در گوشش دعا خواندند. سپس از اسم او سؤال فرمودند. به عرض رساندم: آقا اسم برایش انتخاب نکرده‌ایم. گذاشته‌ایم حضرت عالی انتخاب بفرمایید. حضرت امام بدون تأمل فرمودند: فاطمه خیلی خوب است. فاطمه خیلی خوب است.^۳

۱. استاد مطهری از نگاه خانواده، ص ۹۳، به نقل از سعیده مطهری.

۲. محمدحسن رحیمیان از اعضای بیت امام.

۳. میریان، پدر مهربان، ص ۳۰.



مشق یازدهم: نظم و ترتیب

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ؛

شما (حسن و حسین)، تمام فرزندان، خانواده و کسانی را که این نامه من به آنها می‌رسد، به تقوای الهی و نظم در کارها سفارش می‌کنم.

(نهج البلاغه، نامه ۴۷)

۱۲۵. نظم و انضباط

نکته قابل توجه دیگر در رفتار امام قدس سره، پاکیزگی، نظم و انضباط ایشان بود. زمانی که از بیرون می آمدند، نعلین هایشان را در جای هیشگی خود (پشت دره های جلوی اتاق) می گذاشتند و دستمالی هم روی آن می انداختند تا گرد و غبار روی کفش ننشیند. هنگامی که می خواستند بیرون بروند، کفش هایشان را برمی داشتند و با همان دستمال آن را پاک می کردند و اجازه نمی دادند کسی این کار را بکند. یک بار کارگر خانه این کار را کرده بود؛ او را نهی کرده بودند برنامه روزانه آقا ثابت و تعریف شده بود. مطالعه، عبادت و دیدار با افراد در وقت معین انجام می گرفت. همان اهمامی را که به اجرای واجبات و دوری از مکروهات و انجام مستحبات و داشتند، به ورزش و پیاده روی و استراحت و رسیدگی به خانواده نیز داشتند... یک شب کارگر خانه پرسید: شام را بیاورم؟ امام نگاه به ساعت کردند و گفتند: ۱۰ دقیقه دیگر. احمد با تعجب پرسید: گرسنه بودن چه ربطی به ساعت دارد؟ شما تا ۱۰ دقیقه دیگر گرسنه می شوید؟ امام پاسخ دادند: اگر ملاک گرسنگی باشد، شاید من هیچ گاه میل به غذا نداشته باشم؛ اما اگر برنامه منظم انجام شود، به همه کارها خواهیم رسید. بارها شنیدم که می گفتند: کسانی توانسته اند موفق شوند که در زندگی دارای نظم و انضباط بودند.^۱

۱۲۶. خمینی گفته است باید مرتب به دانشگاه بروی!

یکی از نوه‌های امام رحمته‌الله نقل می‌کند:

روزی از دانشگاه به خانه آمدم و در حالی که سرو وضع مرتبی نداشتم، مستقیماً خدمتشان [امام خمینی رحمته‌الله] رفتم. هم لباسم سیاه بود و هم کفش‌هایم خاکی. ایشان همان‌طور که در حیاط قدم می‌زدند، اخمی کردند و از من پرسیدند: چرا با این قیافه به دانشگاه می‌روی؟ من هم به شوخی گفتم: در دانشگاه جمهوری اسلامی‌تان با وضعی بهتر از این نمی‌توان رفت. ایشان گفتند: تو دو تا گناه کرده‌ای. یکی این که ریاکار هستی و می‌خواهی بگویی که من آن قدر استطاعت مالی ندارم که یک جفت کفش بخرم. گناه دیگر توبی‌نظمی است که خلاف شرع و قانون اسلام است.

من هم گفتم: اگر بخواهم با سرو وضع مرتب‌تری به دانشگاه بروم، شاید از من ایراد بگیرند. امام فرمودند: اگر خواستند ایراد بگیرند، بگو: خمینی گفته است که باید مرتب به دانشگاه بروی.

امام همیشه دوست داشتند که رویشان آراسته و چهره‌شان تمیز باشد. آن قدر تمیز و نظیف بودند که من هیچ کس را مانند ایشان ندیدم. حتی یک بار ندیدم که لکه کوچکی روی لباس سفیدشان باشد.^۱

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۴.



مشق دوازدهم: نماز

عن علی (علیه السلام): عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَخُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ؛
به کودکان خود نماز یاد دهید و آن‌گاه که بالغ شدند، از آنان بازخواست کنید.

(تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ح ۶۳۰۵)

۱۲۷. تشویق به نماز

یکی از نوه‌های حضرت امام خمینی رحمته‌الله می‌گوید:
 من هر موقع پیش امام می‌رفتم، مرا تشویق به نماز می‌کردند. یادم می‌آید وقتی پنج ساله بودم، وارد اتاق آقا شدم، دیدم دارند نماز می‌خوانند. من هم پشت سر ایشان نماز خواندم. پس از نماز، امام دو سه تا کتاب به من جایزه دادند.^۱

۱۲۸. اول نماز

امام رحمته‌الله همیشه می‌فرمودند:
 در مورد نمازتان اهمال نکنید.
 و به ما می‌گفتند:
 همین که شما می‌گویید اول این کار را بکنم، بعد نماز بخوانم، این خلاف است. نگویند این حرف را. به نمازتان اهمیت دهید. اول نماز.^۲

۱۲۹. فضیلت اول وقت تمام شد

همسر شهید مطهری رحمته‌الله نقل می‌کند: ایشان هم پیوسته برای بچه‌ها دعا می‌کردند. من امروز اثر دعای مطهری را حتی در نوه‌هایم می‌بینم. از همان دوران کودکی بسیار به رعایت ضوابط شرعی مقیدند؛ حتی نوه‌های من از همان دوران خردسالی، مقید به وضودار بودن هستند. بچه هفت ساله وضو می‌گیرد.
 يك بار من به خاطر کسالت از اول وقت، نمازم مقدارى عقب افتاد. وقتی وضو گرفتم، آمدم که نماز بخوانم، دیدم جانماز مرا نوه‌ام جمع کرده؛ دلیل

۱. ستوده، پایه‌پای آفتاب، ج ۱، ص ۳۵۳، به نقل از سیدرضا مصطفوی (نوه امام).

۲. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۷۰، به نقل از خانم فزیده مصطفوی (دختر امام).

این کار را سؤال کردم. این بچه خردسال گفت: مامان جان! دیگر فضیلت اول وقت تمام شده و چون دیر آمدید، من جانماز را برداشتم.^۱

۱۳۰. نماز را خوانده‌ای؟

گاهی که امام رحمه الله پسر هشت ساله‌ام را می‌دیدند، به او می‌گفتند: نماز را خوانده‌ای؟ من می‌گفتم: آقا! او هنوز به سن تکلیف نرسیده است. می‌گفتند: بچه‌ها قبل از رسیدن به سن تکلیف، باید رو به نماز بایستند تا عادت کنند. اما بعد از سن تکلیف، مگر کسی جرأت می‌کرد، بیدار باشد و نمازش را نخواند؟! امام نمی‌توانستند تحمل کنند که مکلف نمازش را قضا کند. البته برای بچه‌ها پیش نیامده بود. هر وقت که بچه‌ها را می‌دیدند، می‌پرسیدند: نماز را خوانده‌ای؟ اگر نخوانده بودند، آقا جانماز خودشان را به آن‌ها می‌دادند و می‌گفتند: برو وضویت را بگیر و بیا نماز را بخوان. بعد از نماز به آن‌ها نصیحت می‌کردند که:

ببین اگر همین نماز را سرموقع می‌خواندی، چقدر بهتر بود. خدا هم خوشش می‌آمد.^۲

۱. فصلنامه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره ۱۰.

۲. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۷۰؛ به نقل از فاطمه طباطبایی (عروس امام خمینی).

۱۳۱. سخت‌گیری نکردن

زمستان هم که بلند می‌شدیم، می‌رفتیم لب حوض وضو بگیریم. اگر مثلاً کمی آب گرم داشتند، می‌گفتند بیایید با این آب گرم وضو بگیرید؛ و اگر نبود که هیچ. در مورد نماز با ما هیچ سخت‌گیری نکردند. از این جهت هم الحمد لله اثر مطلوبی در فرزندانشان باقی گذاشتند.

خود ایشان برای ما یک الگو بودند. وقتی کاری را به ما می‌گفتند «نکنید» و ما می‌دیدیم ایشان در عمرشان آن کار را نمی‌کنند، قهراً ما هم نمی‌کردیم. مثلاً به ما می‌گفتند: «باید نماز بخوانید.» خودشان از نیم ساعت مانده به ظهر وضو می‌گرفتند و مشغول نماز خواندن می‌شدند و ما هم داخل حیاط مشغول بازی کردن بودیم. یک مرتبه هم نیامدند صدا کنند که: «دخترها! بایستید برای نماز، بیایید، من ایستاده‌ام، پشت سر من یا خودتان نماز بخوانید.» ایشان تمام سال، اول اذان نماز می‌خواندند؛ ولی یک بار هم به ما نگفتند که: «الان دست از کارتان بردارید، موقع اذان است. دست از بازی تان بردارید و بایستید برای نماز.» ولی می‌گفتند: «شما باید در طول این ساعت نماز بخوانید. وای به حال کسی که در طول این ساعت نماز را نخواند، آن وقت اگر آن نماز را نخواند، باید از خانه بیرون برود.»^۱

۱. ستوده، پایه‌پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹، به نقل از خانم فریده مصطفوی.



مشق سیزدهم: تشویق و تنبیه

از امام رضا علیه السلام چنین روایت شده است:

أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ تَكَلَّمَ يَوْمًا بَيْنَ يَدَيِّ أَبِيهِ فَأَحْسَنَ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ خَلْفًا مِنَ الْأَبَاءِ وَسُرُورًا مِنَ الْأَبْنَاءِ وَعِوَضًا عَنِ الْأَصْدِقَاءِ؛
روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزد پدرش (امام صادق علیه السلام) سخنی گفت که باعث تعجب و سرور و شادی پدر شد. حضرت به عنوان تقدیر و تشویق از فرزند خود، به وی فرمود: ای فرزندم! سپاس خدای را که تو را جانشین و خلف پدران و مایه سرور و دلخوشی فرزندان و جانشین دوستان قرار داد.

(شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۷)

شَكَوْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ابْنًا لِي فَقَالَ: لَا تَضْرِبْهُ وَاهْجُزْهُ وَلَا تُطِلْ؛
راوی می گوید: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پسرم شکایت کردم، فرمود: او را نزن، ولی با او قهر کن؛ اما قهر خودت را هم طولانی نکن.

(مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۹۹)

۱۳۲. تشویق کار خوب

یکی از نوه‌های حضرت امام رحمته‌الله تعریف می‌کند:

آن زمان که در مراسم نماز جمعه بمب‌گذاری کرده بودند، من هم در مراسم شرکت کرده بودم. مادرم و بقیه فامیل در خانه آقا بودند. چون خبری از من نشده بود، همه نگران شده بودند. وقتی وارد خانه شدم، دیدم مادرم معترضانه گفت: تو چرا رفتی؟ تو که باردار بودی، چرا رفتی؟ به خاطر بچه‌ات هم که شده، نباید می‌رفتی. این را هم بگویم که از قبل شایع شده بود که آن مراسم نماز را صدامیان یا بمباران می‌کنند و یا در آن بمب‌گذاری. نگرانی مادرم هم از این بابت بود؛ ولی آقا که سرمیزناهار نشسته بودند، با خنده‌ای به من گفتند: سالمی؟ و من تشکر کردم. ایشان آهسته در گوشم گفتند: خیلی کار خوبی کردی که رفتی. خیلی ازت خوشم آمد که به چنین نمازی رفتی.^۱

۱۳۳. توجه به نکات ظریف

پدر [شهید مطهری رحمته‌الله] همیشه تشویق‌مان می‌کردند که اگر فلان نمره را بگیریم یا فلان کار را بکنیم، برایمان هدیه می‌خرند؛ اما مسئولیت خریدن هدیه‌ها به عهده مادرم بود. پدر با تمام مشغله‌ای که داشتند، حواسشان به نکات ظریف بود، از جمله این که می‌دانستند من به خیاطی علاقه دارم و به مادرم می‌گفتند که برایم لوازم خیاطی بخرند. برای برادر و خواهر کوچکم که اهل بازی و تحرک بودند، دوچرخه می‌خریدند.^۲

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۴۲.

۲. استاد مطهری از نگاه خانواده، ص ۹۴، به نقل از سعیده مطهری.

۱۳۴. روش تحسین و تشویق

پدرم [شیخ عباس تربتی رحمته الله علیه] یک بار چیزی به مرد مُکاری (کرایه دهنده چهارپایان) داده بودند که از تربت برای من به مشهد بیاورد و آن مرد آن را فاسد کرده یا از بین برده بود. من می‌خواستم از او تاوان بگیرم و چون می‌توانستم این کار را بکنم، نکردم. موضوع را برای پدرم نوشتم... آن قدر خوشش آمده بود که چند سطر در تحسین، تشویق و بارک‌الله گفتن به من نوشت.^۱

۱۳۵. با این که دست‌شان زخمی شد، چیزی به ما نگفتند!

یک بار در دوران طفولیت ما، در تابستان، امام [خمینی رحمته الله علیه] در حیاط با مادرم مشغول گل کاشتن بودند. امام با کارد آشپزخانه باغچه را آماده می‌کردند و مادرم نشاء را می‌کاشتند و خاک می‌ریختند. حدود هشت سالگی ما بود، که با بچه‌های همسایه توی اتاق مشغول بازی بودیم. پشت پنجره رختخواب چیده شده بود. خواهرم یکی از دختر بچه‌ها را محکم نشانند روی رختخواب؛ به طوری که پشت این بچه، خورد به شیشه و شیشه از بالا تا پایین خرد شد و ریخت درست آن جایی که مادرم و امام مشغول کاشتن گل‌ها بودند. ما آماده بودیم برای این که ایشان اعتراض کنند؛ ولی با این که دست‌شان زخمی شد و خون آمد، چیزی به ما نگفتند.^۲

۱. راشد، فضیلت‌های فراموش شده، ص ۱۵۶؛ در احوالات حجت الاسلام شیخ عباس تربتی، به نقل از فرزند ایشان.

۲. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۷۵، به نقل از فهیمه (زهر) مصطفوی (دختر امام).

۱۳۶. تنبیه

من ۳۰ سال با پدرم [آیت الله سید محمد حسن الهی، برادر علامه طباطبایی] زندگی کردم. در مدت این ۳۰ سال حتی یک مورد برخورد نداشتیم. فقط یادم هست که در کودکی یک بار پابرهنه رفتم بیرون از خانه. ایشان دنبال من دوید و مرا دواند، والسلام. هیچ وقت تنبیه کردنش را ندیدم؛ هیچ وقت بدی ازش ندیدم. اخلاقش این گونه بود که بچه ها را با منطق قانع کند. می نشست و صحبت می کرد.^۱

۱۳۷. روی دست من زد!

یادم می آید یک بار در بچگی نانم را در داخل کاسه ماست زدم و خوردم. همین که می خواستم بزنم توی ماست، انگشتم به ماست خورد. آقا [امام خمینی ره] روی دست من زدند. خیلی کوچک بودم و حدود پنج و شش سال سن داشتم. بدیهی است که متوجه ناراحتی من شدند. بعد، دست مرا توی دهانشان گذاشتند و گفتند:

من از دست تو بدم نمی آید؛ اما ما باید سر سفره ای که جمعی نشسته ایم، دقت داشته باشیم که قاشق برای ماست هست.^۲

۱. الهیه، ص ۶۹، به نقل از سید محمد (فرزند آیت الله الهی).

۲. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۹۲.



مشق چهاردهم: تعلیم و تربیت دینی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ؛
ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ هاست، نگه دارید.

(تحریم، آیه ۶)

عَنْ أَبِي بصيرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» قُلْتُ: كَيْفَ أَقِيمُهُمْ؟ قَالَ: تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ؛

ابی بصیر روایت کرده که ذیل آیه «قوا انفسکم و اهلیکم نارا» از امام (صادق علیه السلام) پرسیدم چگونه زن و فرزند را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ حضرت فرمود: آن‌ها را امر کن به آن چه که خدا امر کرده و نهی کن از آن چه خدا نهی کرده، اگر اطاعت کردند که تو ایشان را حفظ کرده‌ای و به وظایف عمل نموده‌ای و اگر نافرمانی ات کردند خودشان گناهکارند، تو آنچه را برعهده داشته‌ای ادا کرده‌ای.

(کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۶۲)

۱۳۸. تربیت قرآنی

ایشان [علامه طباطبایی رحمته الله] برای بچه، مخصوصاً دخترها ارزش بسیاری قائل بودند. دخترها را نعمت خدا و تحفه ارزنده‌ای می‌دانستند. همیشه بچه‌ها را به راستگویی و آرامش دعوت می‌کردند. دوست داشتند آوای صوت قرآن در گوش بچه‌ها باشد. برای همین منظور، قرآن را بلند می‌خواندند و به مؤدب بودن بچه‌ها اهمیت می‌دادند و رفتار پدر و مادر را در بچه مؤثر می‌دانستند.^۱

۱۳۹. تربیت اسلامی فرزند

ایشان [شهید مطهری رحمته الله] خیلی مراقب تربیت اسلامی - چه در رفتار و چه در گفتار - بودند. وقتی بچه‌ها می‌خواستند به مدرسه بروند، ایشان با احترام کامل دخترها را صدا می‌کردند: سعیده خانم، حمیده خانم، تشریف بیاورید؛ و بعد از ایشان سؤال می‌کردند؛ مثلاً سعیده خانم! شما امروز برای فاصله منزل تا مدرسه چه ذکری را در نظر دارید بگویید؟ یعنی تا این مقدار مراقب بودند؛ و در عین محبت و عشق‌ورزی به بچه‌ها، همه ضوابط و دستورات را به ایشان یاد می‌دادند.^۲

۱۴۰. آموزش احکام اسلامی

ما اوایلی که به تهران آمده بودیم، خانه‌ای در خیابان ری، کوچه دردار داشتیم و چون در داخل منزل حمام نبود، ایشان [شهید مطهری رحمته الله] روز جمعه به من می‌گفتند: خانم! من امروز غذا درست می‌کنم و شما این دختر خانم‌ها را به

۱. گلشن ابرار، ج ۲، ص ۸۷۲ و ۸۷۳، به نقل از دختر علامه.

۲. فصلنامه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره ۱۰، به نقل از همسر شهید مطهری.

حمام ببرید و به ایشان غسل جمعه را یاد بدهید. این‌ها باید روش غسل و یا احکام مبتلابه‌شان را بدانند. در آینده ممکن است ما نباشیم و نتوانند سؤال کنند و دچار مشکل شوند.^۱

۱۴۱. هدیه قرآنی

یاد دارم در آغاز تکلیف که آن مرحوم [آیت الله روح الله خاتمی رحمه الله] قرآن را حفظ می‌کردند، به من گفتند: از روی قرآن نگاه کن تا از حفظ بخوانم؛ و در یکی از روزها گفت: می‌خواهم هدیه‌ای هم به تو بدهم؛ آن‌گاه از من خواست خواندن آیه ۲۸۵ سوره بقره (آمن الرسول) را به عنوان هدیه از او بپذیرم.^۲

۱۴۲. به کارهای نوه‌ها هم توجه داشت

ایشان [آیت الله العظمی بهجت رحمه الله] به کارهای نوه‌ها هم توجه داشت. توصیه‌های زیادی به آن‌ها داشت و به ما هم راجع به آن‌ها سفارش می‌کرد. هر روز به فرزند من توصیه می‌کرد: وقتی که می‌خواهی به مدرسه بروی، چهار قل و آیت الکرسی بخوان و برو. خود ایشان هم دعای «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ فِي دَرَجَةِ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ»^۳ را برایش می‌خواند.^۴

۱. فصلنامه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره ۱۰، به نقل از همسر شهید مطهری.

۲. فاضل میبیدی، یادنامه خاتمی، مقاله فاطمه خاتمی، ص ۴۷؛ در احوالات آیت الله خاتمی، به نقل از دختر ایشان.

۳. خدایا مرا در دژ محکم خود قرار ده؛ همان دژی که هر کس را بخواهی، در آن قرار می‌دهی. (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۳۴)

۴. عبد محبوب (ویژه‌نامه پنجمین سالگرد رحلت حضرت آیت الله العظمی بهجت)، ص ۴۲، به نقل از علی بهجت پور (پسر ایشان).

۱۴۳. صمیمیت محفل خانوادگی

فرزند شهید مطهری رحمته الله علیه نقل می‌کند:

هر وقت مناسبتی پیش می‌آمد و وقت داشتند - که معمولاً بعد از ناهار بود یا عصرها که چای یا میوه می‌خوردیم - قصه‌های شیرینی را به خصوص از قرآن و آثار ادبی فارسی برایمان نقل می‌کردند. پدر هیچ‌گاه وقت خود را تلف نمی‌کردند و در عین حال، خون‌گرم و اهل صحبت و خاطره بودند.^۱

۱۴۴. تأکید بر تربیت دینی فرزندان

آن شهید [شهید باهنر رحمته الله علیه] به عنوان پدر سعی داشت فرزندان خویش را آن‌گونه که اسلام نیاز دارد، بار آورد و تأکید زیادی بر چگونگی تعلیم و پرورش فرزندان خود می‌کرد و ما را به فراگیری معارف اسلامی ترغیب می‌نمود و توصیه می‌کرد در روابط خود با افراد مختلف، شئون دینی و اخلاق اسلامی را رعایت کنیم. مدام برایمان الگوهایی را معرفی می‌نمود تا ما نیز مثل آنان عمل کرده و آینده‌ای خوب داشته باشیم.^۲

۱۴۵. این ذکر را هم بگویید

مرحوم محمدعلی شاه‌آبادی رحمته الله علیه برنامه و رفتارشان در داخل منزل همان برنامه‌ای بود که وظیفه خودش در خارج از خانه می‌دانست و آن همان هدایت و به راه راست آوردن و به سوی معنویات سوق دادن بود. مثلاً یادم

۱. استاد مطهری از نگاه خانواده، ص ۱۱، به نقل از مجتبی مطهری (فرزند شهید).

۲. گلشن ابرار، ج ۸، ص ۳۱۲؛ در احوال شهید دکتر محمدجواد باهنر، به نقل از فرزند شهید.

می‌آید یک روز جمعه‌ای، از صبح ما خیلی شیطنت کرده بودیم. ایشان فرمودند: بابا بیایید؛ رفتیم. گفت: شیطنت‌هایتان را کردید، مانعی ندارد؛ اما الآن این ذکر عصر جمعه است، این را هم بگویید. آن موقع ما دوم سوم ابتدایی بودیم. من از همان موقع حفظ کردم.^۱

فرمودند: هفت مرتبه بگو: «اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنَّا الْبَلَاءَ مِنَ السَّمَاءِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».^۲

۱۴۶. تعلیم فرائض به فرزندان

تمام فرائض مذهبی را خودشان [آیت‌الله انصاری همدانی رحمته‌الله] به ما تعلیم می‌دادند و حتی احکام سنین بلوغ را. خودشان حمد و سوره ما را تصحیح می‌کردند. به من می‌گفتند: نماز اول وقت را از دست نده. گفتم: چرا؟ گفتند: هم اسقاط تکلیفه، هم فضیلت داره. البته تو برای فضیلت نخوان، قصد تو تقرب باشد.^۳

۱۴۷. توجه به آداب و سنن

اگر یکی از اهل خانه و فرزندان آب می‌نوشیدند، مرحوم آیت‌الله مهدوی به او می‌فرمودند: «عافاکُمُ اللهُ»^۴؛ و اگر کسی عطسه می‌کرد، بدون استثنا به

۱. فروغی، قافله‌ای خدایی، ص ۸۳.

۲. خداوندا! بلاهای آسمانی را از ما دفع کن که تو بر هر چیزی توانا هستی. خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست.

۳. سوخته، ص ۱۷۴-۱۷۵، به نقل از احمد انصاری (پسر بزرگ آیت‌الله انصاری همدانی).

۴. خداوند شما را عافیت و سلامتی دهد.

سنت مؤکد اسلام، یعنی سنت «تسمیت» عمل می‌کردند و «يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ»^۱ می‌گفتند. هرگاه کسی خواب بود و ایشان می‌خواستند برای صرف غذا یا کاری دیگر او را بیدار کنند، به شیوه‌ای خاص و با خوش‌رویی و شوخی چنین می‌کردند.^۲

۱۴۸. هنگام زبان باز کردن کودکان

وقتی کودکی تازه زبان باز می‌کرد و می‌توانست بعضی کلمات را با تلقین دیگران بیان کند، [آیت الله سیدبهاء‌الدین مهدوی] جمله‌های «الهی وَ رَبِّی مَنْ لِّی غَیْرُکَ، أَسْأَلُهُ کَشْفَ ضُرِّی وَ النَّظَرَ فِی أَمْرِی...»^۳ از آن حضرت امیرالمؤمنین در دعای شریف کمیل را کلمه به کلمه می‌گفتند تا بچه‌ها تکرار کنند. این کار را به منظور آموزش و تمرین تکلم و هم چنین پرهیز از لغوگویی انجام می‌دادند و وقتی بچه‌ها جمله را تمام می‌کردند، آن‌ها را تشویق می‌نمودند.^۳

۱. در روایتی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: چون یکی از شما عطسه کرد، او را تسمیت گویند. بگویند: یرحمکم الله (خداوند شما را رحمت کند)؛ و او در جواب شما بگوید: یغفرالله لک و یرحمکم (خداوند شما را بیامرزد و رحمت کند). (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۵۴)

۲. مهدوی، اسوه بندگی، ص ۱۸۷.

۳. همان.



مشق پانزدهم: نقش الگویی والدین در تربیت

امام صادق علیه السلام فرمود:

كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اِلْسَتِيكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْاجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَ
الْحَيَرَةَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ؛

با غیر از زیانتان (با رفتار)، دعوت کننده مردم باشید. باید مردم از شما پرهیزکاری،
تلاش خستگی ناپذیر و نماز و خوبی ببینند که این، دعوت کردن است.

(کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۸، باب الورع، ح ۱۴)

۱۴۹. تربیت با عمل

به نقل از یکی از نوه‌های امام رحمته‌الله آمده است: گاهی اوقات، امام بدون آن‌که چیزی به ما بگویند، به بهانه‌ای به آشپزخانه می‌رفتند و برای ما چای می‌ریختند. البته ما از این رفتار امام احساس شرمندگی می‌کردیم، ولی امام با این کار، کمال مهمان‌نوازی را به ما نشان می‌دادند.^۱

۱۵۰. برای ما الگوی کاملی بود

پوشش برای ما از نظر ایشان [شهید مطهری رحمته‌الله]، چادر و حجاب کامل بود و ما هم که به درایت، فضل و ایمان ایشان اعتقاد راسخ داشتیم، بی‌چون و چرا می‌پذیرفتیم، تا بعدها که خودمان به فضیلت این نوع پوشش پی بردیم. از سوی دیگر، از آن‌جا که مادر ما بانویی بسیار متدین، با وقار و فهیم هستند، طبیعتاً برای ما الگوی کاملی بودند و ما در این زمینه تردیدی یا سؤالی نداشتیم.^۲

۱۵۱. آن قدر خوشم آمد که نهایت نداشت!

یادم هست من کوچک بودم. روزی پیرمردی برای باغچه منزل ما خاک آورد. ما سر سفره بودیم؛ امام رحمته‌الله گفتند که این پیرمرد ناهار نخورده است. غذای ما زیاد نبود، بعد بشقابی از توی سفره برداشتند و خودشان چند قاشق از غذایشان را در بشقاب ریختند و به ما گفتند: بیایید هر کدام چند

۱. ستوده، پایه‌ای آفتاب، ج ۱، ص ۱۴۰، به نقل از فریده مصطفوی.

۲. استاد مطهری از نگاه خانواده، ص ۹۲، به نقل از سعیده مطهری.

قاشقی از غذای خود را در این بشقاب بریزید تا به اندازه یک نفر بشود. ما که آن روز غذای اضافی نداشتیم، به این ترتیب غذای آن پیرمرد را آماده کردیم. در عالم بچگی آن قدر از این کار خوشم آمد که نهایت نداشت.^۱

۱۵۲. با بچه روراست باشید

[امام ̑] درباره تربیت کودکان می فرمود: با بچه روراست باشید تا آن ها هم روراست باشند. الگوی بچه، پدر و مادر هستند. اگر با بچه ها درست رفتار کنید، بچه ها درست بار می آیند. هر حرفی را که به بچه ها زدید، به آن عمل کنید.^۲

۱۵۳. خانواده، نخستین دانشگاه تربیت

امام ̑، نقش مادر را در خانه خیلی تعیین کننده می دانستند و به تربیت بچه ها خیلی اهمیت می دادند. گاهی که ما شوخی می کردیم و می گفتیم، پس زن باید همیشه در خانه بماند، می گفتند: شما خانه را کم نگیرید؛ تربیت بچه کم نیست. اگر کسی بتواند يك نفر را تربیت کند، خدمت بزرگی به جامعه کرده است.

ایشان معتقد بودند: تربیت فرزند از مرد بر نمی آید و این کار، دقیقاً به زن بستگی دارد؛ چون، عاطفه زن بیش تراست و قوام خانواده هم باید بر اساس محبت و عاطفه باشد.^۳

۱. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۴۰، به نقل از فریده مصطفوی.

۲. رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۳۱، به نقل از فریده مصطفوی (دختر امام).

۳. ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴/۳/۱۳۶۹؛ به نقل از خانم فاطمه طباطبایی (عروس امام).

۱۵۴. از توجه به خانه و فرزندان غافل نبود

با آن که پدرم [آیت الله یثربی کاشانی رحمته الله علیه] مشاغل فراوان داشت، از توجه به خانه و فرزندان غافل نبود. صداقت و راستی را با گفتار و رفتارش به ما یاد می داد. از گفتن سخنان ناشایست به شدت پرهیز می کرد و در جلسه ای که از دیگران سخن به میان می آمد و به غیبت و امثال آن می کشید، موضوع جلسه را تغییر می داد. توصیه فراوان به باسواد شدن داشت و ما را در انتخاب راه و شغل آزاد می گذاشت.^۱

۱۵۵. نقش مدیریتی و آرامش بخشی پدر

پدر [شهید بهشتی رحمته الله علیه] نظم و قانونی را بر خانه حاکم کرده بود که همه با آن موافق بودند و پذیرفته بودند. هر کس طبق روال و نظم حاکم، برنامه های فردی و اجتماعی خود را انجام می داد. همه چیز سر جای خود قرار داشت. نقش پدر در مدیریت و ایجاد آرامش در خانه واقعا تعیین کننده بود. مثلا برای برادرهایم که می بایست برای مدرسه کاردستی می ساختند و نجاری می کردند، اتاقی در زیرزمین منزل آماده کرده بود که کارهایشان را آن جا انجام دهند. برادر کوچکم علاقه خاصی به قرائت قرآن داشت و صدای خوبی هم داشت. موقع تمرین قرآن، به این اتاق می رفت تا آزادانه تمرین کند و مزاحم کسی هم نباشد.^۲

۱. گلشن ابرار، ج ۸، ص ۴۲۳؛ در احوالات آیت الله یثربی کاشانی؛ عباسی، ناگفته هایی از زندگی خانوادگی علما، ص ۹۰.

۲. عباسی، همان، ص ۸۹.

۱۵۶. تربیت غیرمستقیم

[شهید بهشتی رحمته الله] اهمیت زیادی به نماز می داد. بسیار فروتن، حق پذیر، منظم و بردبار بود و دوست داشت فرزندانش هم این ویژگی ها را کسب کنند؛ اما هیچ گاه مستقیماً به آن ها در این امور امر و نهی نمی کرد. حتی یک بار هم شنیده نشده بود در امر عبادت به بچه ها دستور بدهد، بلکه با رفتار خود به بچه ها درس می داد. مثلاً هیچ گاه نمی گفت: پاشو برو نماز را بخوان، بلکه رفتار خودش که همیشه اول وقت وضو می گرفت و نماز می خواند، برای همه افراد خانواده الگو شده بود. اگر گاهی هم می دید نمازشان را دیر می خوانند، تذکر می داد؛ ولی نه به صورت توبیخ و با لفظ «چرا نخواندی...»^۱.

۱۵۷. پدر باید با عطوفت رفتار کند

علامه حسن زاده آملی، شاگرد آیت الله الهی رحمته الله نقل می کند: خاطره ای از مرحوم آقای الهی درباره میرزا علی آقای قاضی دارم. یک روز پس از نماز که به منزل آمدم، پس از خوردن ناهار آماده استراحت شدم؛ ولی بچه ها با سروصدا و بازی نگذاشتند. من که خسته بودم، با بچه ها و مادرشان دعوا کردم؛ در حالی که نباید دعوا می کردم. بالاخره در محیط خانواده پدر باید با عطوفت رفتار کند. پس از لحظاتی ناراحت شدم، به حدی که اشکم جاری شد. از خانه بیرون رفتم و مقداری میوه و شیرینی

برای بچه‌ها خریدم تا دلشان را به دست آورد و از ناراحتی ام کاسته شود؛ ولی جناب رسول الله فرموده: دلی را نشکن که اگر شکسته شد، قابل التیام نیست؛ چنانچه اگر ظرف سنگینی شکست، با لحیم اصلاح نمی‌شود. زمین و آسمان بر من تنگ شد و احساس کردم که نمی‌توانم در آمل بمانم. از آمل بیرون آمده به قصد عزیمت به تبریز و رفتن به محضر آقا سید محمد حسن الهی به تهران آمدم. قبل از بیان ادامه واقعه، نکته‌ای را باید مطرح کنم و آن این که در قم، وقتی که خدمت آقای الهی می‌رسیدم، از ایشان می‌خواستم شما که به محضر آقا (آقای قاضی) مشرف می‌شوید، سفارش ما را هم بکنید. با این که آقای قاضی وفات یافته بودند، اما شاگردانش هم چون آقای طباطبایی، آقای الهی و آقای شیخ محمد تقی آملی خدمت‌شان می‌رسیدند. نفس قدسه الهیه می‌تواند در همه عوالم حشر داشته باشد و این مطلب از آیات و روایات استفاده می‌شود.

علی‌ایّ حال، هنگام اذان صبح به تبریز رسیدم و به مدرسه طالبیه رفتم. پس از خواندن نماز صبر کردم تا مقداری از روز بگذرد؛ آن‌گاه پس از پرس و جوبه منزل آقای الهی رفتم. پس از چند لحظه خودشان آمدند و پس از احوال‌پرسی اظهار داشتند: «من نمی‌دانستم شما قم هستید یا آمل؛ لذا می‌خواستم نامه‌ای به اخوی [علامه طباطبایی] بنویسم تا نامه را به شما برسانند.» با تعجب عرض کردم: «آقا چه اتفاقی افتاده که می‌خواستید مرا در جریان بگذارید؟» فرمودند: «من خدمت آقا مشرف شدم و سفارش شما را به ایشان کردم؛ ولی حاج آقای آملی (ایشان خیلی مؤدب بودند

و مرا حاج آقا خطاب می‌کردند) ایشان از شما راضی نبودند.» با شنیدن این جمله تا لاله گوش سرخ شدم. عرض کردم: «آقا چطور؟ چرا راضی نبودند؟» فرمودند: «ایشان به من گفتند آقای آملی چطور هوس این راه را دارد؛ در حالی که با عائله‌اش این‌طور رفتار می‌کند؟» بعد فرمود: «حاج آقای آملی! داستان رفتار با عائله چیست؟» زبانم بند آمد و اشکم جاری شد و نتوانستم حرفی بزنم.

سبحان الله! پس حجج الهیه چه مقاماتی داشتند؛ آگاه به عالم اسرار بودند؛ ولی زبان نمی‌گشودند جز در مواردی که لازم بود تا اسراری را برملا سازند.^۱

۱۵۸. عطوفت و مهربانی به فرزندان

پدر [آیت الله محمدجواد انصاری همدانی رحمته الله] ما خیلی مهربان بود. مادر ما که در سن ۲۵ سالگی فوت کردند و به رحمت خدا رفتند، ایشان خودشان در کارهای خانه کمک می‌کردند. روزهایی که روزه می‌گرفتیم خودشان برای ما افطار درست می‌کردند و ما هم برای این‌که ایشان افطاری درست می‌کردند، با شوق روزه می‌گرفتیم. ایشان حتی شب‌ها ما را بیدار نگه می‌داشتند و می‌گفتند میوه بخورید تا روزها بخوابیم و روزه برایمان سخت نشود. به زندگی خیلی می‌رسیدند. در مورد تهیه لوازم منزل، خودشان وسایل و لوازم خانه را خرید می‌کردند. مواظب بودند ما کمبودی نداشته باشیم. با آن همه مشغولیتی که داشتند، شبی ۱۰ دقیقه ما را جمع می‌کردند و برای ما صحبت می‌کردند...

خیلی به فکر ما بودند چی می‌خوریم، کجا می‌رویم. شب‌ها تا صبح به نماز و ذکر می‌گذرانند و روزها در کارهای خانه خیلی کمک می‌کردند.^۱

۱۵۹. سایه سر

[آیت‌الله میرزا علی فلسفی رحمته‌الله] بسیار مهربان بودند. یادم است وقتی تازه به تکلیف رسیده بودم، مصادف با ایامی بود که نفت نبود و همه خانه‌ها سرد و به تبع آن آب هم سرد بود. صبح که ایشان مرا برای نماز بیدار می‌کردند، یک قوری آب ولرم شده برای من می‌آوردند تا با آن وضو بگیرم. یا صبح‌ها همیشه برایم لقمه درست می‌کردند و در سفره می‌چیدند و وقتی بزرگ‌تر شده بودیم، قبل از رفتن به مدرسه، با این‌که صبحانه‌شان را میل کرده بودند، اما کنار ما می‌نشستند و برایمان جای می‌ریختند.^۲

۱۶۰. غذا از بیت‌المال است

يك روز مهمان مقام معظم رهبری دام‌ظله بودم. فرزند ایشان آقا مصطفی نیز نشسته بود که سفره گسترده شد. آیت‌الله خامنه‌ای به وی نگاهی کرد و فرمود: شما به منزل بروید. من خدمت ایشان عرض کردم: اجازه بفرمایید آقا زاده هم باشند، من از وی درخواست کرده‌ام که با هم باشیم. آقا فرمودند: این غذا از بیت‌المال است، شما هم مهمان بیت‌المال هستید. برای بچه‌ها جایز نیست که بر سر

۱. سوخته، ص ۱۶۵، به نقل از خانم فاطمه انصاری (دختر آیت‌الله انصاری).

۲. گوهری ناشناخته، ص ۳۸، به نقل از فرزند ایشان.

این سفره بنشینند. ایشان به منزل بروند و از غذای خانه میل کنند. من در آن لحظه فهمیدم که خداوند چرا این همه عزت به آقا داده است!

۱۶۱. همراهی با مردم فقیر

در ایام قحطی، پس از جنگ جهانی دوم، خداوند به ما دختری عنایت فرمود. من برای اولباسی از جنس ناشور و پارچه‌ای شبیه به کرباس تهیه کردم. به خاطر زبری پارچه، بدن بچه زخم شد. هرچه به آقا [آیت الله سیدعلی اصغر موسوی لاری رحمته الله] اصرار کردم که یک متر پارچه نرم‌تری بخریم و زیر آن لباس به بچه بپوشانم، قبول نکرد و اظهار داشت: فرزند من عزیزتر از فرزند فقرا نیست. او زیر بار خرید یک متر پارچه نرم نرفت؛ در حالی که امکان تهیه آن برای ما بسیار آسان بود.^۲

۱۶۲. از پول توجیبی تا صندوق قرض الحسنه

پول توجیبی که پدر [شهید بهشتی رحمته الله] به ما می‌داد، فقط بابت خرید خوردنی و... نبود، بلکه به ما می‌گفت: شما از همین پول، لوازم التحریر و دفتر مورد نیازتان را هم بخرید. اگر هم می‌خواهید برای کسی هدیه‌ای بخرید، مقداری از این پول را جمع کنید و هدیه بخرید. با این روش، ما چگونگی خرج کردن پولمان و مدیریت اقتصادی را یاد می‌گرفتیم. اگر گاهی پولمان کفاف یک هدیه رانمی‌داد، به ما پولی قرض می‌داد تا فرهنگ قرض الحسنه هم در خانه رعایت شود. به

۱. شیرازی، پرتوی از خورشید، ص ۷۳-۷۴.

۲. گلشن ابرار، ج ۶، ص ۱۴۹؛ به نقل از همسر آیت الله سیدعلی اصغر موسوی لاری.

تشویق پدر، صندوق قرض الحسنه‌ای در منزل تهیه کرده بودیم و پول‌هایمان را روی هم می‌گذاشتیم تا در موقع نیاز به هم قرض دهیم. کارمان خیلی حساب و کتاب داشت. دفترچه‌های کوچکی برای پرداخت اقساط تهیه کرده بودیم.^۱

۱۶۳. تقویت اعتماد به نفس بچه‌ها

[شهید بهشتی رحمته‌الله] طوری با بچه‌ها رفتار می‌کرد که همیشه احساس می‌کردند حرف خیلی مهمی زده یا کار خیلی مهمی کرده‌اند و به این ترتیب، اعتماد به نفس بچه‌ها را تقویت می‌کرد تا بتوانند مستقل فکر کنند و راحت حرفشان را بزنند و نظر بدهند.

... او حتی به بچه‌ها این شهادت را داده بود که در مواقعی که با نویسنده کتابی هم مواجه می‌شدند، نظرشان را محکم و مؤدبانه بیان کنند.^۲

۱۶۴. تقسیم کار میان فرزندان

[شهید بهشتی رحمته‌الله] کارهای خانه را بین بچه‌ها تقسیم کرده بود و در این میان، کار زنانه و مردانه وجود نداشت. پسرها هم درست مثل دخترها به موقعش ظرف می‌شستند و خانه را جارو و گردگیری می‌کردند؛ اما خرید بیرون را یا خودش انجام می‌داد یا پسرها.^۳

۱. عباسی، ناگفته‌هایی از زندگی خانوادگی علما، ص ۹۱.

۲. شهید بهشتی در قیامت یک همسر؛ در آینه خاطرات همسرش مرحومه عزت الشریعه مدرس مطلق، «مجله

شاهد یاران، یادمان هفتم تیر، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۷۱.



مشق شانزدهم: همسر دادن فرزند

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ ثَلَاثَةٌ: يُحَسِّنُ اسْمَهُ، وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ وَيُزَوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ؛
از حقوق فرزند بر پدرش، این سه چیز است: نام نیکو بر او بنهد، به او سواد
بیاموزد و هنگامی که بالغ شد، او را همسر دهد.

(پاینده، نهج الفصاحه، ص ۳۴۱، ح ۹۲۳)

۱۶۵. مشورت درباره ازدواج

امام علیه السلام به این مسأله معتقد بود که دامادهایشان حتما باید روحانی باشند. امام پس از این که خودشان کسی را مناسب می دیدند، با ما مشورت می کردند و خصوصیات او را ذکر می کردند و در صورت عدم مخالفت ما، بدون هیچ قید و شرطی می پذیرفتند و تصمیم ایشان بستگی به میل و انتخاب ما داشت. بحمدالله تشخیص ایشان مثل همیشه خیلی خوب بود.^۱

۱۶۶. انتخاب همسر و اذن ولی

وی با بیان این که ایشان [آیت الله العظمی خویی رحمته الله] بسیار خوش خلق بودند و ما در مراوده خانوادگی هیچ مشکلی نداشتیم، می افزاید: به دختران اجازه می دادند که همسر آینده شان را خود انتخاب کنند. طبیعی است که انتخاب با دخترهاست؛ ولی اذن ولی را ضروری می دانستند. می پرسیدند که این مورد هست و خودشان هم نظرشان را می گفتند. وی هم چنین با ادامه تحصیل دختران مخالف نبودند و دختران را به مدرسه ای که خواهر آقای سید محمد باقر صدر ۴۰-۵۰ سال قبل در نجف تأسیس کرده بود، می فرستادند.^۲

۱. رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۴۶، به نقل از فریده مصطفوی (دختر امام).

۲. پایگاه خبری انتخاب، «پدر از لسان فرزند، گفت وگویی خواندنی با فرزند آیت الله العظمی خویی»، شناسه خبر

۵۴۸۵۹، ۱۳۹۰/۱۲/۲۰ (http://www.entekhab.ir).

۱۶۷. سه شرط برای داماد

برای دخترها که خواستگار می‌آمد، آقا [شهید آیت‌الله مدنی رحمته‌الله] سه تا نکته را دقت می‌کردند: یکی تقوای داماد، دیگر اخلاق او و سوم این که خسیس نباشد. تحقیق می‌کردند و با خانم مشورت می‌کردند و بعد با مهریه‌ای اندک، سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را جاری می‌کردند.^۱

۱۶۸. آسان گرفتن در ازدواج

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی، آن فقیه فرزانه و دانشمند کم‌نظیر، سه پسر دانشمند و چهار دختر فاضله داشت. دختر اول او آمنه بیگم است که سرگذشت ازدواجش با همسر دانشمند و بزرگوارش ملا صالح مازندرانی، شارح اصول کافی در دوازده جلد، سرگذشتی شیرین دارد.

پدر وی به نام ملا احمد، مرد بسیار فقیری بود؛ به طوری که قادر نبود زندگی فرزندش را تأمین کند؛ از این روی به وی گفت: چون من از تأمین مخارج تو عاجزم، خودت به فکر تأمین زندگی خود باش. محمد صالح هم که جوانی نارس بود به اصفهان آمد و در یکی از مدارس آن شهر به تحصیل پرداخت. مدرسه دارای موقوفه‌ای بود که به هر محصلی به میزان رتبه علمی وی چیزی می‌دادند، و چون محمد صالح تازه شروع به تحصیل کرده بود، سهمش ناچیز و برای تأمین زندگی‌اش کافی نبود.

او از این جهت سخت در ناراحتی به سر می‌برد، تا جایی که شب‌ها هنگام

۱. ماهنامه امتداد، ش ۳۶، ص ۱۴-۱۰، نکته‌هایی از زندگی حضرت آیت‌الله مدنی.

مطالعه از چراغ عمومی مدرسه که در گوشه‌ای می‌افروختند استفاده می‌کرد! ولی او بالاخره با جدّیت و پشتکار و همّت عالی خود بر محرومیت و ناکامی‌ها چیره گشت و به مقام عالی علمی رسید، تا این‌که به مجلس درس علامه ملا محمد تقی مجلسی راه یافت. چیزی نگذشت که مورد توجه خاص و عنایات مخصوص استاد علامه‌اش واقع شد و بر تمام شاگردان فائق آمد.

مؤلف کتاب «مرآت الاحوال» می‌نویسد: در این هنگام ملا صالح که جوانی دانشمند بود، در اندیشه ازدواج و انتخاب همسری برای خود بود. علامه مجلسی نیز از این مطلب اطلاع حاصل کرد. روزی بعد از درس به وی فرمود: اجازه می‌دهی همسری برایت انتخاب کنم؟ ملا صالح سربه زیر انداخت و پس از لحظه‌ای موافقت خود را اعلام داشت.

علامه مجلسی از جا برخاست و به درون خانه خود رفت، و دختر دانشمندش آمنه بیگم را که همه علوم را به سر حد کمال آموخته بود، نزد خود طلبید و گفت: دخترم! شوهری برایت پیدا کرده‌ام که در منتهای فقر و نهایت فضل و صلاح و کمال است؛ ولی این امر موکول به اجازه توست.

آن فاضله مقدسه با حجب و حیای مخصوصی گفت: پدر جان! فقر عیب مردان نیست. وی با این بیان، میل باطنی خود را به این وصلت ابراز داشت؛ پس در ساعتی عقد را جاری ساختند و عروس را برای داماد مهیا نمودند.

در شب عروسی داماد سعادتمند روی عروس بی‌مانند را گشود و پس از مشاهده جمال بی‌مثال وی و حمد قادر لایزال به گوشه‌ای رفت و مشغول مطالعه شد. اتفاقاً مسأله بسیار مشکلی پیش آمده بود که حل نمی‌گردید.

آمنه بیگم این معنا را با فراست مخصوص به خود درک کرد؛ چون فردا داماد برای تدریس از خانه بیرون رفت، آمنه بیگم مسأله را با شرح و بسط تمام نوشت و در جایش نهاد، شب بعد که ملاصالح به نوشته آن بانوی فاضله نگریست، دید که عقده لاینحل به سرانگشت آن فاضله دانا حل گردیده است؛ از این رو پیشانی بر خاک نهاد و سجده شکر به جا آورد و تا صبح مشغول عبادت گردید، و بدین گونه مقدمه عروسی تا سه روز طول کشید! هنگامی که علامه مجلسی مطلع گردید، به وی فرمود: اگر این زن مناسب شأن و باب میل تو نیست، بگو تا دیگری را برای عقد کنم. ملاصالح گفت: نه، از این جهت نیست، بلکه فاصله گرفتن من به خاطر ادای شکر الهی است که چنین نعمتی به من ارزانی فرموده است که هر چه کوشش می‌کنم نمی‌توانم شکر نعمت ادا نمایم. علامه مجلسی با شنیدن این سخن فرمود: اقرار به عدم قدرت برای شکرگزاری خداوند، نهایت شکر بندگان است.^۱

۱۶۹. با همان مهرالمثل عقد جاری گردد

در مراسم عقد یکی از دخترانش [آیت الله میرزا عبدالله مجتهدی رحمته الله]، اهل بیت چنین صلاح دیده بودند که جهت حفظ شئون خانوادگی، میزان مهریه زیاد قید گردیده و در نکاح نامه قید شود که نصف کابین واصل و نصف دیگر در ذمه داماد باقی است. وقتی می‌خواستند صیغه عقد را جاری سازند، مرا احضار و از میزان مهریه سؤال فرمودند. جریان به شرح بالا معروض گردید. با این که پنجاه سال از عمرم می‌گذشت و دارای شخصیت اجتماعی و قضایی بودم، چنان مورد پرخاش و نهیب قرار گرفتم که بر جای

۱. انصاریان، نظام خانواده در اسلام، ص ۱۴۲-۱۴۴.

خشک شدم و با صدای بلند فریاد کشید که می‌خواهی برای خوشایند این و آن، من راه فریب پیموده و از اولین لحظه وصلت، پیش داماد دروغگو معرفی شوم؟ مگر مهریه کم چه عیب دارد که باید به خاطر آن خود و دیگران را گول بزنم؟ پس به همان مهرالمثل قناعت و عقد جاری گردید.^۱

۱۷۰. خدا بخواهد با هم خویشاوند می‌شویم

چند روز پس از خواستگاری خانواده بزرگوار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دامت‌الله از دختر بنده، خدمت مقام معظم رهبری رسیدم. ایشان فرمودند: آقای دکتر! اگر خدا بخواهد با هم خویشاوند می‌شویم. عرض کردم: چطور؟ فرمودند: آقا مجتبی و دختر خانم شما ظاهراً یکدیگر را پسندیده‌اند و در گفت‌وگو به نتیجه رسیده‌اند. حالا نظر شما چیست؟ عرض کردم: آقا اختیار ما هم دست شماست! آقا فرمودند: شما و همسران استاد دانشگاه هستید و زندگی شما با زندگی ما متفاوت است. تمام زندگی ما غیر از کتاب‌هایم، یک وانت لوازم کهنه است. خانه ما هم دو اتاق اندرونی دارد و یک اتاق بیرونی، که مسئولان می‌آیند و با من دیدار می‌کنند. من پولی برای خرید خانه ندارم. خانه‌ای اجاره کرده‌ایم که قرار است در یک طبقه آن، آقا مصطفی و در طبقه دیگر، آقا مجتبی زندگی کنند. ما زندگی معمولی داریم و شما زندگی خوبی دارید؛ مثل ما زندگی نکرده‌اید. آیا دختر شما حاضر است با این وجود زندگی کند؟ زیبایی و دقت سخن رهبر معظم انقلاب برای من بسیار جالب بود. موضوع را به دخترم گفتم و او با روی باز استقبال کرد.^۲

۱. گلشن ابرار، ج ۸، ص ۲۹۲؛ در احوالات میرزا عبدالله مجتهدی، به نقل از ابوالقاسم مجتهدی.

۲. «خاطراتی درس آموز از زندگی مقام معظم رهبری»، مجله مبلغان، شماره ۵۰، ص ۱۲۳؛ به نقل از غلامعلی حداد عادل.



مشق هفدهم:

پس از ازدواج

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ ؓ وَعَلَيْهَا كِسَاءٌ مِنْ ثَلَاثَةِ إِبِلٍ وَهِيَ تَطْحَنُ بِيَدِهَا وَتُزْضِعُ وَلَدَهَا فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَبْصَرَهَا فَقَالَ يَا بِنْتَاهُ تَعَجَّلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا بِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ وَ«لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»؛ پیامبر خدا ﷺ بر فاطمه ؓ در آمد؛ دید که جامه‌ای بافته از پشم شتر بر تن دارد و مشغول دستاس کردن و شیر دادن کودک خویش است. با دیدن او [در این وضع] اشک از دیدگان پیامبر خدا ﷺ جاری شد و فرمود: دختر عزیزم! با [تحمل] تلخی دنیا، به سوی شیرینی آخرت بشتاب؛ چرا که خداوند این آیه را بر من فرو فرستاد: به زودی پروردگارت به تو چندان عطا می‌کند که خوشنود می‌شوی.

(طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۱۷)

۱۷۱. باهم رفیق باشید

امام تذکره به پسرها و نوه‌هایشان القا می‌کردند که انتظار کار کردن از زنشان نداشته باشند؛ اگر کار کردند، محبت کرده‌اند. البته به دخترها هم توصیه می‌کردند کار نکنند و در ابتدای عقد نصیحت می‌کردند، بکوشید با هم رفیق باشید.^۱

۱۷۲. در حالت عصبانیت هیچ نگو

یکی از دختران ایشان [حضرت امام خمینی رحمه الله] نقل می‌کند: در ابتدای ازدواج، خدمت حضرت آقا رسیدم که توصیه‌ای بفرمایند. ایشان به بنده فرمودند: اگر شوهرتان ناراحتی داشت، به هر دلیل به شما چیزی گفت و بدسلوکی کرد، شما همان وقت هیچ نگویی؛ گرچه حق با شما باشد. بگذارید آن حالت عصبانیت که فروکش کرد، حرف خود را بزنید. عین همین توصیه را به شوهرم نیز کرد.

بنده وقتی این حرف را شنیدم، در ابتدا خیلی به آن اهمیت ندادم؛ بعدها که فکر کردم، دیدم انصافاً ریشه بسیاری از اختلافات خانوادگی به همین جا برمی‌گردد و لذا از آن به بعد، هر وقت کسی از من توصیه‌ای درباره مسایل خانوادگی خواسته است، همین سفارش حضرت امام را گفته‌ام.^۲

۱. روزنامه اطلاعات، ویژه‌نامه ۱۴/۳/۱۳۶۹، به نقل از فاطمه طباطبایی (عروس امام).

۲. مجله حوزه، ش ۵۵، ص ۵۸، به نقل از آیت‌الله سیدحسن مرتضوی لنگرودی.

۱۷۳. منزل را آماده کن

[امام علیه السلام] هنگام عقد دختر خواهرم، دختر آقای اشراقی رحمته الله علیه [چنین] نصیحت کردند و گفتند:

توجوری منزل را آماده کن و خودت طوری باش که شوهرت، وقتی یادتش می‌آید که می‌خواهد به منزل بیاید، با شوق و ذوق بیاید، نه با اکراه!^۱

۱۷۴. توصیه به دختر

سیده فاطمه قاضی، دختر عارف بزرگ آیت الله میرزا علی آقای قاضی تبریزی رحمته الله علیه می‌گویند:

ما در سن کم ازدواج کردیم. وقتی ما را شوهر می‌دادند، می‌گفتند: شما الآن با چادر می‌روید، با کفن باید بیایید بیرون. خانه همسران تن رفتید مدام نگویند این را می‌خواهم، این را نمی‌خواهم و ما واقعاً هم همین‌طور بودیم. اگر بود، نبود؛ نبود، همین‌طور می‌گذرانیدیم.

بعد از این که ازدواج کردید، با شما رفت و آمد هم داشتند؟
بله، خیلی می‌آمدند خانه ما. به بچه‌های ما علاقه داشت. می‌آمد ناهار، شام می‌ماند و بعد هم به من می‌گفت: بابا! خیلی مواظب این آقا باشید. خانم سیده فاطمه می‌خندند و ادامه می‌دهند که باید به او این حرف را می‌زد، ولی به من می‌گفت!^۲



۱. ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۸۲؛ به نقل از زهرا مصطفوی (دختر امام).

۲. مؤسسه شمس الشمس، عطش، ص ۴۱۳.



فصل سوم:

با خانواده و خویشان





مشق اول: ایجاد انس، صمیمیت و آرامش

رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ وَيُحِبُّ أَهْلَهُ وَوَلَدَهُ، وَأَحَبُّ شَيْءٍ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَرَى
الرَّجُلَ مَعَ امْرَأَتِهِ وَوَلَدِهِ عَلَى مَائِدَةٍ يَأْكُلُونَ، فَإِذَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا نَظَرَ إِلَيْهِمْ
بِالرَّحْمَةِ هُمْ، فَيَغْفِرْ لَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَفَرَّقُوا مِنْ مَوْضِعِهِمْ؛

خداوند مؤمن را دوست می‌دارد و زن و فرزندانش را [نیز] دوست می‌دارد. محبوب‌ترین چیز نزد خدای تعالی، آن است که ببیند مرد، با زن و فرزندانش بر سر یک سفره غذا می‌خورند. سپس هرگاه بر آن سفره، گردهم آیند، با نظر رحمت به ایشان می‌نگرد و پیش از آن‌که از جای خود پراکنده شوند، آنان را می‌آمرزد.

(کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ص ۳۴۳)

۱۷۵. آرام نگه داشتن فضای خانه

همسر مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای دامت‌الله در پاسخ به این پرسش که: آیا همسران در خانه به شما کمک می‌کنند، اظهار می‌دارند:

در حال حاضر نه ایشان چنین فرصتی دارند و نه از ایشان چنین انتظاری داریم؛ اما یک خصیصه بسیار پسندیده‌ای که ایشان دارند و می‌تواند نمونه و سرمشقی برای دیگران باشد، این است که زمانی که ایشان در منزل هستند، اگرچه معمولاً خسته از کار روزانه می‌باشند؛ اما سعی دارند تا جو خانه را از مشکلات محیط کارشان به دور نگهدارند.^۱

۱۷۶. باهم صبحانه بخوریم

[شهید آیت الله دستغیب رحمته‌الله] با این که هشت فرزند داشت، به امور همه با صبر و حوصله رسیدگی می‌کرد و خیلی مراقب بود بچه‌ها مادرشان را اذیت نکنند. اساساً او نسبت به همسرش احترام خاصی قائل بود. صبح‌ها به پیاده‌روی می‌رفت و از نسیم صبحگاهی استفاده می‌کرد. در راه بازگشت نان می‌خرید و به خانه برمی‌گشت. سپس چای و صبحانه را آماده می‌کرد. ما را صدا می‌زد تا باهم صبحانه بخوریم. در سرفسره بسم الله آغازین را بلند می‌گفت و پس از هر لقمه باز می‌گفت: الحمد لله....^۲

۱. تبریزی، خانواده و وظایف مبلغان دینی، ص ۹۸، برگرفته از مجله محبوبه (نشریه‌ای به زبان انگلیسی برای خارج از کشور)، ۱۳۷۲.

۲. ابراهیمی اقلیدی، رازهای همسر داری، ص ۱۳۵-۱۳۶، به نقل از همسر ایشان.

۱۷۷. محیط صمیمی خانواده

معمولاً شب‌ها، ساعت خاصی همه دور هم بودیم و ساعت بگو و بخند بود و تنوع و گفت‌وگوهای خانوادگی و لذت از محیط صمیمی خانه بود. پدرم [علامه طباطبایی رحمته الله] سعی می‌کرد به گفت‌وگوها جهت بدهد و معمولاً یک بحث دینی یا اخلاقی را پیش بکشد. گاهی مباحث قرآنی مطرح می‌شد و گاه حدیث یا حکایت یا داستان یا سفری را پدرم برای ما شرح و توضیح می‌دادند. در مناسبت‌های مختلف، پدرم سعی می‌کردند ما را با این‌گونه مسایل آشنا کنند؛ ولی اجباری در کار نبود. بعداً در منزل شهید قدوسی هم روال همین بود. ایشان هم هیچ وقت بچه‌ها را به کاری مجبور نمی‌کردند، بلکه سعی می‌شد علاقه آن‌ها به مسایل دینی جلب شود و خودشان به این امور رویاورند.^۱

۱۷۸. گذران حساب‌شده وقت

[آیت الله سیدبهاء الدین مهدوی رحمته الله] هنگامی که اعضای خانواده دور هم جمع بودند، مرحوم آیت الله مهدوی اوقات خوشِ باهم بودن را با خواندن حدیث و روایتی از اهل بیت عصمت و طهارت یا نقل داستان و سرگذشتی از زندگی علما و بزرگان شیرین‌تر می‌کردند و به این وسیله از فرصت‌های موجود در تجمع خانواده، کمال استفاده را می‌کردند.^۲

۱. مجله «بشارت»، مصاحبه با خانم نجمه سادات طباطبایی (فرزند علامه و همسر شهید قدوسی).

۲. مهدوی، اسوه بندگی، ص ۱۸۸.

۱۷۹. شوخی پس از صرف غذا

ایشان [آیت الله سید بهاء الدین مهدوی] مقید بودند پس از صرف غذا، موضوعی مطرح کنند و باعث شادمانی دیگران شوند. به همین منظور معمولاً داستان‌ها و حکایت‌هایی از دیگران یا خاطراتی جالب و شنیدنی تعریف می‌کردند که نشاط‌آور بود و البته نکاتی ارزشمند داشت. این کار جذاب باعث شادمانی و انبساط خاطر اهل خانه می‌شد. ایشان هنگام نقل مطالب نیز به شدت از خطاها و گناهانی مانند دروغ، شوخی، مبالغه، غیبت یا بردن آبروی دیگران پرهیز می‌کردند.

زمانی می‌فرمودند: یک بار بعد از نماز، شخصی از نمازگزاران جلو آمد و گفت: «حاج آقا! چون قنوت شما طولانی شد، من در حال قنوت گفتم: یا ابا الفضل. حالا حکم نماز چگونه می‌شود؟» معمولاً قنوت آیت الله مهدوی مقداری طول می‌کشید. آن بنده خدا که دیده بود، قنوت طولانی شد و تمام هم نمی‌شود، در همان حال نماز گفته بود: یا ابا الفضل.^۱

۱۸۰. اوه! آخرش هیچ؟

ایشان [آیت الله العظمی بهجت رحمته الله] در ضمن وعده‌های غذا با اهل خانه می‌نشست و صحبت می‌کرد و حرف‌هایشان را هم گوش می‌داد. حرف‌های بی‌ربط را هم گوش می‌داد. حتی حرف‌های تکراری را هم گوش می‌داد. خیلی کم پیش می‌آمد که سخنی مورد بی‌اعتنایی ایشان قرار گیرد؛ مثلاً

اگر مطلب خیلی بی ربط بود، می‌گفت: اوه! حالا ما این قدر وقت صرف کردیم، فکر کردیم چه مطلبی است! آخرش هیچ؟^۱

۱۸۱. روکم کنی

آقا [آیت الله العظمی بهجت رحمته الله] معتقد بود که در روابط خانوادگی، جواب دادن یا روکم کردن باید به صورت کلی کنار گذاشته بشود و این کار هیچ ثمره‌ای ندارد. برخورد کردن اقتضای طبیعت حیوانی است. اگر آن یک شاخ زد، این هم دو تا شاخ بزند و اگر هم دو تا نزند، بالاخره یکی را که باید بزند! این طبیعت حیوانی است. انسان باید این حرف‌ها و نزاع‌ها را جدی نگیرد و به خدا واگذار کند یا این‌که به دفتر شرع مراجعه کند و ببیند الآن وظیفه‌اش چیست. اگر کسی خودش به این روش رفتار کند، طرف مقابل هم رفتار خواهد کرد و قضیه حل می‌شود.^۲

۱. عبد محبوب (ویژه‌نامه پنجمین سالگرد رحلت حضرت آیت الله العظمی بهجت)، ص ۴۲، به نقل از علی بهجت پور (پسرایشان).

۲. همان، ص ۴۳، به نقل از علی بهجت پور (پسرایشان).



مشق دوم:

مراعات حال خانواده

رسول خدا ﷺ فرمود:

الرِّفْقُ يُمْنٌ وَالْحُرْقُ شُوْمٌ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا أَدْخَلَ عَلَيْهِمُ بَابَ الرِّفْقِ فَإِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَإِنْ الْحُرْقُ لَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ إِلَّا شَانُهُ.

ملايمت، خوش‌یمن است و خشونت، شوم. هرگاه خداوند برای خانواده‌ای خیری بخواهد، ملايمت را وارد آن خانواده می‌کند؛ زیرا ملايمت هيچ‌گاه با هيچ چیز همراه نمی‌شود، مگر این‌که آن چیز را زينت ببخشد و خشونت، هرگز با چیزی همراه نمی‌شود، مگر این‌که آن چیز را زشت بگرداند.

(پابنده، نهج الفصاحه، ص ۵۰۹)

۱۸۲. رعایت حال خانواده

آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی رحمته الله علیه در یکی از شب‌ها، دیروقت به منزل می‌آیند. به در منزل که می‌رسند، متوجه می‌شوند کلید منزل همراهشان نیست. به خاطر رعایت حال خانواده که در خواب بودند، از در زدن خودداری می‌کنند و با این‌که هوا هم قدری سرد بوده است، در کوچه می‌مانند و تا اذان صبح، همان جا قدم می‌زنند. هنگام اذان که اهل خانه می‌باید برای نماز صبح بیدار شوند، آقا در می‌زنند و وارد خانه می‌شوند. وقتی فرزندان متوجه قضیه می‌شوند و از علت سؤال می‌کنند، ایشان خواب بودن خانواده را بیان می‌نمایند و اشاره می‌کنند که ممکن بوده زنگ زدن ایشان موجبات آزار و اذیتشان را فراهم کند.^۱

۱۸۳. درس زندگی

در همان اوایل درس حضرت امام رحمته الله علیه، که ایشان برخی نکات اخلاقی را می‌فرمودند، حاج آقا (شهید محلاتی رحمته الله علیه) برای ما نقل کردند که امروز حضرت امام رحمته الله علیه در درس فرمودند که: «طلبه‌های متأهل نباید شب‌ها مطالعه کنند، بلکه شب‌ها را به رسیدن به امور منزل و رسیدگی به زن و فرزند گذرانده و سحرها را به مطالعه اختصاص دهند».^۲

۱. حسن‌زاده، گنجینه عرفان، ص ۱۰۸.

۲. صحیفه دل، ص ۱۲۷، به نقل از همسر شهید آیت الله محلاتی.

۱۸۴. زن و فرزند که گناهی ندارند

اغلب پیش می‌آمد که یاران‌شان [شهید نواب صفوی رحمته‌الله] می‌آمدند تا درباره مسائل مهم مبارزاتی با ایشان مشورت و بحث کنند. گاه پیش می‌آمد ایشان به شدت عصبانی می‌شدند و صدای‌شان بالا می‌رفت؛ اما اگر همان لحظه ایشان را صدا می‌زدیم با نهایت ملاحظت و آرامش پاسخ می‌دادند. حیرت می‌کردم و می‌گفتم: شما نبودید فریاد می‌زدید؟ می‌گفتند: زن و فرزند گناهی ندارند که اضطراب یا عصبانیت مرد سران‌ها خالی شود. در هر حال در تمام طول عمرم، کوچک‌ترین بی‌ادبی و آزاری از ایشان ندیدم.^۱

۱۸۵. زینت منزل به خاطر همسر

خانه‌شان دیدنی بود. با این‌که وسایل ساده‌ای داشتند، اما همه چیزتوی خانه «ست» شده بود. مرتب و زیبا. حتی رنگ پرده‌ها را هم با رنگ خانه «ست» کرده بودند. برای بقیه عجیب بود که یک روحانی و عالم دینی چنین خانه‌ای داشته باشد. سراغ جواب که رفته بودند، این‌طور جواب شنیدند:

موقعی که ازدواج کردم، همسر از خانواده آبرومند و نسبتاً متمکنی بود و من گفتم که طلبه هستم و چیز زیادی ندارم و آن‌ها بدین صورت قبول کردند؛ ولی بعدها می‌دیدم هر وقت اقوام و خویشان همسر به منزل ما می‌آمدند، خانه سروسامان خوبی نداشت و باعث خجالت و شرمندگی همسر می‌شد؛ لذا به خاطر احترام به همسر و رضایت او منزل را بدین صورت درآوردم که مشاهده می‌کنید و این موجب رضایت و خشنودی او شد. زینت منزل فقط به خاطر

۱. همسر شهید نواب در گفت‌وگو با مشرق نیوز، شناسه: ۳۸۰۵۹۲، ۲۹ دی ۱۳۹۳.

رضایت او بوده، نه برای تمایل خودم به تجملات و زرق و برق دنیوی.^۱
 (البته خانه و فرش مربوط به یکی از اقوام آقا بود و بعضی از وسائل خانه هم
 توسط همسرشان که تمکن مالی داشته‌اند، تهیه شده بود.)

۱۸۶. وقتی می‌آمد جبران می‌کرد

[شهید حجت الاسلام غلام حسین حقانی رحمته الله] خیلی با محبت بود. با خوش
 اخلاقی و متانت خود، انسان را آرام می‌کرد. غم و غصه را می‌برد. حتی شده
 بود من بد اخلاقی می‌کردم، ولی او هیچ وقت حتی یک داد هم نکشید!
 سرزبان همه بود که می‌گفتند ببینید فلانی با زنش چگونه ...! گاهی دو
 ماه نبود؛ وقتی می‌آمد، با کارها و خوبی‌هایش جبران می‌کرد.
 مسافرت می‌رفتیم مشهد. وقتی به مشهد می‌رسیدیم، می‌گفت: «بچه‌ها
 مال من. شما کار نداشته باش.» بچه‌ها را مراقبت می‌کرد. می‌گفت: «تا
 حالا تو بچه‌ها را نگه می‌داشتی، حالا من می‌خواهم نگه دارم.» شوخی
 می‌کرد و می‌گفت: «الان من مامانم.»
 به بچه‌ها می‌گفت: «هرکاری دارید، الآن به من بگید. مامانتون به اندازه
 کافی زحمت کشیده.»^۲

۱. برگرفته از زندگی میرزا جواد آقا تهرانی، به نقل از پایگاه راسخون، شناسه مطلب: ۲۱۴۲۷۷، (<http://rasekhoon.net>).

۲. «خوش به حال زنی که چنین شوهری دارد»، جام نیوز، شناسه خبر: ۵۸۳۲۳۲، ۱۹/۷/۱۳۹۴.

۱۸۷. هم سطح خانواده می شدند

فرزند علامه جعفری رحمته الله علیه رابطه پدر و مادرش را این طور تعریف می کند:

پدرم وقتی از کتابخانه شان وارد اندرونی خانه می شدند، دقیقا هم سطح خانواده بودند. مرحوم مادرم سواد چندانی نداشت؛ ولی زن بسیار با معرفتی بود و پدرم ایشان را بسیار دوست داشتند. علامه پی برده بود که باید شخصیت علمی بیرون را با جایگاهش در داخل خانه تفکیک دهد. بنابراین ما شخصیت علمی استاد را در داخل خانه ملاحظه نمی کردیم.^۱

۱۸۸. چراغ قوه

در دل شب هنگامی که امام برای نماز شب برمی خاستند، لامپ را روشن نمی کردند، بلکه از یک چراغ قوه بسیار کوچک استفاده می کردند که تنها جلوی پای ایشان را روشن می کرد. امام قدس سره به آرامی راه می رفتند تا دیگران بیدار نشوند.^۲

۱. «ناگفته هایی از زندگی شارح بزرگ نهج البلاغه و فیلسوف شرق، علامه محمدتقی جعفری»، مجله افق حوزه، آذرماه ۱۳۸۹، شماره ۲۹۰.

۲. رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی ره، ج ۳، ص ۱۱۳، به نقل از دکتر محمود بروجردی (داماد امام).



مشق سوم: رسیدگی به خانواده

امام سجاد علیه السلام فرمود:

أَرْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَسْبَغُكُمْ عَلَى عِيَالِهِ؛

پسندیده‌ترین شما نزد خدا، کسی است که رفاه بیشتری برای اهل و عیال خود فراهم آورد.

(حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۴۰)

۱۸۹. رسیدگی به همسر و فرزندان

یکی از توصیه‌هایی که حضرت آیت الله بهجت رحمته الله داشتند این بود که می‌فرمودند: به خانه که می‌رسید کتاب‌ها را بگذارید پشت در؛ ولی مواظب باشید که نذرند! یعنی طوری نشود که وقتی به خانه می‌روید، تازه بخواهید چیزی بنویسید و کتابی بخوانید و بند کتاب و کامپیوتر و ... بشوید؛ اشتباه است دیگر. الآن باید یک وقتی را بگذارید برای زن و فرزند و اهل خانه.

آیت الله بهجت رحمته الله می‌فرمودند که: برای چی وقتی می‌آیی خانه و زن و بچه می‌آیند دور و برتان، تازه کتاب باز می‌کنید و می‌گویید می‌خواهم این‌ها را که صبح تا حالا خواندم، مطالعه کنم؟ چون فردا می‌خواهم آن درس را مباحثه کنم؟ باید طوری برنامه‌ریزی کنید که وقت زن و بچه ضایع نشود و به آن‌ها هم برسید. اهل خانواده هم حقوقی دارند. بالآخره زن و بچه و حتی خود آدم نیازهایی دارد که اگر لذت‌های حلال نباشد، همان عبادتش هم با نشاط نیست، درس خواندنش هم نشاط چندانی ندارد.^۱

۱۹۰. شما زود تشریف ببرید منزل

یکی از شاگردان آیت الله بهجت رحمته الله نقل می‌کند:

سعی داشتم که تا حد ممکن در نماز آیت الله بهجت رحمته الله شرکت کنم. در آن ایام، منزل مادرم در محله یزدانشهر قم بود و اطراف آن هنوز به صورت کامل خانه‌سازی صورت نگرفته بود. محله خلوتی بود. بنده روزها در درس ایشان شرکت می‌کردم و نماز مغرب و عشاء را نیز به امامت ایشان می‌خواندم، سپس

۱. برنامه‌ریزی در بیان آیت الله بهجت، سایت دوست‌داران آیت الله بهجت، ۱۳۹۳/۳/۲۴، (<http://mtbahjat.ir>)

به منزل می‌رفتم.

شبی از شب‌ها که ایشان از مسجد خارج می‌شدند و بنده هم ایشان را مشایعت می‌کردم، در همان حال به بنده فرمودند: شما منزلتان کجاست؟ عرض کردم: فلان منطقه. سپس آقا تأملی کردند و بعد فرمودند: شما زود به خانه بروید، لازم نیست شب‌ها به نماز بیایید. چون همه صحبت‌های آن بزرگ، حکیمانه و به جا بود، احساس کردم که باید خیلی سریع به خانه بروم. فوراً به منزل مراجعت کردم. چون به منزل رسیدم و در را باز کردم، دیدم همسرم بچه‌اش را در بغل گرفته و در دالان منزل نشسته و خیلی ترسیده است. پرسیدم: چرا ترسیدی؟ گفت: عقربی در خانه دیدم و وحشت‌زده شدم. از آن شب به بعد تا مدت‌ها دیگر شب‌ها به نماز آیت‌الله بهجت رحمته‌الله می‌آمدم و برای مراعات حال خانواده در محل خودمان نماز را می‌خواندم.^۱

۱۹۱. به من بگویید

پدرم [آیت‌الله انصاری همدانی رحمته‌الله] با مادرم خیلی با مهر و محبت رفتار می‌کرد، نمی‌گذاشت احساس کمبودی کند. او را در مجالس با خود می‌برد و به ایشان می‌گفت: اگر چیزی می‌خواهید، به من بگویید. نکند وقتی حاجتی داشته باشید و به من نگویید؛ من راضی نیستم، به من نگویید.^۲

۱. فریادگر توحید، ص ۲۱۲.

۲. سوخته، ص ۱۳۵، به نقل از احمد انصاری (فرزند آیت‌الله انصاری).

۱۹۲. گزارش لحظه به لحظه

حاج عیسی، خادم منزل امام ره نقل می‌کند:
 ... یادم می‌آید که همسر امام ره مریض شده بود و امام به من زنگ زد و گفت:
 لحظه به لحظه از احوال خانم برای من خبر بیاور و من گفتم: چشم. همسر امام
 بعد از این‌که به بیمارستان رفتند و این‌که به اتاق عمل رفتند و حتی بعد از این‌که از
 اتاق عمل خارج شدند، همه را لحظه به لحظه برای امام گزارش می‌دادم.^۱

۱۹۳. تلاش برای آسایش همسر و خانواده

آیت‌الله شیخ محمود تحریری می‌کوشیدند زی طلبگی را مراعات کنند
 و همواره زهد بورزند؛ ولی این زهد را به اطرافیانش تحمیل نمی‌کرد و
 می‌کوشید همسرش تا جای ممکن در آسایش باشد.
 همسر مکرمه‌شان می‌گوید: «با آن‌که آن روزها وجود یخچال در منازل،
 برای زندگی‌ها در طبقه پایین مرسوم نبود، اما ایشان یخچالی را تدارک
 دیده بود.» در کنار این‌ها، با این‌که خودش یک سرداشت و هزار سودا،
 می‌کوشید در امور خانه به همسرش کمک کند.^۲

۱. خاطرات ناگفته حاج عیسی از امام، خبرگزاری تسنیم، شناسه خبر: ۷۵۹۸۴۴، ۱۴/۳/۱۳۹۴.

۲. رضایی، عاشق دلسوخته، ص ۵۸.



مشق چهارم: مسئولیت پذیری

رسول اکرم ﷺ فرمود:

كُلُّكُمْ رَاعٍ فَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ... وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ؛

هریک از شما که [به گونه ای] سرپرست است، درباره زیردستش بازخواست می شود.

مرد، سرپرست خانواده خویش است و درباره آن ها از او بازخواست می شود.

(دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۴)

۱۹۴. باید به فرزندم دیکته بگویم

یک روز جمعه خدمت آقای بهشتی رحمته الله علیه رسیدیم و گفتیم: یکی از مقامات سیاسی خارجی به تهران آمده، از شما تقاضای ملاقات کرده است. ایشان نپذیرفت و گفت: من این ملاقات را نمی‌پذیرم، مگر این‌که امام ره به من تکلیف بفرمایند؛ ولی اگر ایشان این تکلیف را نمی‌کنند، نمی‌پذیرم؛ چون برای خودم برنامه دارم و امروز که جمعه است، متعلق به خانواده من است. در این ساعات باید به فرزندانم دیکته بگویم و در درس‌ها به آن‌ها کمک کنم و به کارهای خانه برسم؛ چون روز جمعه من، مخصوص خانواده است.^۱

۱۹۵. مسئولیت تهیه ما یحتاج

تهیه ما یحتاج روزانه منزل از قبیل نان و لبنیات و... به عهده حضرت علامه [حسن زاده آملی دامت برکاته] بود و اجازه نمی‌دادند زحمت این کار بردوش فرد دیگری بیفتد.^۲

۱۹۶. توصیه به امر خانواده

مقام معظم رهبری دامت برکاته نسبت به همه امور توجه ویژه‌ای دارند. در خصوص امر خانواده نیز همین‌طور.

یک روز که پرسنل سپاه با ایشان دیدار داشتند، قبل از ملاقات با پاسداران، توفیقی بود که در دفتر خدمت معظم‌له برسیم. حضرت آقا ضمن

۱. رجایی، سیره شهید دکتر بهشتی، ص ۷۰، به نقل از حسن نجفی.

۲. هفته نامه خبری تحلیلی پنجره شماره ۸۳، مصاحبه با دختر علامه حسن زاده آملی.

احوال پرسى، با اين كه روى پا ايستاده بودند، گفتند: ضمن اين كه به كارها مى رسيد، به امر خانواده هم اهتمام بورزيد. اين طور نباشيد كه به خاطر كار زياد و مسئوليت سنگين و حضور در جامعه، اعضاى خانواده حقشان تضییع بشود و فرزندان احساس كنند كه به طور شايسته به آنها توجه نمى شود. فرزندان شما در حال رشدند و نياز به هدايت بيشترى دارند. ايشان در همان حال فرمودند: آن هاى كه برايشان مقدور هست و راهشان تا منزل دور نيست، سعى كنند كه نهار و شام را در كنار اعضاى خانواده صرف كنند....^۱

۱. قطبى، در سايه خورشيد، ص ۴۹، به نقل از حجت الاسلام والمسلمين ابراهيم رازينى.



مشق پنجم: قناعت و ساده‌زیستی

از توصیه امام علی علیه السلام به فرزندشان:

...وَلَا مَالَ أَذْهَبَ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَىٰ بِالْقُوَّةِ وَمَنِ اقْتَصَرَ عَلَىٰ بُلْغَةِ الْكَفَافِ
فَقَدِ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ...؛

هیچ ثروتی مانند خرسند بودن به روزی روزانه، فقرا را از بین نمی‌برد و آن‌که به قدر کفاف بسنده می‌کند، آسودگی را به چنگ آورده و در آسایش و رفاه جای گرفته است.

(نهج البلاغه، ص ۵۴۰، حکمت ۳۷۱)

۱۹۷. دوری از تجملات

همسر مقام معظم رهبری دامت‌السلام می‌گوید:

سال‌هاست که ما اشیای تجملاتی را به خانه‌مان راه نداده‌ایم. زیبایی خوب است؛ اما نباید خودمان را درگیر زندگی تجملاتی بکنیم. ما در خانه‌مان دکوراسیون به معنای متداول آن، فرش‌ها و پرده‌های قیمتی، مبلمان و غیره نداریم. سال‌ها پیش خودمان را از این چیزها رها کرده‌ایم. والدین آقای خامنه‌ای در این رابطه سرمشق ما بوده‌اند و مادر ایشان چنین تجملاتی را مورد انتقاد قرار می‌دادند و من نیز همین عقیده را دارم. همیشه به فرزندانمان توصیه می‌کنم که آن‌ها هم باید در رفتار شخصی‌شان این‌گونه باشند؛ زیرا اشیای لوکس، غیر ضروری می‌باشد.^۱

۱۹۸. سلوک خانوادگی شهید بهشتی

شهید بهشتی رحمته‌الله در هنگام تشکیل خانواده، یک اتاق اجاره‌ای داشت که دوازده سال تمام، با خانواده خود در آن جا زندگی می‌کرد و بعدها تقریباً نه سال دیگر از جمله شش سال در آلمان، اجاره‌نشین بودند. ... وقتی فرزندان بیشتر شد، برای راحتی آن‌ها و ادامه فعالیت‌های انقلابی خویش، یک خانه قسطی تهیه کردند که در عرض چند سال اتاق‌های آن را تکمیل کردند و در هنگام شهادت، هم هنوز ۳۷۰ هزار تومان قرض داشتند.^۲

۱. تبریزی، خانواده و وظایف میلغان دینی، ص ۹۸، برگرفته از مجله محبوبه (نشریه‌ای به زبان انگلیسی برای خارج از کشور)، ۱۳۷۲؛ به نقل از همسر ایشان.

۲. گلی زواره، زندگی تربیتی و خانوادگی شهید بهشتی، ماهنامه پیام زن، ۱۳۷۴، ش ۴.

۱۹۹. زندگی طلبگی

من سال‌ها در نجف همسایه امام خمینی قدس سره بودم و هیچ‌گاه زهد ایشان را فراموش نمی‌کنم. در نجف ایشان در يك خانه استیجاری زندگی می‌کرد؛ درحالی‌که اغلب علما در نجف خانه داشتند. در منزل امام خمینی، حتی یخچال هم نبود و وقتی که به ایشان گفتند برایتان یخچال بخریم، فرمودند: وقتی تمام طلبه‌های نجف یخچال داشتند، برای من نیز یخچال بخرید.^۱

۲۰۰. روی موکت زندگی می‌کنند

من از داخل منزل ایشان [آیت الله خامنه‌ای دام‌عزله] مطلع هستم. مقام معظم رهبری در خانه، بیش از يك نوع غذا بر سفره ندارند. خانواده معظم‌له روی موکت زندگی می‌کنند. روزی به منزل ایشان رفتم، يك فرش مندرس آن جا بود. من از زبری آن فرش به موکت پناه بردم!^۲

۲۰۱. يك خانه برای چهار خانواده

آخوند [ملا محمد کاظم] خراسانی رحمه‌الله همراه سه فرزند که همگی آن‌ها متأهل بودند، در يك خانه زندگی می‌کرد. این چهار خانواده، چهار اتاق داشتند. روزی یکی از پسرانش از تنگی جا به پدر شکایت کرد. پدر گفت: اگر قرار باشد که خانه‌های این شهر را بین نیازمندان بخش کنند، به ما بیش از این نمی‌رسد.^۳

۱. سبزیان، زندگی به سبک روح‌الله، ص ۱۰۷، به نقل از حجت الاسلام فرقانی.

۲. شیرازی، پرتوی از خورشید، ص ۵۳، به نقل از سید احمد خمینی.

۳. کفایی، مرگی در نور، ص ۱۰۷.

۲۰۲. بسیار ساده، ولی گوارا و باصفا

در نخستین روزی که همراه شهید هاشمی نژاد رحمته الله علیه به منزلش رفتم، ساده زیستی او [آیت الله شیخ محمد کوهستانی رحمته الله علیه] خیلی [توجه] مرا جلب نمود. اتاقی که برای پذیرایی میهمانان در نظر گرفته بود، اگرچه بزرگ بود؛ اما آن را با حصیر مفروش نموده بود و در گوشه آن منبری کوتاه، یک جلد قرآن بزرگ، یک جلد رساله و چند عدد مٌهر وجود داشت و دیگر چیزی دیده نمی شد؛ ولی معنویتی شگفت بر آن جا حاکم بود. انسان را از توجه به دنیا باز می داشت و متوجه به خدا می کرد. میهمانان هم اغلب از بستگان طلاب مدرسه کوهستان و مراجعین بودند.

به عادت همیشگی، نماز در مسجد به جماعت خوانده می شد. آن گاه همه به محل اقامت ایشان بر می گشتند و در آن جا منتظر غذا بودند. نوع غذا و پذیرایی به قدری ساده و همراه با صفا و گشاده رویی بود که لذت و گوارایی آن را نمی توان وصف کرد. برای هر میهمانی یک کاسه آش، آن هم در ظروف سفالین و مقداری نان در سفره قرار می داد که اکثر میهمانان نان را برای تبرک به همراه می بردند.^۱

۱. ابطیحی، پرواز روح، ص ۱۷۲ و ۱۷۳؛ در احوالات آیت الله شیخ محمد کوهستانی.

۲۰۳. ظرف و ظروف خانه رهبر

در مورد ساده‌زیستی مقام معظم رهبری دام‌ظله، هفت هشت ماه پیش داستانی پیش آمد که گفتنی است. نوه ما که نوه ایشان هم هست، بچه نوپایی است و مثل همه بچه‌های نوپا، شیطان و فعال است و به همه جا سرک می‌کشد. می‌رود به آشپزخانه و در قفسه‌ها را باز می‌کند و هرچه ظرف دم دستش می‌آید، می‌آورد و وسط آشپزخانه و اتاق ردیف می‌کند! کار به جایی رسیده که در منزل ما، در قفسه‌ها را با نخ می‌بندند که او نتواند باز کند. خلاصه از بس شیطان و شلوغ است، همه را کلافه می‌کند. یک بار به مادرش گفتم: بابا! خانه آقا که می‌روید، در آن جا هم این بچه این قدر اذیت و شلوغ می‌کند؟ خندید و گفت: شما فکر می‌کنید آن جا هم مثل این جا این قدر وسایل و ظرف و ظروف هست؟ در اتاق آقا یک میز هست و ۶ تا صندلی پلاستیکی و یک تلفن که به دیوار وصل است. اصلاً خبری نیست که فکر کنید در آن جا چیزی گیر این بچه بیاید که بتواند آن‌ها را ردیف کند!

۲۰۴. نه قالیچه‌ای خریده‌ام و نه فرش!

آیت‌الله مصباح یزدی از قول مقام معظم رهبری دام‌ظله چنین نقل می‌کند: من وقتی ازدواج کردم همسرم از پدرش، که فرش فروش بوده، فرش به عنوان جهیزیه به همراه داشته است که هنوز نیز، با وجود فرسودگی آن، در منزل ما از آن استفاده می‌شود و به جز آن، قالی دیگری در منزل نداریم. چند مرتبه اخو الزوجه‌ها گفته‌اند که این قالی نخ‌نما شده و خواسته‌اند که آن را عوض

۱. «نگاهی به سلوک و ساده‌زیستی مقام معظم رهبری»، خبرگزاری تسنیم، شناسه خبر: ۳۹۰۶۲۳، ۱۳/۳/۱۳۹۳، به نقل از دکتر حداد عادل.

کنند؛ ولی من اجازه نداده‌ام. اصلاً در طول زندگی خود، نه قالیچه‌ای خریده‌ام و نه فرش‌ی به خانه اضافه کرده‌ام؛ حتی آن‌ها را تبدیل به احسن نیز نکرده‌ام. من در طول این دوران، یک مرتبه گوشت تازه نخریده‌ام. کوپن گوشت سردی که همه مردم از آن استفاده می‌کردند، ما نیز از آن استفاده می‌کردیم؛ مگر آن‌که گوشت نذری می‌آوردند. سایر مایحتاج زندگی مثل پنیر، نفت و کره نیز به همین صورت تهیه می‌شود.^۱

۲۰۵. خیلی‌ها باور نمی‌کنند

ما زمانی خدمت ایشان [مقام معظم رهبری دامه‌عزله] رفتیم و از آقا درخواست نمودیم تا اجازه بفرمایند از داخل منزل‌شان و وضعیت زندگی‌شان فیلم‌برداری کنیم، تا مردم وضعیت زندگی رهبر خود را ببینند و بفهمند که ایشان چگونه زندگی می‌کنند. آقا فرمودند: اگر شما بخواهید زندگی مرا نشان بدهید، می‌ترسم خیلی‌ها باور نکنند.^۲

۲۰۶. لوستر اضافی

قبل از انقلاب یک نفر از ارادت‌مندان مقام معظم رهبری دامه‌عزله، یک لوستر معمولی به عنوان هدیه برای منزل ایشان خریده و آورده و در اتاق نصب کرده بود. وقتی آقا وارد اتاق می‌شوند و چشم‌شان به آن لوستر می‌افتد، ناراحت شده و می‌فرمایند: تا این لوستر را باز نکنید و از خانه من بیرون نبرید، من نمی‌نشینم.^۳

۱. مصباح دزدی، مباحثی درباره حوزه، ص ۲۱۵، در بیان زندگی مقام معظم رهبری.

۲. صدری، گلهای باغ خاطره، ص ۴۴.

۳. قطبی، در سایه خورشید، ص ۹۰، به نقل از خانم احدیان، ویژه‌نامه روزنامه قدس، نوروز ۷۲.

۲۰۷. خانه کوچک و کهنه

وسایل و لوازمی که برای منزل امام علیه السلام در نجف خریده بودند، عبارت بود از فرش کهنه، گلیم کهنه، سه چهار دست رختخواب، سماور بزرگ، یک گونی شکر، یک صندوق چای، چهل دست استکان و نعلبکی جورواجور برای پذیرایی از جمعیت، چهار سینی، چهار دست ظرف غذاخوری. به آقایان هم اطلاع دادند باینکه در همان حیاط که پنج درشش مترمربع بود، بنشینند. آقا هم از کربلا به منزل محقر و اجاره‌ای خودشان وارد شدند و در آن جا چهارده سال زندگی کردند. منزل خیلی کوچک بود و آشپزخانه‌ای به اندازه یک تشک داشت. مجبور بودیم موقع کشیدن غذا، دیگ را بگذاریم در حیاط. خانه کوچک و کهنه‌ای بود.^۱

۲۰۸. بنا نبود در غذا تغییر بدهید

یک روز نهار در منزل آقا [مقام معظم رهبری علیه السلام] مهمان بودیم. تا حاج آقا تشریف آوردند و سر سفره نشستند، نگاهی به غذاها کرده و فرمودند: «امروز برنجمان با هر روز فرق کرده است». خانم ایشان گفت: حاج آقا! عید بوده و مهمان هم داریم. برنج کوپنی مان هم تمام شده، لذا مجبور شدیم برنج آزاد بخریم. تا خانم این را گفت، آقا ناراحت شده و فرمودند: «شما بنا نبود در غذا تغییر بدهید. ما که از مهمانانمان رودربایستی ای نداریم؛ اگر برنج نبود، نمی‌خوردیم».^۲

۱. سبزیان، زندگی به سبک روح‌الله، ص ۱۲، به نقل از همسر امام خمینی.

۲. قطبی، در سایه خورشید، ص ۱۰۴، به نقل از خانم احدیان.

۲۰۹. سماور برقی را پس بدهید

در زمان ریاست جمهوری ایشان [حضرت آیت الله خامنه‌ای دام‌ظله‌ه]، یک روز از من خواستند، سماوری برایشان تهیه کنم. من به بازار رفتم و با زحمت زیاد، یک سماور برقی با قیمت تعاونی خریدم. فردای آن روز، ایشان فرمودند: سماور را پس بدهید. من گفتم: حاج آقا! ما خیلی تلاش کردیم تا سماور برقی با قیمت تعاونی پیدا کنیم. فرمود: برای ما سماور نفتی تهیه کنید؛ زیرا کشور ما در حال جنگ است و درست نیست با این وضع، ما از سماور برقی استفاده کنیم.^۱

۱. صدری، گل‌های باغ خاطره، ص ۴۲.



مشق ششم: احترام به پدر و مادر

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْزُقْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا؛

و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سال خوردگی رسیدند، به آن‌ها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آن‌ها سخنی شایسته بگوی * و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگسترو بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن، چنان‌که مرا در خردی پروردند.

(اسراء، آیه ۲۳-۲۴)

۲۱۰. خدمت، رمز موفقیت

از مقام معظم رهبری دام‌الله نقل شده است که ایشان درباره رمز موفقیت خود می‌گویند:

بنده اگر در زندگی خود در هر زمینه‌ای توفیقاتی داشته‌ام، وقتی محاسبه می‌کنم، به نظرم می‌رسد که این توفیقات باید از يك کار نیکی که من نسبت به یکی از والدینم انجام داده‌ام، باشد.

پدرم در سنین پیری - بیست و چند سال قبل از فوت - به بیماری آب چشم که موجب نابینایی می‌شود، مبتلا شد. بنده در آن موقع، در قم مشغول تحصیل و تدریس بودم. از قم مکرراً به مشهد می‌آمدم و ایشان را به دکتر می‌بردم و دوباره باز می‌گشتم تا این که در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی به ناچار برای معالجه، ایشان را به تهران آوردم. اطّبا در ابتدا ما را مایوس کردند. گرچه بعد از دو سه سال يك چشم ایشان معالجه شد و تا آخر عمر هم می‌دید؛ اما آن زمان مطلقاً نمی‌توانست با چشم‌هایش جایی را ببیند و باید دست‌شان را می‌گرفتیم.

و این برای من يك غصه شده بود؛ زیرا اگر به قم می‌آمدم، ایشان مجبور بود در گوشه‌ای از خانه بنشینند و قادر به مطالعه و معاشرت و هیچ کاری نبود و انس و الفتی هم که با من داشت، با دیگر برادران نداشت. با من به دکتر می‌رفت؛ ولی همراه شدن با دیگران و رفتن به دکتر برایش آسان نبود. وقتی بنده نزد ایشان بودم، برایشان کتاب می‌خواندم و با هم بحث علمی می‌کردیم و از این رو با من مأنوس بود. به هر حال، احساس کردم اگر ایشان را در مشهد مقدس تنها رها کنم و به قم برگردم، ایشان به يك موجود معطل

و از کار افتاده تبدیل می‌شود که برای خود ایشان بسیار سخت بود. برای من نیز خیلی ناگوار بود. از طرفی، دوری از قم نیز برای من غیر قابل تحمل بود؛ زیرا که من با قم انس داشتم و تصمیم گرفته بودم که تا آخر عمر در قم بمانم. بر سر دوراهی گیر کرده بودم. این مسأله در ایامی بود که ما برای معالجه پدرم در تهران بودیم. روزهای سختی را در حال تردید گذراندم. عصر تابستانی بود که سراغ یکی بزرگان و دوستانم در چهارراه حسن آباد تهران رفتم. او اهل معنا و آدم با معرفتی بود. جریان را به ایشان تعریف کردم، در ضمن گفتم: من دنیا و آخرت خودم را در قم می‌بینم. اگر اهل دنیا باشم، دنیای من در قم است و اگر اهل آخرت هم باشم، آخرت من در قم است. خلاصه من باید از دنیا و آخرت خودم بگذرم که با پدرم به مشهد بروم و در آن جا بمانم!

آن بزرگوار تأمل مختصری کرد و فرمود: شما برای خدا از قم دست بکش و به مشهد برو. خداوند متعال می‌تواند دنیا و آخرت تو را از قم به مشهد منتقل کند.

من در سخنان ایشان تأملی کردم: عجب حرفی است! انسان می‌تواند با خداوند معامله کند. با خودم گفتم برای خاطر خدا، پدرم را به مشهد می‌برم و همان جا می‌مانم. خداوند هم اگر اراده فرمود، می‌تواند دنیا و آخرت مرا از شهر قم به مشهد مقدس بیاورد. تصمیم خود را گرفتم، دلم باز شد و ناگهان از این رو به آن رو شدم؛ یعنی کاملاً راحت شدم و با حالت بشاش و آسودگی خاطر به منزل آمدم.

والدین من که چند روزی بود که مرا ناراحت می‌دیدند، از بشاش بودن من تعجب کردند. به آن‌ها گفتم: من تصمیم گرفتم با شما به مشهد بیایم و آن‌جا بمانم. آن‌ها اول باورشان نمی‌شد که من از قم دست بکشم. با آن‌ها به مشهد قدس رفتم و آنجا ماندم و خداوند متعال بعد از آن، توفیقات زیادی به ما داد و به هر حال، به دنبال کار و وظیفه خود رفتم. اگر بنده در زندگی خود توفیقی داشتم، اعتقاد این است که ناشی از همان برّ و نیکی است که به پدر و مادرم انجام داده‌ام.^۱

۲۱۱. آن چیزی که عنایت الهی را شامل حال من کرد

خاطر من می‌آید که زمانی پدرم [شهید مطهری رحمته‌الله] گفتند: گه‌گاه که به اسرار وجودی خود و کارهایم می‌اندیشم، احساس می‌کنم یکی از مسائلی که باعث خیر و برکت در زندگی‌ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده، احترام و نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود کرده‌ام؛ به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری، تا آن‌جا که توانایی‌ام اجازه می‌داد، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده‌ام.^۲

۱. صدری مازندرانی، ۱۱۰ نکته خواندنی درباره آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای، نکته ۱۵.

۲. فصلنامه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره ۱۰، به از نقل از مجتبی مطهری (فرزند شهید مطهری).

۲۱۲. از من راضی باشید

احمد انصاری پسر بزرگ آیت الله انصاری همدانی رحمته الله، پیرامون احترام و ادب ایشان در برابر مادرشان چنین می گوید:

پدرم با مادرشان خیلی مهربان بودند و با احترام برخورد می کردند. مادرشان هم خیلی از آقا راضی بود. چهار سال بعد از ایشان در سال ۱۳۴۳ فوت کردند و نزدیک قبر آقا در قم دفن شدند.

خانم فاطمه انصاری می گوید:

به مادرشان خیلی احترام می کرد. دستشان را می بوسید و به مادرشان می گفتند: از من راضی باشید.^۱

۲۱۳. فرزندان و گوهرهای نفیس

پدر [شهید مطهری رحمته الله] همیشه دست پدر بزرگ را می بوسیدند. یادم هست یک بار با مادر قهر کردم و غذا نخوردم. پدرم سر سفره نگاهی به من کردند و گفتند که آدم از حرف پدر و مادرش بدش نمی آید. از حرف هر کسی ناراحت شدی، حق با توست، ولی از حرف پدر و مادرت نباید ناراحت شوی؛ چون آن ها گوهرهای نفیسی هستند. آدمی که باعث ناراحتی پدر و مادرش شود، خیر نمی بیند. دعای پدر و مادر می تواند بسیار مثمر ثمر باشد. اگر دل مادر بشکند، در زندگی اثر سوء می گذارد. پدر می گفتند که کوچک ترین بی احترامی به پدر و مادرشان نکرده اند و یکی از عوامل پیشرفت ایشان، همین دعای خیر آن ها بوده است.^۲

۱. سوخته، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۲. استاد مطهری از نگاه خانواده، ص ۱۳، به نقل از مجتبی مطهری (فرزند شهید مطهری).

۲۱۴. جلوی پدر هرگز شوخی نکرد

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای دامت‌السلامه اظهار داشته‌اند:

... پدر ایشان [پدر شهید مطهری، شیخ محمدحسین مطهری رحمته‌الله] جزو روحانیونی بود که از جنبه معنوی و زهد و تقوا يك فرد ممتاز بود. خود مرحوم مطهری رحمته‌الله عمیقا به پدرشان ارادت می‌ورزید و احترام پدرش را در حد زیاد و کم نظیر نگه می‌داشت. ایشان جلوی پدرش هرگز من ندیده بودم شوخی کند. بارها اتفاق افتاده بود در جلساتی که ما در مشهد با آقای مطهری داشتیم، پدر ایشان هم حضور داشت. ایشان در مقابل پدرشان به قدری مؤدب برخورد می‌کرد! این حاکی از این بود که عمیقا برای پدرشان احترام قایل بودند. خود ایشان هم بارها می‌گفت: من انس به عبادت و ذکر و اخلاق اسلامی را از پدرم یاد گرفتم ...^۱

۲۱۵. نگهداری از مادر

پدر را در نوجوانی از دست داده بودند و پس از آن، به مراقبت و احترام به مادرشان بسیار اهمیت می‌دادند. ایشان [آیت الله سیدبهاءالدین مهدوی رحمته‌الله] در این باره به هیچ‌وجه کوتاهی نکردند. با این‌که برادرانشان هم می‌توانستند عهده‌دار بخشی از مسئولیت‌های مادر شوند؛ اما همیشه در این کار از دیگران سبقت می‌گرفتند و می‌کوشیدند نگهداری از مادر را خود برعهده گیرند و پیوسته نیز به سبب این نعمت بزرگ الهی، یعنی رسیدگی به مادر، به درگاه خدا سپاس‌گزاری می‌کردند.^۲

۱. مجله پیام انقلاب، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، سال دوم، شماره مسلسل ۳۱، ص ۳۲.

۲. مهدوی، اسوه بندگی، ص ۱۲۱.

۲۱۶. توجه بارز به مادر

[آیت الله سیدبهاءالدین مهدوی رحمته الله] در تمام سفرها، حتی سفر تحصیلی به نجف اشرف، مادر را با این که ضرورتی نداشت، همراه خود می بردند و از ایشان مراقبت می کردند. این ادب حتی در کارهای جزئی نیز رعایت می شد. هرگز جلوتر از مادر راه نمی رفتند و مقید بودند که پشت سر ایشان حرکت کنند. در اتاقی که مادرشان حضور داشتند، هرگز پای خویش را دراز نمی کردند. مواقعی که مادر به اتاق ایشان می آمدند، در مقابلشان با احترام و ادب کامل می نشستند. در استراحت و خواب، هرگز بر مادرشان مقدم نمی شدند.

مادر مکریشان به دلیل انس و علاقه ای که به ایشان داشتند، شب ها پس از نماز و مطالعه و صرف شام به اتاقشان می آمدند تا کمی کنارشان باشند. در این اوقات، هرچقدر هم که مادر نزدشان می ماندند، نه تنها استراحت نمی کردند، بلکه حتی نشان نمی دادند که قصد استراحت دارند یا خسته هستند. پس از این که مادر به میل خود اتاق را ترک می کردند، ایشان هم مشغول استراحت می شدند.

همواره در سلام کردن از مادر پیشی می گرفتند و همیشه در حضور ایشان مؤدب بودند. اگر احساس می کردند مادرشان مختصر کسالت یا کدورتی دارند، با این که مثلاً قصد رفتن به مسجد داشتند، آن قدر صبر می کردند تا ابتدا به گونه ای کسالت و کدورت را از ایشان دور کنند. وقتی خیالشان از جانب مادر راحت می شد، خانه را ترک می کردند.^۱

۲۱۷. برای خشنودی مادر

زمانی مرحوم پدر [آیت الله سیدبهاءالدین مهدوی رحمته الله] به منزل وارد شدند و همان هنگام، بعضی کودکان مشغول خوردن پفک بودند. مادر ایشان هم که حضور داشتند، چند دانه پفک میل کردند و فرمودند: «مثل این که خوشمزه است.» چون مادرشان به همین اندازه ابراز رضایت و خشنودی کرده بودند. شب هنگام وقت بازگشت ایشان به منزل، با صحنه ای روبه رو شدیم که هرگز از ایشان سراغ نداشتیم. ایشان مقدار زیادی پفک خریده و به منزل آورده بودند!

هیچ وقت از این گونه تنقلات برای فرزندان نمی خریدند؛ اما همین که متوجه خشنودی مادر شده بودند، سریع مقداری از آن برایشان فراهم کرده بودند.^۱

۲۱۸. فراهم کردن آب برای مادر

همسر آیت الله سیدبهاءالدین مهدوی رحمته الله می گویند:

زمانی که در نجف بودیم، شب ها برای استراحت به پشت بام منزل محقری می رفتیم که دو طبقه داشت. پله ها زیاد و بسیار بلند بود و رفت و آمد از آن زحمت فراوانی داشت. در همان حال، اگر مادر مرحوم آیت الله مهدوی آب میل داشتند، حاج آقا بلافاصله برمی خاستند و برای تهیه آب، همه این پله ها را طی می کردند و آب می آوردند؛ بنابراین همیشه ما سعی می کردیم زودتر آب فراهم کنیم.^۲

۱. همان، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۳.

۲۱۹. اطاعت محض

اگر مادر به انجام دادن کاری راضی نبودند، یا رضایتشان را جلب می‌کردند یا به هیچ‌وجه آن کار را انجام نمی‌دادند. در برخورد با پدر نیز هرچند در نوجوانی ایشان را از دست داده بودند، همین مسأله را به دقت رعایت می‌کردند. ایشان [آیت‌الله سیدبهاء‌الدین مهدوی رحمته‌الله] می‌فرمودند: زمانی تصمیم گرفتم برای تحصیل به حوزه علمیه تهران بروم. با آن‌که همه مقدمات رفتن را آماده کرده بودم، به محض این‌که فهمیدم پدر چندان رغبتی ندارند، با همه علاقه‌ای که داشتم، از آن کار صرف‌نظر کردم.^۱

۲۲۰. به زیارت مزار پدر رفته بود

این احترام و توجه ویژه، حتی پس از فوت پدر و مادر مکرمشان هم در ایشان دیده می‌شد. هفته‌ای یک‌بار حتماً به زیارت مزار پدر و مادرشان می‌رفتند. در جریان مراسم عروسی‌شان، افراد متوجه می‌شوند که ایشان [آیت‌الله سیدبهاء‌الدین مهدوی رحمته‌الله] صبح روز عروسی، چند ساعتی حضور ندارند. وقتی برمی‌گردند، از ایشان می‌پرسند: کجا تشریف برده بودید؟ ایشان می‌فرمایند: به زیارت مزار پدر رفته بودم تا از ایشان تشکر کنم.^۲

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۲۲۱. نماز و اطعام، دو هدیه برای والدین

[آیت الله سید بهاء الدین مهدوی رحمته الله] سحرها چنان چه فرصتی بود، غیر از نماز شب، نماز قضا می خواندند. بعدها فهمیدیم بدون آن که از پدر و مادرشان نمازی قضا شده باشد، برای آنان نماز می خوانده اند. نیز شب های جمعه، مبلغی پول تهیه می کردند و به بعضی افراد یا خادم مسجد می دادند و می فرمودند: «طعامی تهیه کنید و در منزل به همراه خانواده میل نمایید.»

ابتدا علت این کار را نمی دانستیم؛ ولی بعد فهمیدیم ثواب این اطعام به نیت پدر و مادر مرحومشان بوده است.^۱

۲۲۲. دعای همیشگی

یکی از دعاهای همیشگی ایشان [آیت الله سید بهاء الدین مهدوی رحمته الله] پس از وفات پدر و مادرشان این بود که «اللَّهُمَّ اَرْضِ عَنَّا وَالِدَيْنَا؛ خداوند! والدینمان را از ما راضی کن.»

پیوسته برای ایشان نماز قضا می خواندند و صدقه می دادند. حتی از طرف پدر و مادرشان افراد را به زیارت عتبات عالیات یا به سفر حج و عمره می فرستادند.^۲

۱. همان، ص ۱۲۴.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۲۲۳. لب‌هایم را کف پای پدرم گذاشتم

حضرت آیت‌الله نجفی مرعشی رحمته‌الله نسبت به پدر و مادر خویش همیشه به صورت متواضعانه ادای احترام می‌کرد؛ حتی در همان دوران نوجوانی، اگر مادرش به او می‌گفت: برو پدرت را از خواب بیدار کن، برای وی مشکل بود که با صدا زدن، پدر را از خواب بیدار کند. از ایشان نقل شده است که فرمود: در نجف بودیم؛ روزی مادرم فرمودند: پدرت را صدا بزن برای صرف نهار تشریف بیاورد. حقیر به طبقه بالا رفتم، دیدم پدرم در حال مطالعه خوابش برده است. ماندم که چه کنم؟ خدایا! امر مادر را اطاعت کنم یا با بیدار کردن ایشان از خواب، باعث رنجش خاطر مبارکشان شوم؟ خم شدم، لب‌هایم را کف پای پدرم گذاشتم و چند بوسه از پای پدرم برداشتم تا این‌که بر اثر قلقلک پا، از خواب بیدار شد. ایشان وقتی این علاقه و ادب و احترام را از من دید، فرمود: شهاب‌الدین توهستی؟ عرض کردم: بله آقا. ایشان دودستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: پسر! خداوند عزت تو را بالا برد و تو را از خادمین اهل بیت قرار دهد. حضرت آیت‌الله نجفی مرعشی رحمته‌الله فرمودند: هر چه دارم از برکت دعای پدر است و بارها می‌فرمود: من به این مقام و موقعیت نرسیدم، مگر به برکت دعای پدرم.^۱

۱. رفیعی، شهاب شریعت، ص ۱۳۴.

۲۲۴. شیخ مرتضیٰ انصاری رحمته الله علیه و خدمت به مادر

شیخ اعظم، فقیه بزرگ، مادرش را تا نزدیک حمام به دوش می‌گرفت و او را به زن حمامی سپرده، می‌ایستاد، تا بعد از پایان کار او را به خانه برگرداند. هر شب به دست بوسی مادر می‌آمد، و صبح با اجازه او از خانه بیرون می‌رفت. پس از مرگ مادر به شدت می‌گریست. فرمود: گریه‌ام برای این است که از نعمت بسیار مهمی، چون خدمت به مادر محروم شدم. شیخ پس از مرگ مادر با کثرت کار و تدریس و مراجعات، تمام نمازهای واجب عمر مادرش را خواند، با آن‌که مادر از متدینه‌های [از زنان متدین] روزگار بود.^۱

۲۲۵. احسان به پدر

حضرت آیت الله مرتضیٰ حائری یزدی رحمته الله علیه، فرزند آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمته الله علیه مؤسس حوزه علمیه قم، درباره پدرشان نقل می‌کنند: [ایشان] از جمیع دارایی دنیا موقعی که می‌خواستند از عراق و کربلا به ایران هجرت کنند، یک منزل مسکونی در کربلا بود و آن را به سیدی تملیک نمودند و بهای آن را یک سال نماز قضا در حرم مطهر امام حسین علیه السلام به نیابت از مرحوم پدرشان قرار دادند.^۲

۱. «احترام به والدین در سیره بزرگان»، تهیه: مسلم زمانیان، گروه حوزه عملیه سایت تبیان، ۱۳۹۱/۱۲/۱۶.

قسمتی از جریان شیخ انصاری در کتاب «آداب الطلاب»، برخوردار فرید، ص ۳۷۰ آمده است.

۲. حسینی یزدی، شرح زندگانی حضرت آیت الله مؤسس و فرزند برومندشان آیت الله شیخ مرتضیٰ حائری، ص ۵۲.

۲۲۶. اول پدر!

حضرت آیت الله العظمی خویی رحمته الله سبب به والدین خویش کمال احترام را داشتند، حتی در راه رفتن. وقتی که ایشان برای دیدن طلاب از نجف به قم [و] به مدرسه فیضیه آمدند، با وجود مقامی که داشتند [مرجعیت شیعیان]، جلوی درایستادند تا پدرشان [که ایشان نیز روحانی بود] اول داخل شود.^۱

۲۲۷. وقت برداشتن لگن...!

یکی از آشنایان ایشان مرحوم شیخ حسین زاهد رحمته الله [از علمای تهران] می‌گوید: شیخ حسین مادرپیری داشتند که مراقبت ایشان را برعهده داشت. مادر به حدی پیر بود که نمی‌توانست برای قضای حاجت به دست شویی برود؛ لذا آقا هنگام قضای حاجت، برای مادر لگنی قرار می‌داد. وقتی مادر، چند ضربه به لگن می‌زد، یعنی وقت برداشتن لگن است. روزی به در منزل آقا رفتم، آقا در را باز نکرد. خیلی طول کشید تا آقا بیاید. وقتی آقا در را باز کرد، دیدم لباسشان خیس است. از آقا سؤال کردم: چرا لباستان خیس است؟ فرمود: موقعی که مادرم ضربه به لگن زده بود، من متوجه نشدم و کمی دیر رفتم. همین که نزد مادرفتم، از عصبانیت لگدی به لگن زد و لباس من نجس شد. گفتم: مادرتان چیزی نگفت. آقا فرمود: چرا، وقتی مادرم دید که لباس مرا نجس کرده است، گفت: ننه، حسین! نجس کردم. جواب دادم: مادر چیزی نگفتید. حالا هم چیزی نشده. این همه، من شما را در کودکی نجس کردم، شما چیزی نگفتید؛ حالا هم چیزی نشده و عیبی ندارد.^۲

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص ۳۶۹.

۲. جعفری، شیخ محمد حسین زاهد، ص ۶۰.

۲۲۸. اطاعت پدر واجب است

چون حضرت آیت الله العظمی بهجت رحمته الله به خدمت آقای قاضی رحمته الله می‌رسند، عده‌ای از فضلالی نجف - که با معرفت رابطه خوبی نداشتند - به پدر آیت الله العظمی بهجت در شمال پیغام می‌فرستند و می‌گویند که ایشان گمراه می‌شود و نزد فلان شخص (منظورشان آیت الله قاضی رحمته الله بوده) می‌رود. پدر ایشان نیز برایش نامه نوشته بود که راضی نیستم به جز واجبات، عمل دیگری انجام دهی؛ و راضی نیستم نماز شب بخوانی.

ایشان نامه پدرش را خدمت آقای قاضی رحمته الله می‌آورد و می‌گوید: پدرم چنین نوشته است. تکلیف من چیست؟ ایشان می‌فرماید: مقلّد چه کسی هستی؟ می‌گوید: مقلّد آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله. مرحوم قاضی می‌گویند: بروید و از مرجع تقلیدتان سؤال کنید. ایشان نیز به محضر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی می‌رود و کسب تکلیف می‌کنند. سید رحمته الله می‌گوید اطاعت پدر واجب است.

از آن پس، آیت الله بهجت سکوت اختیار می‌کنند و دیگر هیچ نمی‌گویند. این رویه ایشان امتداد پیدا می‌کند و آن چنان در سکوت مطلق فرو می‌روند که حتی برای خرید لوازم، از خادم مدرسه درخواست می‌کردند که برایشان چیز بخرد و یا خودشان روی کاغذ می‌نوشتند و به مغازه‌دار می‌دادند و سخنی نمی‌گفتند. مدرسه محلّ سکونت ایشان، مدرسه آقا سید محمدکاظم یزدی رحمته الله بود که دو در داشت. یکی در روبه خیابان و یکی روبه کوچه. ایشان به خاطر روبه‌رو نشدن با افراد، اغلب از در داخل کوچه رفت و آمد می‌کردند. آیت الله شیخ عباس قوجانی رحمته الله فرموده بودند: «در ایام سکوت آیت الله العظمی

بهجت، درهائی از ملکوت به روی ایشان باز شده است که مرا ملزم کرده اند که سَرایشان را فاش نکنم.»

یکی دیگر از بزرگان نجف می فرمود:

«آقای بهجت، بهجت نشد؛ مگر این که سال ها عبا را سرمی کشیدند و به درس می رفتند و به همین نحو برمی گشتند؛ تا مبادا با کسی برخورد کنند و حرف بزنند؛ همواره در معاشرت و سخن گفتن به ضروریات اکتفا می کردند.»^۱

۲۲۹. خودسازی بی فایده!

یکی از طلاب اصفهانی می گوید:

زمانی برای خودسازی و تزکیه نفس چند ماهی به مشهد مقدس مسافرت نمودم. روزی خدمت حضرت آیت الله العظمی بهجت رسیدم. ایشان بدون این که سؤال کنم، فرمود: «آقا، خودسازی به این شکل فایده ای ندارد! بروید به اصفهان و مادران را خشنود کنید!»

گفتم: نمی شود! و کمی با ایشان بحث کردم. وقتی که از خدمتشان مرخص شدم، در این فکر فرو رفتم که بنده در این مورد با ایشان اصلاً سخنی نگفته بودم، پس ایشان از کجا دانست؟! سپس برگشتم و از ایشان معذرت خواهی کردم.»^۲

۱. فریادگر توحید، ص ۳۶-۳۷.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص ۲۱۰-۲۱۱.



مشق هفتم:

باخویشان

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

زَكَاةُ الْيَسَارِ بِزُجَيْرَانِ وَصَلَةُ الْأَرْحَامِ؛

زکاتِ رفاه، نیکی با همسایگان و صلّه رحم است.

(تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۶۵، ح ۳۶۹۳)

امام صادق علیه السلام فرمود:

صَلَةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتَدْفَعُ الْبُلُوَى وَتُبَيِّرُ الْحِسَابَ

وَتُنَسِّي فِي الْأَجَلِ؛

صلّه رحم اعمال را پاکیزه، اموال را بسیار، بلا را دفع، حساب (قیامت) را آسان می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد.

(کلینی، الکافی، ج ۲، ح ۳۳)

۲۳۰. احترام به پدرزن و استاد!

فرزند علامه طباطبایی رحمته الله علیه در مورد احترام گذاشتن ویژه همسرش شهید قدوسی رحمته الله علیه به مرحوم علامه نقل می‌کند:

در سال‌های اول ازدواج که ما با پدرم در یک منزل به سر می‌بردیم، حتی یک بار بدون عبا و ... در مقابل پدرم ظاهر نشد. احترام عجیبی برای پدرم به عنوان استاد قائل بودند و همیشه می‌گفت: حق استاد بسیار عظیم است. نزد بزرگ‌ترها، به خصوص پدرم، همیشه دوزانو می‌نشست.^۱

۲۳۱. داماد و مادرزن فحاش!

مادرزن حاج سیدهاشم حدّاد رحمته الله علیه، یکی از زنان نیرومند، پرخاشگرو تندخو بود و بسیار سیدهاشم را اذیت می‌کرد. سیدهاشم حداد می‌گوید:

چندین بار خدمت آقای قاضی عرض کردم: اذیت‌های قوی و فعلی اُمّ الزّوجه به من به حدّ نهایت رسیده است و من حقّاً دیگر تاب صبر و شکیبایی آن را ندارم و از شما می‌خواهم که به من اجازه دهید تا زنم را طلاق بدهم.

مرحوم قاضی فرمودند:

از این جریانات گذشته، تو زنت را دوست داری؟! عرض کردم: آری!

فرمودند: آیا زنت هم تو را دوست دارد؟! عرض کردم: آری!

فرمودند: ابداً راه طلاق نداری! برو صبر پیشه کن؛ تربیت توبه دست زنت

۱. گفت وگویی با نجمه السادات طباطبایی (همسر شهید آیت الله قدوسی)، ماهنامه شاهد یاران، ۱۳۸۷، شماره ۳۸،

می باشد. و با این طریق که می گویی، خداوند چنین مقرر فرموده است که ادب توبه دست زنت باشد. باید تحمل کنی و بسازی و شکیبایی پیشه گیری!

من هم از دستورات مرحوم آقای قاضی ابداً تخطی و تجاوز نمی کردم، و آن چه این مادرزن بر مصائب ما می افزود، تحمل می نمودم. تا يك شب تابستان که چون پاسی از شب گذشته بود، از بیرون خسته و فرسوده و گرسنه و تشنه به منزل آمدم که در اطاق بروم، دیدم مادرزنم کنار حوضچه نشسته و از شدت گرما روی پاهایش آب می ریزد. تا فهمید من از در وارد شدم، شروع کرد به بد گفتن و ناسزا و فحش دادن ...

من هم داخل اطاق نرفتم؛ يك سره از پله های بام، به بام رفتم تا در آن جا بیفتم. دیدم این زن صدای خود را بلند کرد و با صدای بلند به طوری که نه تنها من، بلکه همسایگان می شنیدند به من سب و شتم و ناسزا گفت. همین طور می گفت تا حوصله ام تمام شد.

بدون آن که به او پرخاش کنم و یا يك کلمه جواب دهم، از پله های بام به زیر آمدم و از در خانه بیرون رفتم و سربه بیابان نهادم. بدون هدفی و مقصودی. همین طور دارم در خیابان ها می روم و هیچ متوجه خودم نیستم که به کجا می روم؟

در این حال، ناگهان دیدم من دو تا شدم: یکی سیدهاشمی است که مادرزن به او تعدی می کرده و سب و شتم می نموده است؛ و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرد و محیط می باشم و ابداً فحش های او به من نرسیده

است، و اصولاً به این سیدهاشم فحش نمی‌داده است و مرا سبّ و شتم نمی‌نموده است. آن سیدهاشم سزاوار همه‌گونه فحش و ناسزا است؛ و این سیدهاشم که اینک خودم می‌باشم، نه تنها سزاوار فحش نیست، بلکه هر چه هم فحش بدهد و سبّ کند و ناسزا گوید، به من نمی‌رسد. ... در این حال برای من منکشف شد که این حال بسیار خوب و سرورآفرین و شادی‌زا فقط در اثر تحمّل آن ناسزاها و فحش‌هایی است که وی به من داده است؛ و اطاعت از فرمان استاد مرحوم قاضی، برای من فتح این باب را نموده است؛ و اگر من اطاعت او را نمی‌کردم و تحمّل اذیت‌های مادرزن را نمی‌نمودم، تا ابد همان سیدهاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف و محدود بودم.^۱

۲۳۲. دوره‌می

همسر آیت‌الله محمدحسن الهی رحمته‌الله - برادر علامه طباطبایی رحمته‌الله - نقل می‌کنند:

این دو برادر بسیار با همدیگر خوب بودند. آن موقعی که علامه تبریز بود، از همدیگر جدا نمی‌شدند. علامه هم به آقا خلی علاقه داشت. همیشه ناهار چیزی می‌گذاشتند و می‌فرستادند دنبال ما که بیایید ناهار دور هم باشیم. وقتی هم که به مشهد می‌رفتیم، به منزل دختر عمه‌شان می‌رفتیم؛ همان دختر علی آقای قاضی. می‌گفت: فامیل‌اند، بگذار خیرمان برای این‌ها باشد.^۲

۱. حسینی طهرانی، روح مجزّد، ص ۱۷۴، ۱۷۶.

۲. الهیه، ص ۷۷.

۲۳۳. هدایایی برای فامیل

در خاطرات فرزند شهید بهشتی آمده است:

ما معمولاً سالی دو بار برای دیدار با اقوام و خویشاوندان به اصفهان می‌رفتیم که عید نوروز و تابستان بود. پدرم این روزها را بین منزل مادرشان و منزل مادر همسرشان تقسیم می‌کردند و از اقوام دیدار می‌کردند که گاه، ربع ساعت زمان این دیدار از هریک از اقوام بود. غالباً هدایایی هم از تهران برای اقوام می‌بردند؛ مثلاً چون علاقه‌ی خاصی به عطر گل یاس داشتند، در ایام نوروز و آخر سال، شیشه بزرگی از این عطر می‌خریدند و ما با سرنگ آن را در شیشه‌های کوچک‌تری خالی می‌کردیم و به فرزندان اقوام، این عطرها را هدیه می‌دادند. در این روزها از بعضی از همسایگان و کسبه قدیمی محل هم دیدن می‌کردند.^۱

۲۳۴. فامیل و رعایت عرفیات

آیت‌الله مجتهدی رحمته‌الله با نقل خاطره‌ای از استاد خود در مورد ارتباط ایشان با بستگانی که برخی از آداب عرفی را رعایت نمی‌کردند، می‌گویند:

استاد ما حضرت آیت‌الله حاج شیخ علی‌اکبر برهان رحمته‌الله می‌فرمودند: روزی به خانه رفتم و متوجه شدم که عده‌ای میهمان از طرف آشنایان و فامیل‌های همسرم تشریف دارند و بعضی از آن‌ها بدون رعایت این‌که ما روحانی و آخوند هستیم و مردم از ما بیش از دیگران توقع دارند، با ظاهری که شرعی، ولی با عرفیات طلبگی ما مناسب نبود، حضور داشتند؛ لذا به اهل بیت گفتم که برای آن‌ها توضیح دهد که متوجه بشوند و آن‌ها هم الحمدلله متذکر شدند و بعد از این جریان، هر وقت به منزل ما می‌آیند، آن‌ها هم رعایت عرفیات را می‌کنند.^۲

۱. «سیره شهید بهشتی در کلام فرزند ایشان»، پایگاه جامع فرهنگ اثار و شهادت، شناسه خبر ۷۷۷۷۵،

۱۳۸۶/۸/۱۳.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲۳۵. جلسات فامیلی

یکی از خاطرات خوش دوران کودکی ام زمانی بود که همراه پدر [حجت الاسلام والمسلمین قرائتی] به جلسه‌هایی می‌رفتم که شهید مطهری و شهید بهشتی را می‌دیدم. پدر آن روزها خیلی بانشاط و سرحال بودند. البته اکنون با همه مشغله‌هایشان، مانند گذشته جلسه فامیلی دارند. همه در یک جا جمع می‌شویم. حاج آقا چند ساعتی با فامیل هستند و بعد دوباره سراغ مطالعه‌شان می‌روند.^۱

۲۳۶. صله ارحام، حتی پنج دقیقه

شهید بهشتی رحمته الله با وجود وقت اندکی که برای او باقی می‌ماند، از صله ارحام خودداری نمی‌کرد و در تعطیلات نوروز یا تابستان، حتی اگر پنج دقیقه هم شده بود، به خویشاوندانش سر می‌زد و این صله ارحام تا هنگامی که دیگر مسئولیت‌ها اجازه می‌داد، به طور تمام و کمال انجام می‌گرفت.^۲

۲۳۷. یک بار هم همسر برادرم را ندیدم

حاج آقا رحیم ارباب دو سه سال آخر عمر نابینا شد. وقتی از ایشان پرسیدند: پس از این همه عمر آیا ادعایی هم دارید یا نه؟ ایشان فرمودند:

۱. روایت دختر قرائتی از زندگی خانوادگی‌شان، فردا نیوز، شناسه خبر: ۲۱۴۹۶۷، ۲۳/۵/۱۳۹۱.

۲. گلی زواره، زندگی تربیتی و خانوادگی شهید بهشتی، ماهنامه پیام زن، ۱۳۷۴، ش ۴.

در مسائل علمی هیچ ادعایی ندارم؛ اما در مسائل شخصی خود دوا دعا دارم: یکی آن که به عمرم غیبت نگفتم و غیبت نشنیدم و دوم آن که در طول عمر چشمم به نامحرم نیفتاد.

در احوال شخصی ایشان نقل است که فرموده بود: برادرم با همسرش چهل سال در منزل ما بودند و در این چهل سال، یک بار هم همسر برادرم را ندیدم.^۱

۲۳۸. نظم در صله رحم

خواهر شهید بهشتی درباره رعایت نظم هنگام صله ارحام شهید بهشتی می گوید: موقعی که برادرم به اصفهان می آمد، تک تک اعضای فامیل می دانستند که او انسان بسیار دقیق و منظمی است و به همین دلیل از تهران مشخص کرده است که چه روزی با چه کسی دیدار کند و از من می پرسیدند «ببینید مادر چه روز و چه ساعتی وقت گذاشته اند که همان موقع بیاییم». ... در زندگی او، همه چیز و همه کس سر جای خودش بود و وقتی را که به خانواده و فامیل اختصاص داده بود، حتی به دوستانش هم نمی داد. اگر در ساعتی با کسی قرار داشت، به فردی که حضور داشت با نهایت ادب و صراحت می گفت که از فلان ساعت به بعد باید با فرد دیگری ملاقات کند و وقت او تمام است.^۲



۱. زندگی نامه آیت الله حاج آقا رحیم ارباب، سایت مجموعه فرهنگی تخت فولاد، شهرداری اصفهان (<http://isfahan.ir>).

۲. «شهید بهشتی در قیامت یک برادر؛ در آیین خاطرات خواهرش زینب السادات بهشتی»، مجله شاهد یاران، یادمان هفتم تیر سال روز شهادت آیت الله بهشتی و یاران، ص ۷۵.



منابع

الف) منابع فارسی و عربی

- قرآن.
- نهج البلاغه.
- ۱. آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین؛ شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۲. اباذری، عبدالرحیم؛ خاطرات فقیه اخلاقی آیت الله احمدی میانجی؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- ۳. ابراهیمی اقلیدی، علی؛ رازهای همسراری؛ قم: بیت الاحزان، ۱۳۹۰.
- ۴. ابطحی، حسن؛ پرواز روح؛ [بی جا]، کانون بحث و انتقاد دینی، ۱۳۶۵.
- ۵. ابن بابویه قمی، محمد بن علی؛ عیون اخبار الرضا؛ ترجمه علی اکبر غفاری؛ تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۲.
- ۶. —؛ من لایحضره الفقیه؛ [بی جا]: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- ۷. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی؛ تحف العقول عن آل الرسول؛ ترجمه علی اکبر غفاری؛ [بی جا]، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۸۴.
- ۸. انصاریان، حسین؛ نظام خانواده در اسلام؛ قم: ام اییها، ۱۳۸۰.
- ۹. باقرزاده بابلی، عبدالرحمن؛ جمال سالکین: گذری بر زندگانی و خاطرات

- علامه حسن‌زاده آملی؛ قم: تهذیب، ۱۳۹۲.
۱۰. برخوردار فرید، شاکر؛ **آداب الطلاب (سلسله مباحث اخلاقی و حوزوی آیت‌الله مجتهدی تهرانی)**؛ [بی‌جا]، لاهوت، ۱۳۸۵.
۱۱. تبریزی، عبدالکریم؛ **خانواده و وظایف مبلغان دینی**؛ مجله مبلغان، شماره ۵۰، ۱۳۸۲.
۱۲. ترمذی، محمدبن عیسی؛ **السنن**؛ قم: دارالحديث، [بی‌تا].
۱۳. تهرانی، حسین؛ حاج آقا مجتبی: **گذری بر زندگی عالم عامل ربانی**، فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی؛ تهران: موسسه فرهنگی پژوهشی مصابیح الهدی، ۱۳۹۲.
۱۴. ثقفی، علی؛ **بانوی انقلاب، خدیجه‌ای دیگر (زندگی‌نامه سرکار خانم خدیجه ثقفی همسر امام خمینی)**؛ تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۳.
۱۵. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ **مجله نور علم**؛ قم، شماره ۹، ۱۳۶۱.
۱۶. جعفریان، حبیبه؛ **زندگی سید محمدحسین طباطبائی**؛ تهران: روایت فتح، ۱۳۸۲.
۱۷. جمعی از پژوهشگران پژوهشکده باقرالعلوم؛ **گلشن ابرار**؛ قم: نورالسجاده، ج ۷، ۶، ۲ و ۸، ۱۳۸۷.
۱۸. جوادی، محمدرضا؛ **فیلسوف شرق**؛ قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۹. حر عاملی، محمدبن حسن؛ **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**؛ [بی‌جا]، مؤسسه آل‌البیت علیه‌السلام لاحیاء التراث، ۱۳۷۰-۱۳۷۶.
۲۰. حسن‌زاده، صادق؛ **اسوه پارسایان**؛ شرح حال و نکته‌های اخلاقی از معلم بزرگ اخلاق آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی؛ قم: انتشارات آل علی، ۱۳۷۹.

۲۱. —؛ گنجینه عرفان؛ قم: مؤمنین، ۱۳۷۷.
۲۲. حسینی تهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد: یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد؛ [بی جا]، حکمت، ۱۳۷۳.
۲۳. —؛ مهردادان؛ قم: باقرالعلوم، [بی تا].
۲۴. حسینی یزدی، سیدصادق؛ شرح زندگانی حضرت آیت الله مؤسس و فرزند برومندشان آیت الله شیخ مرتضی حائری؛ قم: الماس، ۱۳۸۱.
۲۵. حسینی، علی اکبر؛ حریم نامحرمان: سلسله گفتارهای تربیتی و اخلاقی؛ مدیریت تربیتی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، شماره ۴۴.
۲۶. خمینی، روح الله؛ صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای امام خمینی رحمته الله علیه؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۲.
۲۷. دفتر تبلیغات اسلامی؛ مجله "حوزه"، قم، شماره ۵۵.
۲۸. دیلمی، حسن بن محمد؛ ارشاد القلوب؛ قم: شریف رضی، ۱۳۶۸.
۳۰. رجایی، غلامعلی؛ برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمته الله علیه؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ج ۱، ۱۳۸۷.
۳۱. رجایی، غلامعلی؛ سیره شهید بهشتی؛ تهران: نشر شاهد، ۱۳۸۲.
۳۲. رضایی، حامد (تهیه و تنظیم)؛ تحت اشراف استاد محمدباقر تحریری؛ عاشق دلسوخته: زندگی نامه مرحوم آیت الله شیخ محمود تحریری؛ قم: مؤسسه فرهنگی هنری طریق معرفت ثقلین، ۱۳۹۴.
۳۳. رفیعی، علی؛ شهاب شریعت: درنگی در زندگی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی؛ قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی

- مرعشی نجفی، ۱۳۸۱.
۳۴. ستوده، امیررضا؛ **پایه پای آفتاب**: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام خمینی؛ تهران: پنجره، ج ۱ و ج ۲، ۱۳۸۷.
۳۵. سیدناصری، حمیدرضا؛ **پاره‌ای از خورشید**: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری؛ [بی‌جا]، ذکر، ۱۳۸۶.
۳۶. سیزیان، علی‌اکبر؛ **زندگی به سبک روح الله**؛ مشهد: الشمس، ۱۳۸۹.
۳۷. شورای نظارت بر نشر آثار استاد مطهری؛ **استاد مطهری از نگاه خانواده**؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۸.
۳۸. صافی گلپایگانی، لطف‌الله؛ **نیایش در عرفات**؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱.
۳۹. صدوری مازندرانی، حسن؛ **گل‌های باغ خاطره**؛ [بی‌جا]، مشهور، ۱۳۸۳.
۴۰. طباطبایی، فاطمه؛ **اقلیم خاطرات**؛ [بی‌جا]، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰.
۴۱. طبرسی، فضل‌بن حسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**؛ [بی‌جا]، دار احیاء التراث العربی، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ۱۳۳۸.
۴۲. —؛ **مکارم الاخلاق**؛ تصحیح علاءالدین علوی طالقانی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۴۳. عامری سیاهویی، محمد؛ **گلبرگ‌هایی از بوستان امام خمینی (علیه السلام)**؛ ۳۱۳ حکایت موضوعی از زندگی امام خمینی؛ [بی‌جا]، عصررهای، ۱۳۸۸.
۴۴. عباسی آغوی، زینب؛ **سیره ستاره‌ها**: ناگفته‌هایی از زندگی خانوادگی

علما؛ قم: باران حکمت، ۱۳۹۲.

۴۵. علی آبادی، محمد؛ **سرگذشت‌های ویژه از زندگی مرتضی مطهری**؛ به

روایت جمعی از یاران؛ [بی‌جا]، عصمت، ج ۲، ۱۳۷۸.

۴۶. فاضل میبیدی، محمدتقی؛ **یادنامه خاتمی**: مجموعه مقالات علمی و

تحقیقی در بزرگداشت آیت الله حاج سید روح الله خاتمی اردکانی؛ [بی‌جا]،

مؤسسه معارف اسلامی امام رضا، ۱۳۷۶.

۴۷. فاطمی نیا، عبدالله؛ **نکته‌ها از گفته‌ها**: گزیده‌ای از سخنرانی‌های استاد

فاطمی نیا؛ [بی‌جا]، مسجد و حسینیه الزهرا، ج ۱، ۱۳۸۶.

۴۸. فروغی، نعمت الله؛ **قافله‌ای خدایی**: خانواده در سیره و سخن اولیاء الله؛

قم: تظاهرات، ۱۳۸۷.

۴۹. ____؛ **فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان**، شماره ۱۰.

۵۰. فلسفی، محمدتقی؛ **خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی**؛ تهران: مرکز

اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

۵۱. قطبی، هادی؛ **در سایه خورشید**: نیم نگاهی به زندگانی و خاطراتی از

مقام معظم رهبری؛ قم: احمدیه، ۱۳۹۱.

۵۲. قنبری، حیدر؛ **داستان‌های شگفت‌انگیزی از تربیت فرزند**؛ قم: فاتح

خیبر، ۱۳۸۵.

۵۳. کرمانشاهانی، احسان؛ **مجمع ملکوتیان** (معرفی و گزیده‌ای از خاطرات

چهل شهید شاخص روحانیت در یک صد سال اخیر)؛ قم: موسسه روایت

سیره شهدا، ۱۳۹۲.

۵۴. کریم خانی، حمزه؛ **اخلاق خانوادگی عارفان**؛ قم: عطریاس، ۱۳۸۹.
۵۵. کفای، عبدالحسین مجید؛ **مرگی در نور** (زندگی آخوند خراسانی)؛ [بی جا]، زوار، ۱۳۵۹.
۵۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الکافی**؛ تصحیح علی اکبر غفاری؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۰.
۵۷. گلی زواره، غلامرضا؛ **قله پارسایی**؛ شرح حال شیخ محمد حسین مطهری، پدر شهید مطهری؛ مجله مبلغان؛ شماره ۹۲، ۱۳۸۶.
۵۸. —؛ **سرای اهل صفا: با دوران کودکی بزرگان آشنا شویم**؛ قم: مکتب القرآن، ۱۳۸۰.
۵۹. —؛ **گوهری ناشناخته**؛ در احوالات آیت الله میرزا علی فلسفی.
۶۰. مجلسی، محمد باقر؛ **بحار الانوار: الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار**؛ [بی جا]، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۶۱. محمدی اشتهااردی، محمد؛ **داستان دوستان**؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰-۱۳۷۱.
۶۲. محمدی ری شهری، محمد؛ **تحکیم خانواده از نگاه قرآن و حدیث**؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۸۷.
۶۳. —؛ **حکمت نامه کودک**؛ ترجمه عباس پسندیده؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۹۱.
۶۴. —؛ **میزان الحکمه**؛ ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۷.
۶۵. مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی بهجت؛ **عبد محبوب**؛ قم: مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی بهجت، ۱۳۹۳.

۶۶. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **مباحثی درباره حوزه**: گردآمده از سخنرانی‌های محمدتقی مصباح یزدی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶.
۶۷. مظاهری، حسین؛ **تربیت فرزند از نظر اسلام**؛ قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.
۶۸. مظاهری، علی اکبری؛ **هشدارهای تربیتی**؛ راهنمای پدران و مادران و مربیان: چهل مسأله مهم تربیتی؛ قم: هجرت، ۱۳۷۶.
۶۹. معاونت فرهنگی تربیتی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ **نکته‌هایی از زندگی خانوادگی علما**، نشریه خانه خوبان، شماره ۵۱.
۷۰. مهدوی، سید ابوالحسن؛ **اسوه بندگی**: زندگی نامه مرحوم آیت الله سید بهاء الدین مهدوی؛ اصفهان: نسیم رحمت، ۱۳۹۲.
۷۱. مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی اهل بیت علیهم‌السلام **فریادگر توحید**؛ قم: انصاری، ۱۳۷۸.
۷۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ **صحیفه دل**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۳۷۷.
۷۳. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت؛ **خاطرات و حکایت‌ها**؛ تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۷.
۷۴. میریان، سید احمد؛ **پدر مهربان** (خاطراتی از رفتار حضرت امام خمینی رحمته‌الله با کودکان و نوجوانان)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام رحمته‌الله، ۱۳۹۰.
۷۵. مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشمس؛ **الهیه**؛ تهران: شمس الشمس، ۱۳۸۴.
۷۶. نوری، حسین بن محمدتقی؛ **مستدرک الوسائل**؛ [بی جا]، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۳۶۷.

۷۷. —؛ **آسمانی**: شرح زندگانی عارف مکتوم آیت الله میرزا محمد علی شاه آبادی؛ تهران: شمس الشموس، ۱۳۸۳.
۷۸. —؛ **دلشده**: تحلیلی بر احوال عارف توحیدی مرحوم سید هاشم حداد؛ تهران: شمس الشموس، ۱۳۸۴.
۷۹. —؛ **سوخته**: در سیر و سلوک عارف توحیدی آیت الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی؛ تهران: شمس الشموس، ۱۳۸۳.
۸۰. —؛ **عطش**: ناگفته‌هایی از سیر توحیدی کامل عظیم حضرت آیت الله سید علی قاضی طباطبایی؛ تهران: تهران: شمس الشموس، ۱۳۸۳.

(ب) مقالات، نشریات و سایت‌ها

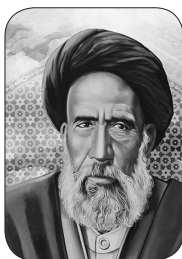
۸۱. آرشیو بنیاد شهید قدوسی (ره).
۸۲. دفتر تبلیغات اسلامی؛ مجله حوزه، قم، شماره ۵۵.
۸۳. —؛ مجله زن روز؛ قم، شماره ۸۹۲ و ۱۲۲۰.
۸۴. —؛ روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۳/۱۷ و ویژه‌نامه ۱۳۶۹/۳/۱۴.
۸۵. فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، شماره ۱۰.
۸۶. ماهنامه پیام زن، غلامرضا گلی زواره، «زندگی تربیتی و خانوادگی شهید بهشتی»، ۱۳۷۴.
۸۷. ماهنامه شاهد یاران، شماره ۵ و ۶، ۱۳۸۵؛ ش ۱۸، ۱۳۸۶ و ش ۶۲، ۱۳۸۹.
۸۸. مجله بشارت، شماره ۴، (مصاحبه بانجمه سادات طباطبایی)، اردیبهشت ۱۳۷۷.

۸۹. مجله پیام انقلاب، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، شماره مسلسل، ۳۱ سال دوم.
۹۰. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ مجله "خانه خوبان"؛ قم، ش ۲۲.
۹۱. مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق (ع)؛ مجله درس‌هایی از مکتب اسلام؛ قم، شماره ۱۰، سال ۲۱، دی ماه ۱۳۶۰.
۹۲. مؤسسه فرهنگی هنری طلایه‌داران نور آفاق؛ ماهنامه امتداد، قم، ش ۳۶.
۹۳. ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴/۳/۱۳۶۹.
۹۴. هفته‌نامه خبری تحلیلی پنجره، شماره ۸۳.

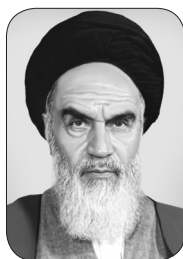
۹۵. www.farsi.khamenei.ir.
۹۶. www.khaterat-rahbani.persianblog.ir.
۹۷. www.portal.anhar.ir.
۹۸. www.partosokhan.ir.
۹۹. www.sadighi.ir.
۱۰۰. www.shafaqna.com.
۱۰۱. www.webzine.mehrnews.com.
۱۰۲. www.motahari.ir.
۱۰۳. www.598.ir.
۱۰۴. www.asriran.com.
۱۰۵. www.aviny.com.
۱۰۶. www.bushehrnews.com.
۱۰۷. www.dolatabahar.com.
۱۰۸. www.imam-khomeini.ir.
۱۰۹. www.jamnews.ir.
۱۱۰. www.khabaronline.ir.
۱۱۱. www.link.khabarsaz.net.
۱۱۲. www.qom.irib.ir.
۱۱۳. www.ramin500.ir.
۱۱۴. www.saelin18.com.
۱۱۵. www.valedein.ir.
۱۱۶. www.yadekhodativ.blogfa.com.



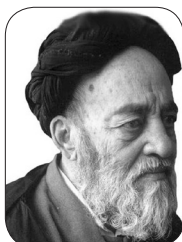
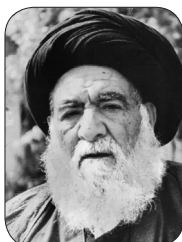
آیت الله سیدعلی خامنه ای

آیت الله شهید سیدمحمد
حسینی بهشتی

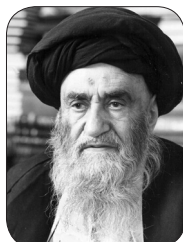
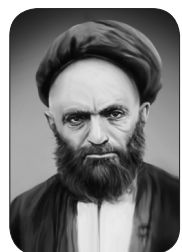
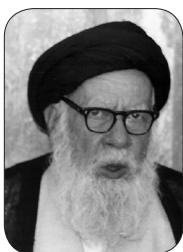
آیت الله سیدحسن مدرس



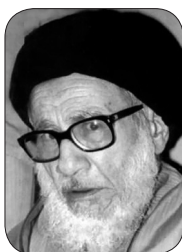
امام خمینی تهر

علامه محمدحسین
طباطبائیآیت الله شیخ عبدالکریم
حاکری یزدی

آیت الله سیدابوالقاسم خویی

آیت الله سیدشهاب الدین
مرعشی نجفیآیت الله میرزا علی آقا
قاضی تبریزی

آیت الله سیدرضا بهاء الدینی



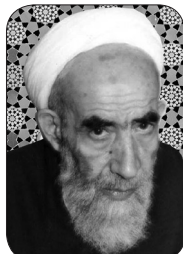
آیت الله سیدروح الله خاتمی

آیت الله سیدحسن الدین
طباطبائی

آیت الله سیدمهدی یزدی

آیت الله شهید سیداسدالله
مدنی

آیت الله انصاری همدانی

آیت الله میرزا جواد
آقا تهرانی



آیت الله شهید عبدالحسین
دستغیب شیرازی



آیت الله شهید علی قدوسی



آیت الله شهید مرتضی مطهری



آیت الله شهید
سید محمد باقر صدر



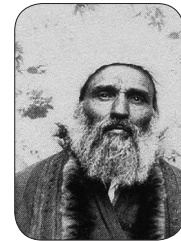
علامه محمد تقی جعفری



آیت الله شیخ محمد حسین
مطهری



آیت الله میرزا محمد علی
شاه آبادی



آیت الله محمد کاظم
خراسانی (آخوند خراسانی)



آیت الله مجتبی تهرانی



آیت الله علی پهلوانی



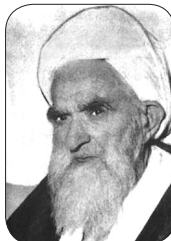
آیت الله شیخ احمد
مجتهدی تهرانی



آیت الله علی
احمدی میانجی



آیت الله علی اکبر برهان



آیت الله محمد کوهستانی



آیت الله محمد تقی بهجت



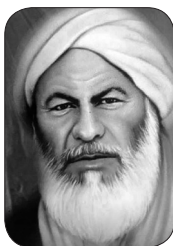
آیت الله شهید مهدی
شاه آبادی



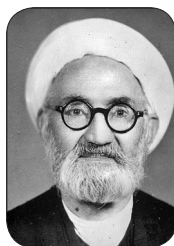
آیت الله میرزا علی اکبر
مردی



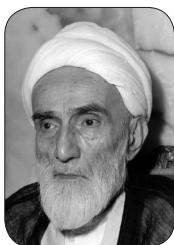
آیت الله میرزا علی فلسفی



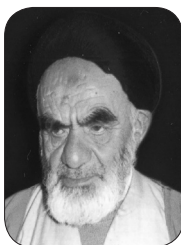
حجت الاسلام والمسلمین
ملاعیاست تربیتی



آیت الله میرزا مهدی
الهی قمشه ای



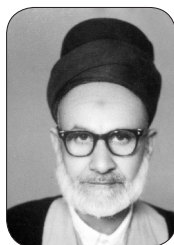
حجت الاسلام والمسلمین
محمدتقی فلسفی



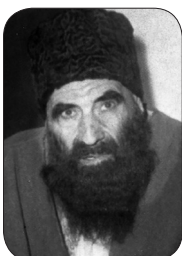
آیت الله بهاء الدین مهدوی



حجت الاسلام والمسلمین
شیخ حسین زاهد



سیدهاشم حداد



آیت الله حاج آقا رحیم ارباب



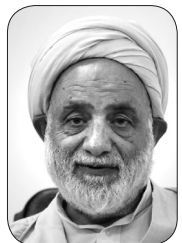
حجت الاسلام والمسلمین
شهید سید مجتبی نواب صفوی



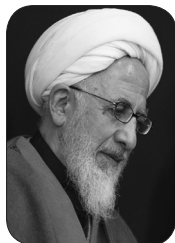
حجت الاسلام والمسلمین
شهید محمدجواد باهنر



حجت الاسلام والمسلمین
شهید غلامحسین حقانی



حجت الاسلام والمسلمین
محسن قرائتی



آیت الله عبدالله جوادی آملی

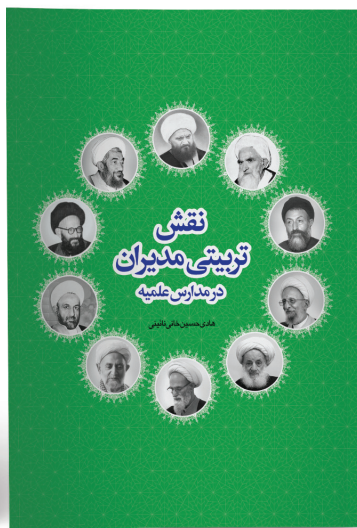


آیت الله حسن حسن زاده آملی



آیت الله لطف الله
صافی گلپایگانی

تازه‌های نشر:



بخشی از آثار منتشر شده:

